بسم الله العالم البدیع الامین السلام



حمد

حضرت

یزدان مقصود عالمیان را که

موفق فرمود این تراب آستان اهل عرفان را

بطبع نخست کتاب مقدس عن الالقاب الذی

سمی باسرار الغیبیة لاسباب المدنیة که الحق جهان

مدنیت را بحریست بی پایان و عالم انسانیت را

آفتابیست درخشان علی ید اقل عباد

الرحمن الحاج محمد حسین الحکیم البهائی

حرره میرزا محمد علی شیرازی

فی بندر بمبئی



در مطبعه مشهوره حسنی زیور اختتام پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحيم

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاریرا سزاست که از مکامن کائنه حقایق کونیه حقیقت انسانیه را بدانش و هوش که نیرّین اعظمین عالم کون و امکان است مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج و آثار این موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع نمود چه اگر بدیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری بجلوه و طوری مزین و بلطایف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیه کبرای خداوندی همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ما خلق الله العقل شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور متشخص گردید پاک و منزه است خداوندی که باشراقات انوار

این لطیفهٔ ربانیه عالم ظلمانی را غبطهٔ عوالم نورانی فرمود واشرقت الارض بنور ربها متعالی و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان حال ای هوشمندان بشکرانه این فضل اعظم باید دست نیاز بپارگاه رب بی انباز برافراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بران گردیم که دراین عهد و عصر سنوحات رحمانیه از وجدان نفوس انسانیه طالع و لائح گردد تا این نار موقدهٔ ربانیه که مودوع در افئدهٔ بشریه است مخمود نماند بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمایند که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفهٔ متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است هر طایفه و قبیله که دراین بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل بیشتر بعزت و سعادت هر ملتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و شرافت و مفخرت انسان دران است که بین ملاء امکان منشاء خیری گردد در عالم وجود آیا نعمتی اعظم ازان متصور است که انسان چون در خود نگرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیأت بشریه است لا والله بلکه لذت و سعادتی اتم و اکبر ازین نه تا بکی بپر نفس و هوا پرواز نمائیم و تا بکی در اسفل جهل بنکبت کبری چون امم متوحشه

بسر بریم پروردکار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیلهٔ تمدن
و انسانیت است بان تشبث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکمیهٔ
عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همت باجرای مقتضیات آن
بر بندیم حواس و قوای باطنیه اعطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف
نمائیم و تعقل و دوربینی بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً
مستمراً در امور کلیه و جزئیه و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین
دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان بجهة سعادت بشریه احساس
جدیدی تاسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم چه قدر انسان شریف
و عزیز است اگر بانچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است
اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده و در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیهٔ خود
عمر گرانمایه را بگذراند اعظم سعادت سعادت انسانیه اوست مدرک
حقایق آفاقیه و انفسیه اگر سمند همت بهمنارا در میدان عدل و تمدن
جولان دهد سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و اکبر شقاوت
شقاوت بشریست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات
نفسانیه ماند در درکات اسفل توحش و نادانی از حیوانات مضره پستتر
افتد اولئک کالانعام بل هم اضل ان شر الدواب عند الله الصم
البکم الذین لا یعقلون باری باید دامن همت بکمر غیرت زد و از

هر جهة باسباب آسایش و راحت وسعادت و بمعارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمودند از زلال نیت خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیات انسانیه بریاحین فضایل ذاتیه و شقایق حقایق خصایل حمیده سرسبز و خرم گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد و این قطعه مبارکه که ایران آئینه مرکز سنوح کمالات انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان بینت شود و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش را لایق و سزا است که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیه اش سکان متوحشه اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از حضیض جهل و نادانی باعلی درجه علم و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و مدنیت بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصایص انسانیه گشتند) بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون درین ایام رای جهان آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار یافته و بصرافت طبع ید یمین رعیت پروری و عدالت گستری را از آستین همت کامله و غیرت تامه برآورده تا بانوار عدل آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب فرماید و نشاء اولای اعصار اولیه

همسازه ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا
این عبد لازم دانسته که بشکرانهٔ این همت کلیه مختصری در بعضی موادّ
لازمه لوجه الله مرقوم نماید) و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح
و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را
عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمهٔ نصیحه ابنای وطن خویش را چون
ناصح امین لوجه الله متذکر مینمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است
که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آوارهٔ بادیهٔ محبّة الله تعالی
افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کل کوتاه است
اِنّما نطعمکم لوجه الله وَما نرید منکم جزاءً وَلا شکورا دست پنهان
و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپید سوار ای اهل ایران قدری
در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر بجیب تفکر فرو برده
ببصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است در ازمنه سابقه
مملکت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق
منوّر بود عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع
و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع
آوازه جهانگیری تاجداران ایران حتّی بسمع مجاورین دایره قطبیه
رسیده و صیت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را

خاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستور العمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز و قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضایل و خصایل حمیده انسانیه دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه در تواریخ فارسیه مندرج و مندمجست در اسفار تورات که الیوم کل ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور (که در زمان کورش در کتب فارسیه به بهمن ابن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیه هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی پایان بنیان حکومت رومان را که بجهانگیری مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی الفدا که از تواریخ معتبره عرب است اقالیم سبعه عالم را در قبضه تصرف آورد) و همچنین دران تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بکمالات ذاتیه و علم و معارف

زرین جمیع مکانیز نعیم اربعه
که در رسالت ایشان عظمه
ای حال نهادن ایشان
[illegible]

کلیه و فتوحات متعدده متتابعه فریدِ ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعه را ما بین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبوتست که نخستین حکومتی که در عالم تاسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست

حال ای اهل ایران باید قدری از سُکر هوا بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و همت انسان قائل بر این میشود که چنین خطه مبارکه که منشاء تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل تأسف کل قبایل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیتش تا ابدالاباد در صفحه روزگار باقی باوجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده حال باین احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوب‌ترین کل اقالیم بوده حال بنسبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف‌ترین کشورهای عالم شمرده گردد آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیّر اعظم طالع و مشرق نه حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست

چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع ذلیله ذاتیه خود گرفتار شدیم این
خطهٔ طیبه چون سراج وهاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت
و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروت نورانی بود حال از کسالت
و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی
پرتو انوارش مکدر و ظلمانی گشته بکت السموات السبع و الارضون
السبع علی عزیز ذل همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت
و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از
مادون دون و پستترند استغفرالله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبایل و
طوایف داشته و دارند و همین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع
طبیعیه و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لاکن تفکر و
تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت
کامله و غیرت تامه واجب) الآن بین قطعات خمسه عالم بحسب
نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و
معارف و حکمت طبیعیه قطعهٔ اروپ و اکثر مواقع امریک شهرت
یافته) و حال انکه در ازمنهٔ قدیمه متوحشترین طوایف عالم و جاهل و
کاهلترین قبائل و امم بودند حتی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد
ملقب بوده اند و ازین گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر

که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ وقایع عظیمه
و امور مغایره شدیده و حرکات موحشه و حوادث مدهشه بتتالی
وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش
میشمردند بناء علی ذلک فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات
و ترقی در اروپ از قرن خامس عشر میلادی تأسیس شده و جمیع تمدن
مشهود بتشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل
سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته) حال بفضل
الهی و همت روحانیه مظهر نبوت کلیه پادشاه معدلت پناه ایران
سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصه شهریاری
از مشرق همم خیریه جهانبانی دمیده و اراده فرموده که درین مملکت
عظیم المنقبت تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
و مدنیت فرماید و جمیع وسایل ما به الترقی را از حیز قوه بمقام فعل آرد
تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد) و تا بحال چون ملاحظه
نمیشد که سروری که زمام کل امور در کف کفایت اوست و اصلاح
حال جمهور منوط بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان
در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی
بلیغ را مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و مبرهن

گردد لهذا بنده و امثال این بنده ساکت بودند) و لاکن حال چون شهود ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرمود که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید) لهذا نیت صادقه دلالت براین اذکار نمود) و عجب در این است بجای انکه کل بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزة است قیام نمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که بوتا فیوماً این تعالی خیریه شهریاری مزداد گردد) بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رای و تصورات‌شان بغبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر همتشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محوّل بر وسائل ریاسیه علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند و حال انکه تا بحال متشکی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر عموم و تحری راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که باین همت کبری قیام فرموده اعتراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران و برخی بیچاره گان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوة امتیازیه ندارند جمع نموده میگویند که این

قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه و مترتبه بقوم
فهو منهم قومی برآنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتأنی شیئاً فشیئاً
اجرا نمود و تعجیل جایز نه) وحزبی برآنند که باید تشبث بوسائلی نمود که
اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه
و مدنیت تامه کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوایف نه باری
هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند) ای اهل ایران سرگردانی تا کی و
حیرانی تا چند و اختلاف آراء و مضادت بیفایده و بی فکری
و بیخبری تا چه زمان باقی اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع
ملل در اصلاح احوال عمومیه خود میکوشند و ما هر یک در دام هوا
و هوس خود مبتلا (و میدم پابسته دام نویم) و خداوند عالمیان
شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصد مداهنه و
جلب قلوب و چشم مکافات خیریه از جهتی نداشته و ندارم بلکه
ابتغاءً لمرضات الله میگویم نظر از عالم و عالمیان بسته بصون حمایت
حضرت احدیت التجا نموده لا اسئلکم علیه اجراً ان اجری الّا علی الله
باری اشخاصیکه گویند این افکار جدیده موافق حال طوایف سائره است
و بمقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد فی الجمله
ملاحظه نمی نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر همنوال

بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدنیه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته) آیا اهالی اروپ از این تشبثات ضرری مشاهده نمودند و یا خود بالعکس بکمال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند) و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیه ایران بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فواید و ترقی مشهود و حاصل شد و اگر این امور تا بحال بمحک تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضی نفوس کامله گردد یعنی اشخاصی که مشعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرتشان مخمود است حال نخیال آن است بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیه در ممالک سائره مرارًا و کرارًا بتجربه گذشته و فوایدش درجه وضوح یافته که هر اعمی عنی ادراک نموده) حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصن رزین منافی مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیه ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است آیا توسیع دایره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافعه ترویج صنایع کامله از امور مضره است زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از حیز اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد مینماید یا خود تأسیس قوانین عادله موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت

عمومیّه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته

این حرّیت حقوق عمومیّه افراد اهالی مباین و مغایر فلاح و نجاح بت و یا خود بعقل دوربین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار عمومیّه عالم و قوعات ازمنه استقبالیه را که در حیز قوه است بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است و یا خود تشبّث بوسایل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات ودادیه با دول متحابه و توسیع دایره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و تزیید ثروت امّت مخالف عاقبت اندیشی و رای مستقیم و منحرف از نهج قومیت و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حرّیت مطلقه سیاسیّه (یتصرف کیف یشاء) باز داشته بقانون حقانیت مقید و اجراآت قصاصیه چون قتل و حبس و امثالهما منوط باستیذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیه مقرّ سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت جانی و اجراء ما یستحق مشروط بصدور فرمان عالی نمودن مخرب اساس رعیت پروریست و یا خود سدّ ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش و تعارف معبّر سبب تدمیر مبانی معدلت است

ویا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت وملت اند و
جانشان در کل احیان در معرض تلف از ذلت کبری ومسکنت
عظمی نجات داده ودر ترتیب ما کل ومشاربشان وتنظیم البسه ومساکنشان
کوشیده ودر تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه ودر تدارک
اکمال مهمات آلات وادوات ناریه بکمال سعی واهتمام را بمبذول
داشتن از افکار سقیمه است) واگر بعضی گویند که هنوز اصلاحات مذکوره
چنانچه باید وشاید از حیز بوجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج
عدم اتحاد آراء عمومیه وقلت همت وغیرت متنفذان وبزرگان
مملکت صدور یافته این بسی مبرهن وواضح است که تا جمهور اهالی تربیت
نشوند وافکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد ودامن عفت وعصمت
افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیه از شائبه اطوار غیر مرضیه
پاک ومطهر نگردد امور بر محور لایق دوران ننماید وانتظام احوال و
ضبط وربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر بعضی ولو بکمال جهد مبذول نماید
خود را عاجز یابد از اینکه مقدار راس شعری از مسلک حقانیت تجاوز
نماید اصلاح مامول تام رخ ننماید واز این گذشته هر امر خیری که
وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است وحسن وسوء
استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار واستعداد ودیانت و

وحقانیت و علوّ همت و سموّ غیرت متحیّران متنفذان اهالی است و
فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود از اجاری و ساری فرمود
حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس
افتاده اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه
را باشیای نالایقه نیالایند البته تأییدات الهیه آن نفوس را مبدء
خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس
جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن نفوس
ثابته راسخه منور گردد بشأنیکه اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه نماید
(لیس هذا علی الله بعزیز) والّا البته نتایج غیر مقبوله مشهود شود چنانچه
در بعضی مدن از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب
احداثات مضره شد تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس
متین و بنیان رزین عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس
امور چند است) اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیة الله
و بلند همت و عفیف النفس باشند ثانیاً آنکه مطلع بر دقایق اوامر الهیه
و واقف بر اصول مستحسنه متقنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفنن در فنون نافعه

مدینه و قانع بمداخل ملکی خود باشند) و هیچ گمان نبود که وجود چنین اعضائی
مشکل و ممتنع است بعنایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب
غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون از لحظات اعین
و انظار و امّا اگر اعضای مجالس برعکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از
قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی
غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوائدی بر تأسیس
مجالس مترتب نشود مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهة احقاق و
تحصیل حقوق خود به شخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید کل اعضای مجلس را
راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور نگردد و چون نظر دقیق نمایند مشهود
و معلوم گردد که علت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقانیت و انتظام
امور از قلت تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است
مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت و کتابت ماهر و متفنن باشند
اگر مشکلی رخ نماید او لا بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر
عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای
باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داوری خود را بمجالس
عالیه رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلک مستقیم شرع مبین
بیان کنند) و بعد مجالس عالیه صورت استنطاق را از محل معلوم مطلبند

البته شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد و لاکن حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانیکه بتفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند)
و همچنین نفوسی که در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت معدلت گستری را نچشیده و از معین عذب فرات صدق طویت و خلوص نیت ننوشیده و کما هو حقه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیه عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریه و عفت خلقیه است بلکه بلند اختری و بزرگواری را در جمع زخارف دنیویه بای نخوکان دانسته) حال قدری انصاف لازم است که انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم سرافراز داشته و بتجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع به انوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونه این ردای مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم

الاکبر واگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود مجملی از مسائل
الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علو منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم
میشد این زمان بگذار تا وقت دگر در قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر
ارفع افخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای الهی است و حال آنکه اکثر
شان بحسب ظاهر جز فقر صرف نداشته و کذلک عزت کلیه اولیای
حق و مقربان درگاه احدیت را مختص و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر
خود نبودند) و همچنین ملوک معدلت سلوک که صیت جهانبانی
و عدالت آسمانی شان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازه حقوق پروری
و بزرگواریشان اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای
فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده و
ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزاین سلطنت
دانسته افتخارشان بذهب و فضه نبوده بلکه بروشنائی رای و
بلندی همت جهان آرای بوده و همچنین وزرای مکرم و وکلای مفخم که
رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته در فنون سیاسیه علم مهارت
کلیه را بر افلاک حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون
مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت
خواهی واضح و نتایج معموریت مدن لایح بوظیفه ذهبیه خود قناعت

نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهام امور و احداث و ایجاد وسایل
ترقی جمهور بودند و بفکر ثاقب ورای صائب دولت متبوعه خود را
مطالع دول عالم و مقر سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظایم امور ملل
و امم فرموده بوصول اعلی مراتب مفخرت ذاتیه و اسمی معارج حیثیت
فطریه متباهی گشتند) و کذلک مشاهیر علمای بخاریه که بفضایل علمیه
و خصایل حمیده موصوف و بعروة الوثقای تقی متشبث و بذیل هدی
متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور معانی کلیه مرتسم و زجاجه
تصوراتشان از شمس معارف عمومیه مقتبس و در ایام و لیالی بتدقیق
و تحقیق علوم نافعه مشغول و بتربیت و تعلیم نفس متعدده متعلمه بالوف
البته در مذاق عرفانشان گنج باد آورد خسروان بقطره از زلال معارف
و بیان برابری نکند و قناطیر مقنطره ذهب و فضه باحل مسئله از مسایل
غامضه مقابلی نماید لذا نزد امور خارجه را چون بلاعب صبیان انگارد
و کلفت زخارف زائده را لایق دونان و جاهلان شمرند چون طیور
شکور بحبوب چندی قناعت نموده نغمات حکمت و معارفشان حیرت
بخش مدارک و شعور اجله فضلای امم آفاق گردد) و همچنین
سروران خردمندان از اهالی و متحیران متنفذان ولایات و نواحی که
ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شان و سعادتشان در خیرخواهی

عموم و تفقد و تجسس مسایل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است
مثلاً ملاحظه نمایید اگر شخصی از اکابر و لایق غیور و هوشمند و پاک دل و
دانشمند و بفطانت فطریه موصوف و بذکاوت و درایت خلقیه معروف
و از ارکان هیئت و لایت باشد عالی عزت کلیه و سعادت مزیدیه
و شان و شرف دنیوی و اخرویش در چه چیز است آیا در ملازمت
صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی
و استجلاب حسن نظار خسروی و استرضای خاطر جمهور اهالی است
و یا خود بجهة آنکه در مشام عیش صهبا و سفره مهنای حاضر سازد در روز
تخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در
درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور
اهالی بدنام و ذلیل نماید) فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و
امثال او بهتر است چه فایده که از مواهب سماویه خصایل انسانیه
بخشیده و از چشمه صافی موهبت عوالم بشریه نوشیده اند و این معلوم است
که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه ولکن
باید همت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رساند اگر به نیت خالصه
موفق شوند البته نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و
الا البته مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود ای الف بان لا یقوم

بهادم فکیف بیان خلقه الف بادم) باری از تفاصیلی که بیان شد مقصود
این بود که اولاً معلوم گردد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و
لذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیهٔ خود نبوده بلکه در علو فطرت و
سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است) فنعم ما قال
علی ثیاب لو یباع جمیعها بفلس لکان الفلس منهن اکثرا وفیهن نفس
لو یقاس بها نفوس الوری کانت اجل و اکبرا و بنظر این عبد چنان
میاید که اگر انتخاب اعضای هوقته در مجالس ممالک محروسه منوط بر ضا بت
و انتخاب جمهور باشد احسن است) چه که اعضای منتخبه ازین جهه قدرے
در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیت و شهرتشان
مذموم گردد) و از درجه حسن توجه اهالی ساقط شوند و همچو ظن و گمان نرود
که مقصود ازین کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا
منتهای ممدوحیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت
و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف
شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبر تشبثت بوسائلی نماید که جمهور
اهالی بثروت و غنای کلی برسند همتی اعظم ازین نه و عند الله اکبر مثوبات
بوده و هست چه که این بلند همت سبب آسایش و راحت و سد
احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد) ثروت و غنا بسیار ممدوح

اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد ولاکن اگر اشخاص معدوده غنای
فاحش داشته وسائرین محتاج ومفتقر واز ان غنا اثر وثمری حاصل نشود
این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و
تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس صنایع وتربیت ایتام ومساکین
خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص عند الحق والخلق بزرگوارترین
سکان زمین واز اهل اعلی علیین محسوب) واما جزئیکه برانند این
اصلاحات جدیده وتشکیلات سدیده بالقوه وبالفعل مغایر رضای
پروردگار ومنافی اوامر شارع مختار ومخالف اساس شرع متین
حضرت حبیب رب العالمین است قدری تدبر نماید که این مخالفت
از چه جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است
که باین واسطه وجه مشابهت حاصل ومن تشبه بقوم فهو منهم دارد
اولاً این امور ظاهره جسمانیه اسباب تمدنیه ووسایل معارف وفنون
حکمت طبیعیه وتشبثات ترقی اهل حرف وصنایع عمومیه وضبط وربط
مهام امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل کلیه الهیه وغوامض حقایق
عقیده دینیه ندارد) واگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جایز نه
این قول دلیل بر جهل ونادانی قائل است آیا حدیث مشهور) اطلبوا
العلم ولو بالصین را فراموش نموده اند واین معلوم است که اهل

صبین در درگاه احدیت از مردود ترین ناس محسوب چه که عبده اصنام
و غافل از عبودیت خبیر علام بوده اند و اهل اروپ اقلاً از اهل کتاب
و مقر و معترف بعزیز وهابند و در آیه مبارکه ولتجدن اقربهم مودة
للذین امنوا الذین قالوا انا نصاری مصرح پس طلب علم و معارف
از ممالک امت انجیل جایز و موافق است حال چگونه تعلم از عبده اوثان
مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب مبغوض درگاه کبریاست) و همچنین
در غزوه احزاب ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با
خود متفق نموده با کافه طوایف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکات
یثرب برافروخته بود قیام نمودند و چون در آن زمان ارباح امتحان و افتتان
از هر جهة بقوة شدیده در هبوب بود بقوله تعالی الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون و مؤمنین قلیل و اعدا به
هجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب شرق حقیقة را بغبار ظلم و
جور تیره کردانند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات و فیض
نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیه بجهت محافظت از هجوم یعنی
و صیانت خود از اعدا با طراف مملکت حفر خندق بنمایند و این بجهة محافظت از هجوم
بسیار موافق و مفید آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت و علم الهی
فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه کفریه محسوب است و اهل توحید
را اتباع جایز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر فرمودند

حتی بنفس مبارک الیت حجر را برداشته بمعاونت اصحاب و احباب قیام
فرمودند) و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ وغیره
که علمای عظام و مورخین فخام تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیر
آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیئت عمومیه امکان
مستنیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزول شریعت جدیده الهیه
و تاسیس مبانی حکم ربانیه پیدا شد شریعت مقدسه سمائیه در بعضی احکام
مطابق عادات مالوفه اهل جاهلیه نازل شد از الجمله حرمت و رعایت
اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهور قمریه و اسمائشان غیر از این
امور کثیره نیست که بعینه و بعبارته از کتب نقل میشود (وكانت الجاهلية
يفعل اشياء جائت شريعة الاسلام بها فكانوا لاينكحون
الامهات والبنات وكان اقبح شيء عندهم الجمع بين الاختين
وكانوا يعيبون المتزوج بامرأة ابيه ويسمونه الضيزن وكانوا
يحجون البيت ويعتمرون ويحرمون ويطوفون ويسعون ويقفون
المواقف كلها ويرمون الجمار وكانوا يكبسون في ثلثة اعوام
شهرا ويغتسلون من الجنابة وكانوا يداومون على المضمضة
والاستنشاق وفرق الراس والسواك وتقليم الاظفار ونتف
الابط وكانوا يقطعون يد السارق اليمنى) حال نعوذ بالله

میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت غرا با عادات اهل جاهلیه که مطرود جمیع طوایف اند وجه مشابهت دارد نقصی وارد بست و یا خود تصور میتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء کفریه فرموده حکمت بالغهٔ الهیه بسیار آیا از قدرت حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را بدون مشابهت عادتی از عادات امم جاهلیه نازل فرماید بلکه مقصود ازین حکمت کلیه این بود که عباد از قیود تعصبات جاهلیه آزاد شوند و این اقوالیکه الیوم وسیلهٔ تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان برانند و لاکن بعضی از نفوس که از حقایق کتب الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند

خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل ع علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیه باقی و برقرار بود و دلیل آیه مبارکه (اتبع ملة ابراهیم حنیفا) لاکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و ازین گذشته الآن کتاب تورات موجود و شریعت حضرت ابراهیم در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت تورات نیز محرفست زیرا در آیه مبارکه وارد (یحرفون الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در

مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور اگر به تفصیل این مسئله بپردازیم
از مقصود اصلی تالیف این رساله باز مانیم لهذا اختصار اولی
و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور در حق اخلاق حسنه و شیم مرضیه از حوش
اقتباس کنید و عبرت گیرید پس چون تعلم اخلاق از حیوان صامت
جایز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلا از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوه
ممیزه ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیه جایز و اگر ملاحظه شود که
در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست این اصول و اساس مدنیت
و علوم و حکمت طبیعیه در ممالک سایره بچه برهان میتوان گفت که غیر
خلقی است هل من خالق غیر الله قل سبحان الله) و همچنین جمیع
افاضل علمای متقنین و اکابر فقهای کاملین در بعضی فنونیکه مبداء و مبدع
آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تطبیع نموده اند و اقتباس
معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیه
سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه فن منطق را کل علما تطبع و تدریس
نمایند و حال آنکه موسس آن از صابئین میشمرند و اکثر تصریح نموده که اگر
عالم نحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لاکن در فن منطق
تطبع تام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیه
او نه پس باین دلایل واضحه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که

تتبع

اکتساب اصول و قوانین مدنیه و اقتباس معارف و صنایع عمومیه مختصراً
منتفع به العموم از ممالک سائره جائز نه تا افکار عموم متوجه این امور نافعه
گردد و بکمال همت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده بعون الهی
در اندک مدتی این اقلیم پاک سرور اقالیم سائره گردد) ای خرد
مندان بعین عقل و تدبر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ
عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید حال اگر
نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریه قدیمه موافقتست لزوم باستعمال
اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده (آیا این قول را هیچ طفلی
بسمع قبول استماع نماید) و با آنکه تا بحال احمال و امتعه و اجناس تجاریه
را از مملکتی به مملکتی بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده
و نیستیم چه ضرور مشابهت با امم سائره بجوئیم آیا این کلام قرین اذعان
هیچ هوشیاری گردد لا و الله مگر آنکه نظر به بعضی اغراض که در قلوب
خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار نمائیم ممالک اجنبیه با آنکه در فنون
و معارف و صنایع عمومیه کمال مهارت را نائل مع ذلک از یکدیگر
اقتباس میکنند ممالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه
جائز است که مهمل و معطل بماند) و علمای بزرگواری که سالک بر
خط مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقایق کتب

مقدسه ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بحلیهٔ تقی متحلی و وجوه نظره شان به
انوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بمقتضیات
زمانیه هستند البته بکمال جد تشویق و تحریص تمدن و معارف نمایند
هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ وَهَل تَستَوِی الظُّلُمَاتُ
وَالنُّورُ علما سراج هدایتند بین ملا عالم و نجوم سعادتند مشرق و لایح از
افق طوایف و امم سلسبیل حیاتند نفس میتهٔ جهل و نادانی را و معین صافی
کمالاتند تشنگان بادیهٔ نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقایق
قرآن مجید طبیب حاذق اند جسم معلول عالم را و تریاق فاروق اعظمند هیأت
مسمومهٔ بنی آدم را حصن حصین اند مدینهٔ عالم انسانیت را و کهف منیعند
مضطرین و مضطربین جهالت را العلم نور یقذفه الله فی قلب
مَن یَشَاء ولاکن پروردگار عالمیان از برای هر شیئی علایم و آثاری
خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم ربانی را کمالات
معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق
نیت و فطانت و ذکاء و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوی
حقیقی و خشیة الله قلبی واجب و الّا شمع بی نور هر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز
نخل خاویه و خشب مسنده داشته   ناز را روئی بباید همچو ورد
چون نداری گرد بدخوئی مگرد   زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم انبیا وورد) درروایت صحیحه وارد وَاَمّا من کان من العلماء صائناً لنفسه حافظاً لدینه ومخالفاً لهوائه ومطیعاً لاَمر مولاه فللعوام ان یقلّدوه) وچون این کلمات مشرقه جامع جمیع شرایط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمهٔ این روایت مبارکه بیان میشود وهرکس که دارندهٔ این شئون رحمانیه ومظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او منقطع ومسلب ومطاعیت توحدین را لایق وسزاوار نه اوّل کلمهٔ این شرایط مقدسه صائناً لنفسه است واین معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا ومحن جسمانیه نبوده زیرا انبیا واولیا کلّا وطرّاً معرض اعظم شداید عالم وهدف سهام بلیات واذیات ملل وامم گشته بجهت خیر جمهور را نفاق جان نموده بشهد فدا بجان ودل شتافتند وبکمالات معنویه وصوریه هیئت عالم را برداء جدید فضائل ذاتیه وشیم مرضیهٔ اکتسابیه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقایص باطنیه وظاهریه واتصاف باوصاف کمالیهٔ معنویه وصوریه بوده اول صفت کمالیه علم وفضل است وجامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی کماهی برغوامض مسائل الهی وحقایق حکم سیاسیه شرعیه قرآنیه ومضامین سائر کتب سماوی ووقوف بر ضوابط دوابط ترقی وتمدن ملت باهره واطلاع بر قوانین واصول ورسوم واحوال واطوار

و قواء موده و ادبی عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعه عصریه
و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است چه اگر شخص عالم
وقوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه طبیعیه
و علوم شرعیه و فنون سیاسیه و معارف عصریه و اطلاع بر وقایع
عظیمه قرون سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
و این منافی صفت جامعیت است مثلاً عالم ربانی اگر در محاوره
با شخص مسیحی از الحان خلیل انجیل بیخبر باشد آنچه از حقایق فرقانیه بیان نماید
ابداً مسموع و مقبول آن شخص نشود و لاکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که
آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم بزرگوار از قسیسین
انجیل آگاه تر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و دانا تر است) بالطوع
آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه چنانچه
راس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت
و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در مسئله و اجوبه آن
معدن علم با دلّه و براهین مألوفه راس الجالوت بیان نمیفرمودند اقرار
و اعتراف بر بزرگواری آنحضرت نمی نمود) و از این گذشته عالم
سیاسی را دو قوّه اعظم اقوم لازم قوّه تشریعیه و قوّه تنفیذیه مرکز قوّه
تنفیذیه حکومت است و مرجع قوّه تشریعیه دانایان هوشمند

حال اگر این رکن رکین و اساس متین جامع و کامل بناشد چگونه فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد و لاکن چون این او ان چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت با نتظام حال در غایه درجه احتیاج لهذا تاسیس هیئت علیه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطهٔ اعتدال و مرکز مستقیمی مرکوز نمایند) اولا چون تاجال احکام شرعیه در مرافعات و محاکمات مداشعبی بوده زیرا هریک از علماء نظر برای و اجتهاد خود نوعی حکم مینمایند مثلاً دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری بمدعی علیه دهد بلکه احیاناً در مادهٔ واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود و حال چنین و شبههٔ نیست که این امور سبب تشویش کافهٔ امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعیه طاری گردد چه که هیچیک از مدعی و مدعی علیه مایوس از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بلجاج میگذرانند و از اینکه اوقات خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور نافعه خیریه و اشغال خود باز مانند و فی الحقیقه این شخصین حکم میت را

وحکومت وهیئت اجتماعیه را ذره ضرر نتوانند ولاکن اگر حکم قاطعی
درمیان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد لهذا
راحت وآسایش جمعیه باشغال وخدمات خود وغیر مشغول گردد نظر
بانیکه اعظم وسیلهٔ آسایش وراحت اهالی واکبر واسطه ترقی جمهور اعالی وادانی
این امر اهم اتم است لهذا باید علمائیکه واقفند بر مسائل شرعیه الهیه در این
مجلس کبیر اولاً یک منهج قویم وصراط مستقیمی بجهة قطع دعاوی عموم تعیین
وتألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد وبر موجب
آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازم است

وثانی صفت کمالیه عدل وحقانیت است وآن عدم التفات والتزام
منافع ذاتیه وفوائد شخصیه خود وبدون ملاحظه ومراعات جهتی از جهات
بین خلق اجراء احکام حق نمودن ونفس خود را چون افراد بندگان غنی
مطلق شمردن وجز امتیاز معنوی درامری از امور تفرد از جمهور نجستن
وخیر عموم را خیر خود دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد
پنداشتن ونفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجتمعه انگاشتن
والم وتأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهیه تیقن نمودن است

وثالث صفت کمالیه بصدق طویت وخلوص نیت بتربیت جمهور
پرداخته در تعلیم معارف عمومیه وتدریس علوم نافعه وتشویق بر ترقیات

عصریه و تحریص بر توسیع دوائر صنایع و تجارت و ترغیب اتحاد وسائل
ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است
چه که عموم ناس ازین امور مهمه که علت مزمنه هیئت اجتماعیه را بر
طرف نیست بیخبرند که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله
بوعظ و نصیحت عموم برخیزند و تا دیده اهالی ازین کحل بینش معارف روشن
و بصیر گردد زیرا الیوم ناسی یظنون واوهام خود چنین تصور نموده اند که
نفسی که موقن بالله بآیات و رسل و کتب و شرایع الهیه و مظهر خشیة
الله است باید معطل و معوق بماند و ببطالت و بطائت ایام بگذراند
تا از نفوسی عندالله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته دل بعالم
معنوی بسته و از خلق بعید شده بحق تقرب جسته اند چون این بیان
مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لهذا در این
مقام ترک اولی) باری باقی صفات کمالیه خشیة الله و
محبة الله فی محبة عباده و علم و حلم و صدق و سلوک و رحم و مروّت
و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و
بخشش و وفا و صفا و حمیّت و غیرت و همت و بزرگواری و عبوق
پروری و امثال اینها مکتب بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیه ناقص است
و اگر حقایق هر یک ازین صفات را بیان نمائیم مثنوی هفتاد من

کاغذ شود) و ثانی کلمهٔ این شرایط مقدسهٔ علیه حافظاً الدین است و این
معلوم است که مقصد از این کلمهٔ مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات
عبادات اجتناب از کبایر و صغایر و اجراء احکام شرعیه و باین وسائط
محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات محافظه
نمودن و در اعلا کلمة الله و تکثیر جمعیت دینیه و ترویج دین الهی و غلبه
استعلایش بر سایر ادیان از اتحاد جمیع مسائل و وسائط سعی بلیغ و مبذول
داشتن است و فی الحقیقه اگر علماء اسلامیه در این امور چنانچه باید و
شاید اقدام مینمودند تا نیحال جمیع ملل عالم در ظل کلمهٔ وحدانیت داخل
میشدند و شعله نورانیه لیظهره علی الدین کله چون آفتاب در قطب امکان
طالع و بر جمیع آفاق لایح میگشت در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول
یکی از اعضای اثنا عشریت مذهبیه کاتولیکت در مرکز حکومت پاپ
بود و متوخرا محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که
عدم تجویز ترویج رهابین و تعظیم و تکریم صور حواریین و روسای سلف
مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیه زایده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت
نمود) با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه بود که کل ملوک
اوروپ از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه
قطعهٔ اوروپ در یمین قوت و قدرتش مودوع و مربوط و لاکن چون

در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینیه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کنائس و ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین انجیل بوطر محقق محقق بود و بوسایل لازمه تزویج تشبث نمود در ظرف این قرون اربعه دکسری اکثر اهالی امریک وچهار خمس قطعهٔ المان وانکلیس وبسیاری از اهالی منجه خلاصه تقریبا دویست وپنجاه کرور از مذاهب سایرهٔ نصارا در مذهب پروتستان داخل گشتند وهنوز رؤسای این مذهب بکمال همت در ترویجند وحال در سواحل شرقیه افریک بظاهر حریت وآزادی سودان وزنکیان را وسیله نموده مکاتب ومدارس تأسیس کرده بتعلیم وتدریس وتمدین طوایف متوحشه صرفهٔ افریک مشغولند ودر باطن مقصد اصلی شان انکه بعضی طوایف اسلامیهٔ زنکیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند) هر طایفه در ارتفاع ملت خود مشغول وما در خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمایند که این شخص با وجود انکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکنند وبچه مقصدی متحرک متحرک همت وغیرت رؤسای مذهبش چه قدر ترویج شد حال اگر ملت باهره حق که مظهر تأییدات الهیه ومطلع توفیقات ربانیه است اگر همت تامه وغیرت کامله متوسلا الی الله ومنقطعا عما سواه بتشبث بوسایل ترویج نمایند وبذل سعی واقدام کنند البته انوار حق مبین هم

بر کل آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقایق امور اطلاعی ندارند و ضیق عالم
وردشان نه و نداننده که علت مزمنه بطلان را چه فاروق اعظم حقی لازم
همچه گمان میکنند که ترویج بسیف منوط است و بحدیث امرت بالسیف
استدلال مینمایند و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود
گردد که در این عصر سیف واسطهٔ ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت
و اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکه غراء اهل کتاب
بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جایز نه و حال آنکه دلالت و هدایت
فریضه ذمت هر مؤمن موحد است) وحدیث امرت بالسیف
وکذالک حیث امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله در
حق مشرکین جاهلیه که از کثرت توحش و نادانی از درجه بشریت ساقط
بودند داد و چه که ایمانیکه بضرب سیف حاصل گردد بسیار بی
اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال میشود چنانکه قبایل و
طوایف اطراف مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر دوباره بدین جاهلیه برگشته
مرتد شدند وهمچنین ملاحظه نمائید زمانیکه نفحات قدسیه
روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را
معطر ساخته و الحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان در آمده در آن زمان

کل قبایل و طوایف آسیا و اروپ و افریک و امریک و اوقیانوس که جزایر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند مقر وحدانیت و الوهیت خزلت بو سویه بود بعد از بعثت انفاس طیبه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت سه سال حیات جاودانی برا هالی آن دیار مبذول داشت بوحی الهی اساس شریعت عیسویه که دران معجون برد الساعه بنیت معلوله بشریه بود تاسیس شد اگرچه در زمان آنحضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر غالب حواریین و چندن نساء بودند یکی از حواریین که مسمی بیهودای اسخربوطی بود نیز مرتد شده یازده نفر باقی ماندند) باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزت این نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیه و روش و حرکات مقدسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الهیه و نفس مسیحائی بهدایت کل من علی الارض قیام نمودند و دران زمان کل ملل اصنامیه و ملت یهود بکمال قوت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم مشتعل گشته بر خواستند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون) و هر یک ازین نفوس مبارکه به بدترین عذابی شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور

قصابی ریزه ریزه نموده در کلخنها بسوختند بعضی اتباع و اشیاع این
اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند با
وجود این عقوبات شدیده ابدا در تبلیغ امر الله فتور ننمودند بدون سل
سیف و خراشیدن روی نفسی بالاخره ملت عیسویه عالم را احاطه نمود،
نموده بقسمی که در قطعه اروپ و امریک از ادیان سائره اثری باقی
نماند و در آسیا و افریک و جزایر بحر محیط جم غفیری از اهالی الیوم در
ظل انجیل داخلند) حال باین ادله واضحه لائحه ثابت و مبرهن گشت
که ترویج دین الهی بکمالات انسانیه و اخلاق حسنه و شیم مرضیه و روش
و حرکت روحانیه است اگر نفسی بصرافت اقبال الی الله نماید مقبول
درگاه احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طمع منافع ذاتیه
تبرا و بصون حمایت حق التجا نموده بصفت امانت و صداقت
و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت و وفا و دیانت و تقوی بین
خلق ظاهر گردد) و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سماویه
که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل
گردد والا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغل و مدبر گردند در
این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمائیم در تواریخ عربیه
مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لخمی که یکی از

ملوک عرب جاهلیه که مقر سریر سلطنتش مدینه حیره بود روزی از کثرت تجرع
اقداح مدام عقلش زائل و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بیهوشی بقتل خالد
بن مضلل و عمرو بن مسعود کلده که دو ندیم و انیس در محفل انس یار و جلیسش بودند
فرمان داد و چون از عالم مستی و سکر بهوش آمد به پرسش حال دو ندیم پرداخت
تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد از حب
شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت در مقابرشان دو بنا
عالی همی غریان ساخته و بیادگار آن ندیم یوم بوس و یوم نعیم در هر سالی
قرار داد و این دو روز معلوم به حشمت تمام آمده باین غریان بنشسته
در یوم بوس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم
بر وارد و وافدی را مظهر احسان و عنایت بینهایت ساختی و این
قاعده در قانون مستمر و بهمین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه
اسپی محموم سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری به
نظرش در آمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت
تا از خیل و حشمش خود دور و وقت بیگاه شده مأیوس گشت ناگاه
سواد خیمه در بادیه پیدا شد عنان بدانجانب معطوف داشت
تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه حنظله ابن ابی عفراء
طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمان را فرود آورده بازوجه خود گفت

در ناصیه این شخص آثار بزرگی باهر مهیای ضیافتی کن و در مهمان نوازی همتی در
تحیر نمای زن گفت گوسفندی داریم ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین
روزی قدری آرد ذخیره نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر
نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائده ترتیب داد و آنشب را
نعمان از محبت و الفت حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد و چون
فجر طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت
و مهمان نوازی نهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر
و قدوم تو را بکمال اشتیاق منتظرم) مدتی گذشت تا آنکه قحط و
غلاء عظیمی در دیار طی روی نموده حنظله باحتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب
بحضور پادشاه شتافت از غرایب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه
حضور نعمان حاضر گشته پادشاه نهایت آزرده خاطر شده آغاز عتاب
نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی نحسی است
اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون
حاجتی که داری بخواه حنظله گفت از یوم بؤس بیخبر بودم و نعمت دنیا
بجهت حیات و بقا است و چون مرا درین ساعت چشیدن
کاس هلاک مقرر از خزاین ارض چه فایده منصور نعمان گفت ازین
امر چاره نیست پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد

عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم
بوس حاضر گردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید
ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش بر
شریک ابن عمرو بن قیس شیبانی که یکی از خدام نعمان بود افتاد و این
ابیات را بخواند یا شریکا ابن عمرو هل من الموت محاله یا اخا کل
مصاب یا اخا من لا اخا له یا اخا النعمان فیک الیوم عن
شیخ کفاله ابن شیبان کریم انعم الرحمن باله) شریک گفت
ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود بیچاره متحیر ماند پس شخصی که موسوم
بقراد بن اجدع کلبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر
یوم بوس سنه آتیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در
حق او جاری کند پس نعمان پانصد شتر به حنظله احسان نموده روانه ساخت
در سنه بعد روز بوس چون صبح صادق از افق مشرق سر برآورد نعمان
با حشمت بی پایان بر عادت مالوفه توجه بمحل غریان نموده قراد را همراه
آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان
گشودند و تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و
پادشاه را مقصد چنان بود که از جهة پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از
هلاک نجات دهد باری چون قریب بغروب شد قراد را برهنه ساختند

تا گردن بزنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میتاخت
نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد
چون نزدیک شد حنظله طائی بود نعمان را آمدن او موافق تقاضا [illegible] گفت
جاهل احمق با وجود آنکه از پنجهٔ مرگ گریختی بار دیگر چرا درآویختی حنظله گفت
وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا نمود

نعمان سؤال نمود باعث براین حق گذاری و وفا پروری و مراعات عهد
و پیمان چه امری بود حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم به
کتب منزله سماویه نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس مسیحائی
زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام نعمان گفت نفحات قدسیه
روح الله بر مشام من عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را از جیب
محبة الله برآورد و انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود
و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل بالحان جلیل تلاوت نمود نعمان
و جمیع وزرایش از بت و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت
و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین رحمت
بیپایان غافل و محجوب و ازین غمام فضل رحمن مأیوس و محروم بودیم
و فوراً اغریان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل
و انصاف را استوار نمود) حال ملاحظه نمائید که شخصی

از اہل بادیہ بحسب ظاہر گمنام و بی مقام چون بصفتی از صفات مخلصین ظاہر شد چنین بادشاہ غیور را با جم غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح ہدایت دلالت نمود و از بادیہ ہلاکت بت پرستی خلاص نمود بساحل بحر وحدانیت الہیہ وارد کرد و سبب ابطال چنین عادات که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان مدنیت است گردید تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبر واجب است خلاصه قلب در منتہی درجه احزان و تأسف که از ہیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است نمی بینید شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و ما در ظلمات ہوای خود گرفتار و بحر اعظم از کل جہات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد الہیه از سماء احدیت نازل و ما در مفازه قحط سرگشته و حیران) من میان گفت و گریه می تنم و از جمله اسباب کلیة که سبب اجتناب ادیان سائره بتدین بدین الہی گشته تعصب و حمیت جاہلیه است مثلاً ملاحظه فرمایید که خطاب الہی بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اہل عالم وجادلہم بالتی ہی احسن دارد و بمدارا و ملایمت مامور چنانچه) ان شجرهٔ مبارکه لا شرقیه و لا غربیه نبوت ظل الطاف بینہایت را بر سر عموم اہل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند

وهمچنین منقبت موسی وحضرت هارون علیهما السلام در خطاب وعتاب
بفرعون ذی الاوتاد بامر قولا له قولاً لیناً مأمور باوجود باوجود شهرت
سیر خیریه انبیا واولیای الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه
را تا قیام الساعه اسوه حسنه است مع ذلک بعضی از این تلطفات
وتعطفات فوق العاده غافل ومحجوب واز حقایق کتب مقدسه الهیه
محروم ومهجور گشته از اهل سایر ادیان بکمال اجتناب واحتراز مجری
وابداً التعارفات عادیه را نیز جایز نمیدانند باوجود عدم جواز الفت
ومعاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نمود از ظلام فانی لا یصبح
نورانی الا منور فرمود واز اسفل جهل وضلال بصعود اعلی افق علم
وهدی تشویق وتحریص نمود حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که اگر
حنظله بانعمان ابن منذر با کمال محبت وصداقت ومهربانی ومهمان
پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه وجم غفیر از مشرکین را بوحدانیت
الهی چگونه مقر ومعترف میگرداند اجتناب واحتراز وخشونت سبب
اشمئزاز قلوب ونفوس گردد ومحبت وملاطفت ومدارا وملایمت
سبب اقبال نفوس وتوجه قلوب شود) اگر شخصی از مؤمنین حدیثین
درحین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید وکلمه موحشه
عدم تجویز معاشرت وفقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص

اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر نیز بیند اقبال بحق ننماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلیلی الی الحق بود از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان ببادیهٔ غفلت و بطلان فرار نماید و چون بممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامها درج نماید که فلان ملت در شرایط انسانیت به منتها درجه قصورند

اگر قدری تفکر در آیات و بیّنات قرآنیه و روایات مأثوره از نجوم سماء احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متخلّی باشد مظهر رحمت منبسطه الهیّه است برای کل ممکنات و مشرق الطاف رحمانیّه است بجهة کل موجودات چه که صفات مقدسهٔ اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت و غیرت و حمیت انسانیت است پس اگر نفسی فی الحقیقه پاک و مقدس باشد متشبث بوسائلی شود که جلب قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیه چشاند حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود نمائیم و تعصب و حمیّت جاهلیّه را وسیلهٔ عزت و اعتبار خویشتن شمریم

بااین قناعت نموده بتکفیر و تدبیر یکدیگر میکوشیم) و چون خواهیم که اظهار
معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوی الهی نمائیم بطعن و سب این
و آن بپردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت
زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف افکار فلان مشابه اطوار فرنگ
و اسرار فلان متوجه نام و ننگ صف جماعت دوش بدوش پیوسته نبود و
اقتدای بشخص دیگر جایز و شایسته نه در این باب تشخیص توان کرد تا بحد اتفاق بقیه
نشتافت و خیرات و مبرات در پیشگاه همت همگی حاضر نگشت بنیان
شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان منطوی
و اعلام ایقان مختفی گشت عالم بضلالت افتاد و در رد مظالم فتور و
رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر آمد و عقار و ضیاع در دست
مالک مال گذشته باقی ماند درین شهر نفاذ حکومت مختلفه مرتب
بود و حال روز بروز قلت یافته بسبب پنج حکومت یادگار ماند
روزی دویست احکام متضاده و فتاوای متباینه از یک مصدر
ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمی نماید جمع غفیری از عباد الله بجهة محاکمه
سرگردان و حال در مأمن راحت مستریح و در امان یکروز مدعی مغلوب
و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب حال
این مسلک مستقیم نیز متروک شد این چه دیانت کفریه است و این چه

ضلالت مشرکیه و اولیاء اشقیاء و ادنیاء اصفیاء ای برادران آن مؤمنین
زمان زمان آخر است و روز قیامت نزدیک است)   باری باینگونه کلمات
تحدیش اذهان بیچارگان اهالی و تشویش قلوب درماندگان مساکین میشود
که از حقایق امور و اساس این اقوال خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار
اغراض نفسانیه در تحت نقاب اقوال تعصبیه بعضی مستور) لهذا گمان
میکنند که قائل را غیرت دینیه و خشیة الله بران داشته و حال آنکه
قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در
بینائی دیگران کوری خود را مشاهده نماید ناله و فغان آغاز کند لاکن
دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیة الله بود
البته رایحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود و هیچ امری در
عالم به مجرد قول تصدیق نشود (ورنه این جغدان دغل افروختند
بانگ بازان سفید آموختند   بانگ هدهد گر بیاموزد قطا   راز
هدهد کو و پیغام سبا)   و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط
معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط
الهام غیبی ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل
مراتب بکمال جد و جهد طالب و در نشئت و مسائل ما به الترقی به
منتهای همت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از این مقاصد خیریه غافل البته

مقبول درگاه احدیت بوده بلکه در کمال نقص هیئت ناتمه ظاهر و در معنای
فقر کلمه غنا ناطق) گر ضریری ملتزاست و تیز خشم گوشت پاره اش
دان که او را نیست چشم از مقلد تا محقق فرقهاست کین چو داود
است و آن دیگر صداست) علم دانش پاکی و زهد و ورع و
آزادگی بهیئت ولباس بوده و نیست در زمان سیاحت
کلمه مبارکه از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا مجال شیرینی آن کلمه از
کامم نرفته و آن این است) نه هر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر
کلاهی علت جهل و فسق) ای بسا کلاه که علم علم برافراخت و ای
بسا عمامه که حکم شرع برانداخت و کلمه ثالث ازین کلمات متعدده
کلمه مخالفا للهواه دارد چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است
از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است اُس اساس اخلاق حمیده و
انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق
روحانیه نورانیه بنی آدم است معدل کل اخلاق و مسبب اعتدال
حقیقی تمام شیم مرضیه انسانیت چه که هوای نفس آتشی است که صد
هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان
این نار مشتعله را خمود ننموده و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع صفات
حسنه انسانیه آراسته و بزیور عرفان پیراسته لاکن اتباع هوای شیم مرضیه

آن شخص را از هیئت اعتدال خارج نموده در حیز افراط اندا خت هیئت خالصه را از هیئت فاسده تبدیل نمود) و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت بلکه بقوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر متحول گشت اخلاق حسنه عندالله و عند مقربین درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور لاکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد) و اگر حقایق این امور کما هو حقه بیان گردد کار بتطویل انجامد و موضوع و محمول از میان برود باری در این بحر هائل هوی کل طوایف اروپ با این همه تمدن و صنها بالک و مستغرق و از این جهة کل قضایای تمدنیه شان ساقط النتیجه است بعضی از این کلمه تعجب نمایند و استیحاش فرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین عظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شؤن تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلا و ادنی از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است) و تمدن صوری بی تمدن اخلاق حکم اضغاث احلام داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءً انگاشته گردد زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت و آسایش عمومیت از تمدن ظاهر صوری تمامه

حاصل نشود و اهالی اروپ در درجات عالیه تمدن اخلاق ترقی نموده اند
چنانچه از افکار و اطوار عمومیه ملل اروپ واضح و آشکار است مثلاً ملاحظه
نمایید که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپ در تغلب و اضمحلال یکدیگر است
و در کمال کره باطن با ظهار منتهی درجهٔ الفت و محبت و اتحاد مشغول و
قضیهٔ مشهوره (پادشاه آشتی و آسایش پرور در تدارکات مهمات
حربیه و ازدیاد قوهٔ عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ
مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوهٔ شدیده میسر نگردد) در ظاهر بهانه
نمود لیلاً نهاراً جمیعاً با عظم جد و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی
مسکین انچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند
و چه قدر الاف از نفوس که صنایع نافعه را ترک نموده شب و روز
بکمال همت در ایجاد الت مضره جدیده که بیشتر از بیشتر سلب منفعت
دماء ابناء جنس است مشغولند و هر روز الت حراقهٔ جدیده احداث
و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این کردند که آلات حربیه قدیم را
ترک نموده در تدارک الات جدیده کوشند چه که آلات حربیه
قدیم با آلات حربیهٔ جدیده مقاومت ننماید چنانچه در این ایام که
سنه هزار و دویست و نود و دو هجریست در ممالک المان
صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمچه ایجاد توپ نحاسی تازه

نموده اند که از تفنگ هنری مارتنی و توپ کروپ آتش بار تر و در
هدم بنیان انسانی شدید تر و سریع التأثیر تر است و این مصارف
باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمّل نمایند) حال انصاف دهید
که این تمدّن صوری بدون تمدّن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت
عمومی و وسیلهٔ اجتلاب مرضات الهی ست و یا خود مخرّب بنیان
انسانیت و مدمّر ارکان آسایش و سعادت است در سنهٔ ۱۸۷۰
هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرانسا واقع شد
از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مأیوس و مقهور
گشته کشته شدند چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه
بسیار مدن در شام در فتنهای معموریت بود و بامدادی عالیها سافلها
گشت چه قدر از اولاد صغار که یتیم و بی پرستار ماندند و چه قدر
پدران و مادران سالخورده ثمرهٔ زندگانیشان جوانان نورسیده را
در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که بی رجال و
دستگیر ماندند و همچنین کیفیات احراق کتابخانها و بعض ابنیهٔ
جسیمهٔ فرانسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر مجروحهٔ
مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشهٔ طائفهٔ کومون و حوادث
مدهشهٔ اختلاف و تحزّب جمعیات متضادهٔ متقاتله در پاریس

و منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیه قاتولیک و حکومت المان و
ظهور فتنها و فساد ها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی میان حزبین
جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا خلاصه ازینگونه وقایع که
دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اروپ مینماید بسیار
و این عبد چون بهتک جهتی از مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار
نمود) حال واضح است که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر بتصدیق
اینگونه امور نماید آیا طوایف و قبایلیکه مغایر شیم حسنهٔ عالم انسانی
اینگونه امور موحشه در مابین شان جاریست چگونه سزاوار است
که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند علی الخصوص که نتیجهٔ ازین امور
مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار
نه لهذا نزد اولی الالباب تقید و اهتمام را سزاوار نیست در قرون
سالفه مراراً و کراراً حکومت المان غالب بر فرنسا گشت و همچنین
سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم المان حکمرانی مود حال جایز
که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج
و منافع موقتهٔ صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت
اینگونه امور نمایند و لاکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل
بر دیده افکند و بصر و بصیرت هردو نابینا گردد

چون غرض آمد هنر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همت آفتاب درخشنده عالم غیرت وحمیت بجهة خیریت وسعادت عموم بشر بعزمی ثابت ورائی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند وبجمیع وسائل ووسایط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند واعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت وبقای این عهد اعظم باشد ودر این معاهده عمومیه تعیین وتحدید حدود وثغور هر دولتی گردد وتوضیح روش وحرکت هر حکومتی بشود وجمیع معاهدات ومناسبات دولیه وروابط وضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر ومعین گردد وکذلک قوه حربیه هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود چه اگر تدارکات محاربه وقوای عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سائره گردد) باری اصل مبنای این عهد قویم را بران قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کل دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر

آن حکومت برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده شفای باقی دائمی فائز گردد ملاحظه فرمایید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهیه و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد و مضطر باصطناع الات حربیه جدیده بجهة مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب تامین مملکت و تادیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است محتاج و بس از این جهت) او لاً ابدکان الهی عموم اهالی از تحمل اثقال مصارف باهظه حربیه دول راحت و مستریح شوند)
ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را ابداً در اصطناع الات مضره که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانیت صرف ننمایند بلکه در انچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر سریر تاجداری مستقر و کافه قبایل و امم در مهد آسایش و راحت ارمیده و مستریح شوند و بعضی اشخاص که از همم کلیه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند نچنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایات مقربین درگاه آفریدگار و همت بی همتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد

فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست)
همت همت غیرت غیرت لازم است چه بسیار امور که در ازمنهٔ
سابقه از مقوله ممتنعات شمرده میشد که ابداً عقول تصور وقوع آنرا نمینمود
حال ملاحظه مینمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی
الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب نور فلاح و راحت
و نجاح کل است از چه جهة ممتنع و محال فرض شود و لابد بران است که
عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات
و ادوات حربیه بر این منوال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
هیئت بشریه واصل گردد از این تفاصیل مشروحه گذشته مبرهن است
که شرف و بزرگواری انسان بخونخواری و تیزچنگی و تدمیر مداین
و ممالک اجنبی و تدمیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلنداختری
و جوانبختی صیت عدالت پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعالی
و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قراء حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج
بندگان الهی و وضع اس اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزیید ثروت
و غنای عمومیست ملاحظه فرمایند که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر
بر سریر کشورستانی مستقر گشتند از آن جمله هلاکو خان و امیر تیمور گورکان که
فی الحقیقه قطعهٔ عظیمهٔ آسیا را در قبضه تصرف آوردند و اسکندر رومی

وناپلیون اوّل که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسهٔ عالم گشوده آیا چه ثمرهٔ ازاین فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی معمور گشت و یا خود سعادتی منظور آمد سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض حکومت ازان خاندان گردید. هلاکو و چنگیز خان خونریز از جهانگیریش ثمرهٔ مشهود نشد جز آنکه قطعهٔ آسیا از بارهٔ حروبات شدیده چون تل خاکستر گشت و امیر تیمور از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب بنیان بنی آدم نتیجه حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش جز سقوط سپرش از سریر تاجداری و تغلب فیلقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش فائده مشاهده نشد و ناپلیون اوّل از ظفر بر ملوک اروپ الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعهٔ اروپ و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت این آثار ملوک جهانگیر) ولاکن قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شهریار عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آنسرور دادپرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی الارکان سلطنت ایران از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را در ظل جناح سلطنتش جمع فرموده در مدتی قلیله

فلقوس ۵۲

ممالک پژمرده ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش زنده و برازنده
ترین ممالک معموره مسکونه گشت قوای مختله حکومت را کراراً اعاده و
مزداد و صیت عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعه را احاطه نمود جمهور اهالی را
از حضیض ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت صعود نمودند با وجود
آنکه از ملت مجوس بود صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام
مبارک انی ولدت فی زمن ملک عادل ناطق گشتند و اظهار التذاذ
در زمان حکومت او فرمودند) مآل آن بزرگوار با سیر مرضیه باین مقام
بلند اعلی فائز گشت با خود بجهان گیری و خون ریزی ملاحظه فرمائید که در
قطب ابداع بچه شأنی مفتخر و مباهی گشت که آوازه بزرگواریش در جهان
فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه موفق گردید و اگر به بیان زندگی
دائمی بزرگواران بپردازیم کار این مختصر بطول انجامد و چون واضح و مبرهن نیست
که از قرائت این کتاب تاثیر فوائد کلیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد
لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم و لاکن
اگر از این مختصر نتایج حسنه مشهود گردد انشاءالله تعالی من بعد باساس حکم
الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده مفصله تحریر گردد باری در
عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان
مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید چه که فتوحات این سیف قاطع را کل

مسرت از

برایا طوعاً و رضاءً مغلوب کردند و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی درجه معموریت و آبادی سرافراز شود) و درایت اعظم است که بر قصر هر جهانبانی سایه افکند و بمثابه نیر اعظم انوار ساطعهٔ حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیّه عقل و رایت ثانیه عدل این دو قوهٔ عظیمه را جبال آهنین مقاومت نتواند و سد سکندری امانت ننماند و این نزد اصح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسایم صبحگاهی بی ثبات و در مرور و در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد (چه آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک) بلی جهان گشائی و کشورستانی ممدوح بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی صف جنگ بیاراید و یا آنکه بجهة جمع شمل هیئت و ممالک هشتته پراکنده[2] همت را در میدان جلادت و شجاعت برانگیزد خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است الیوم شایسته ملوک مقتدره تأسیس صلح عمومیست زیرا فی الحقیقه آزادی جهانیان است) کلمه رابعه آن روایت با بیرالهدایت مطیعاً لامر مولاه است این معلوم و مبرهن است که اعظم

[2] سمند

منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش در
متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتای نورانیست امکان بدیانت است
و ترقی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسهٔ الهیه فی
الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متین
رصین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه
و صوریه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیه بشریه است دیانت
است) اگرچه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبر در اساس
ادیان الهیه ننموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرار
داده کل را بآن قیاس نمایند از این جهة ادیان را مانع ترقی عموم انگاشته
اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت کلیه بین اقوام
بشریه شمرده اند و اینقدر ملاحظه ننموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال
مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود چه که امر خیریکه در ابداع مشبه
آن متصور نه قابل سوء استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست
جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه نیفروزد و ظلمت متولیه زایل
نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
مذموم است لا والله سراج هادی سبیل و نور دهنده شخص بصیر است
لاکن هنر پیرا آفتی است عظیم از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتیر نام

از اهل فرانسه وکتب عدیده در ردادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبهٔ صبیان بجهت آنست این شخص حرکات وسکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است وفتن وفساد رؤسای روحانیهٔ ملت مسیحیه را میزان قرار داده برروح اقدس زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیهٔ کتب مقدسهٔ الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب منزلهٔ سماویه محذورات ومشکلات بیان بیان کرده) وننزل من القرآن ما هو شفاءٌ ورحمةٌ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارًا) خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی که ز قرآن گر نه بیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور یضل به کثیرًا ویهدی به کثیرًا وما یضل به الا الفاسقین این معلوم وواضح است که اعظم وسائط فوز وفلاح عباد واکبر وسائل تمدن و نجاح من فی البلاد محبت والفت واتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است وهیچ امری در عالم بدون اتحاد واتفاق متصور ومیسر نگردد ودر عالم اکمل وسائل الفت واتحاد دیانت حقیقهٔ الهیه است لو انفقت ما فی الارض جمیعًا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بین قلوبهم چنانچه در بعثت انبیاء الهی قوهٔ اتحاد حقیقی باطنی وظاهری قبایل وطوایف متضاده متقاتله را در ظل کلمهٔ واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان واحد

یا فته و هزاران نفوس بهیئت شخص کاینه مجتمع گشته (بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد یادشان) چونکه حق رش علیهم نوره (متفرق هرگز نگردد نوراو) جان گرگان و سگان ازهم جداست (متحد جانهای شیران خداست) تفاصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقه در تواریخ معتبره مفصلاً مذکور نه بلکه در آیات قرآنیه و احادیث و تورات مجمل ذکر شده لاکن چون از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه و تورات و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصراً بیان میشود تا براهین متقنه نزد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دیانت اس اصول اصلیه انسانیت و مدنیت است و یا خود چنانچه ولتر و امثال او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش جمعیت بشریه است و ازین جهت که مجال انکار بجهة طایفه از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیحۀ عموم ملل و مصدق کل اهل عالم است) در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اعزاز و قوت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی که غریب میشمردند برخواستند و مدت مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرق شده در تحت

ایادی ظلم و جور قبطیان اسیر و در اعین کل ناس ذلیل و حقیر بودند بقسمیکه حقیر
ترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین سبطی مینمود تا آنکه اسارت و ذلت
و مظلومیّت بدرجهٔ نهایت رسید شب و روز بنی اسرائیل از جان
در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون ملجاء و
پناهی نه ایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل و چون
و شرابشان سرشک مشابه جیحون بنی اسرائیل در این حال پر ملال
تا که جمال موسوی اشعهٔ نار احدیه را از شطر وادی ایمن بقعهٔ مبارکه مشاهده
فرمودند و ندای جانفزای الهی را از نار موقدهٔ ربانیه در شجرهٔ لاشرقیه
و لاغربیه استماع نمودند و بنبوّت کلیّه مبعوث گشتند و چون سراج هدا
در انجمن سبطیان برافروختند و بنور هدی آن گم گشتگان ظلمات جهل را
بر سبیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفهٔ اسباط اسرائیلیان
را در ظل کلمهٔ واحده جامعهٔ توحید جمع فرموده علم اتحاد کامل را برا تلال
اتفاق و یکانگی برافراختند. و در مدت قلیله آن نفوس جاهله بتربیت
الهیه تربیت گشته از بیگانگی بیگانگی حق گردیدند و از حقارت و ذلت
و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده به منتهی درجهٔ عزت
و سعادت فائز گشتند) بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجه بموطن
اول اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل

نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را
از فینیکه و ادوم و عمامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت
در تحت تصرف بنی اسرائیل آمد و این طایفه در جمیع شئون و صفات
و فضائل انسانیه از علم و معرفت و ثبات و همت و جلادت و شجاعت
و عزت و سخاوت بر کل قبایل و ملل عالم تفوق نمودند یک شخص اسرائیلی در
آن عصر اگر بین مجمعی داخل میشد بجمیع شیم مرضیه ممتاز بود حتی قبایل سائره
در مدح نفسی اگر زبان میگشودند نسبت اسرائیلی میدادند
و در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل
حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط
بسیاحت شتافته با بعضی از اجله علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده
مراجعت بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه و بقای ارواح انسانیه
بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نموده عاقبت جهله یونان بر آن واقف
اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اهالی
مجبور ساخته در مجلس سقراط را پیاله سم بچشانیدند) باری مختصر اینکه
بعد از آنکه ملت اسرائیلیه در جمیع مراتب تمدن ترقی نمود و منتهی درجه
سعادت فائز گشت قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسویه
را فراموش نموده و بعادات رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شد در زمان

رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود سر سلطنت برداشته و عبادت اصنام را بنا گذاشت چند قرن محاربه بین رحبعام و یاربعام و سلاله شان واقع گشت و قبایل یهود مختلف و متفرق شدند بالاختصار از اینکه معنی شریعة الله را فراموش نموده بتعصبات جاهلیه و خصایل غیر مرضیه بغی و طغیان متصف شدند و علماء شان لوازم حقیقه انسانیه مندرجه در کتاب مقدس انبیاء غنیاً انگاشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را به منتهی درجهٔ غفلت و جهالت مبتلا کردند از ثمره اعمالشان آن عزت پایدار بمنتهی درجهٔ ذلت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان گشته رایت استقلالشان سرنگون شد و نادانی و نکبت و خودپرستی روسای دینیه و احبارشان مجسم گشته بصورت بختنصر ملک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را برانداخت بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده بیابل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسری مرخص شده مراجعت به بیت المقدس نمودند

حزقیا و عزیر علیهما السلام مجدداً تاسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لایح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع هم علمای

یهود متوجه باغراض نفسانیه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر بروش و احوال فاسده بدیل شده کار بجائی انجامید که عساکر ملوک جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود و بعد از این مصیبت کبری ستاره حکومت اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و تا بحال بر این منوال این ملت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند (ضربت علیهم الذله و المسکنة) و این مصیبتین عظیمتین بختنصر و طیطوس در قران مجید مذکور وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً تا آنکه میفرماید فاذا جاء وعد الاخرة لیسوؤا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیراً باری مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقی طوائف ذلیله اسیره حقیره جاهله میشود و چون بدست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیت عظمی بظلمت و همی

تبدیل میشود) وچون دفعه ثانیه علائم و آثار تشتت و ذلت و حیثی نهوت طایفه اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیبه قدسیه روح الله بر شواطی نهار اردن و خطه جلیل ساطع گشت وابر رحمت برخاست و بران دیار رطال روحانیت کبری مبذول داشت و از سنحات و طفحات بحر اعظم تربیه قدس ریاحین معرفة الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل الجلیل بمسامع اهل صوامع ملکوت در آمد و بنفس مسیحائی نفوس عدیده سر از قبر غفلت و جهالت برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن نیر اوج کمال در دشت و صحرای اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودو باخلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت مینمودند)

واگر ملت اسرائیلیه بان جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت را طاعت می بستند بروایح جانبخش روح الله بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میگشتند ولاکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی برخواستند الا معدودی قلیل که متوجها الی الله از شئون ظلمانیه امکان مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه جمیع بلیات شدیده بران مشرق الطاف الهیه وارد بقسمیکه اقامت و استقرار در قریه ممکن نبود باوجود این علم هدایت کبری مرتفع واساس تمدن اخلاق انسانیه که اصول مدنیت جامعه است مؤسس گشت در

در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه اش این است در
بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننمائید اگر لطمه بطرف ایمن روی تو
طپانچه زند طرف ایسر را برگردان) و همچنین در آیه چهل و سیم میفرماید
شنیده اید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنت را
بعداوت بیازار و اما من چنین میگویم دشمنان تان را دوست دارید و
ذکر خیر کنید بدگویان خود را و مبغضان تان را احسان نمائید و نفوسیکه
شما را اذیت و طرد مینمایند ایشان را دعا نمائید تا بمنزله فرزند پروردگار
آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنهکار و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت
او بر ستمکار و ابرار هر دو ممطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید
چه اجر و مزیتی از برای شماست آیا مأمورین اخذ اعشار اغلال چنین ننمایند
و تعلیمات آن مطلع حکمت الهیه ازین قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسی که باین
صفات مقدسه متصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند
خلاصه آنحضرت شریعت مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه
تاسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است
تعیین فرمودند) چنانچه آن مظاهر هدی ولو در ظاهر باعظم نقمت و
عقوبت ظالمین مبتلا شدند و لکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان یهود
نجات یافته در صبح ابداع بانوار عزت سرمدیه مشرق و لایح گشتند

آن ملت جلیله یهود معدوم و مضمحل شدند ولاکن این نفوس معدوده چون بظل
شجرهٔ مبارکهٔ عیسویه شتافتند فی الحقیقه هیئت عمومیهٔ عالم را تبدیل نمودند
در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب و نادانی و حمیت
جاهلیه و شرک بوحدانیت الهیه بودند مدعی اعتقاد وحدانیت جز
شرذمهٔ قلیله یهود نه و آنان نیز بکلی مخذول و منکوب و این نفوس مبارکه
بترویج امری قیام نمودند که مغایر و مضاد آراء جمیع هیئت بشریه
بود و کل ملوک چهار قطعه از قطعات خمسهٔ عالم بر اضمحلال ملت عیسویه
باتم عزم برخواستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج دین
الهی شتافتند و کل ملل اروپ و بسیاری از طوایف آسیا و افریک
و بعضی متمکنین جزایر بحر محیط در ظل کلمهٔ توحید جمع شدند) حال ملاحظه
نمائید آیا در وجود از هر جهته اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود
امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیلهٔ محبت
و الفت و اتحاد و یگانگی تام چون ایمان بعزیز علام بوده و یا خود اساس
تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرایع سماویه مشهود گشته صفاتیکه حکما
در منتهی درجه فلسفه بآن فایز و خصالیکه در اعظم مدارج کمال بدان متصف
بودند مؤمنین مابعد در بدایت تصدیق و ایمان مظهر آن شیم مرضیه
انسانیه میگردیدند) ملاحظه کنند نفوسیکه سلسبیل هدایت را از ایادی

الطاف روح الله نوشیدند و در ظل الجلیل مستظل گشتند بچه درجه از اخلاق
واصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود انکه از ملت مسیحیه نبود مع ذلک
در ستایش مؤمنین بالله که در شرح جوامع کتاب افلاطون در سیاست
مدن تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن این است
جمهور ناس سیاق اقوال برهانیه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات
رموزیه از اخبارات ثواب وعقاب در دار جزا شد) و دلیل بر ثبوت
این مطلب انکه الیوم مشاهده میکنیم قومیرا که مسمی بنصارا اند و بثواب وعقاب
آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل افعال
نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده مینمائیم که از موت
مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف از فیلسوفین
حقیقی محسوبند انتهی کلام جالینوس و مقام فیلسوف دران زمان بعقیده
جالینوس مقامی بود که اعظم از ان در ابداع تصور نمی نمود ملاحظه نمائید که قوه
نورانیه روحانیه ادیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه از کمالات فایز
میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود انکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت
میدهد و از اثار این اخلاق حسنه اهل الجلیل دران ازمنه و اعصار تشبثت
بخیرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستانها و دار الشفاها و مواضع
خیرات تأسیس شد چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومیه

بجهة معالجهٔ مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد و ملک قسطنطین است
و این پادشاه عظیم اول ملکی است از ملوک رومان که بنصرت امر حضرت
روح الله قیام فرمود و بکمال همت در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود
و سلطنت رومان را که فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در
نقطهٔ عدل و اعتدال مستقر و مرکوز کردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون
ستارهٔ سحری دری و درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان
مدنیت و شأن ورد زبان جمیع فرق مسیحائی) خلاصه از برکت
تربیت نفوس مقدسه که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه بسیار مکاتب و
مدارس و بیمارستانها و محلات و تکیه‌ها بجهة تربیت اولاد ایتام و فقرا
تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک نموده ابتغاءً
لمرضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند ولاکن در
زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد زمام امور جمهور مسیحیین در
دست قسیسین جاهله افتاد بکلی آن نسایم رحمانیه از مهب عنایت منقطع
شد و احکام انجیل جلیل که اس اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت
نفوسیکه بظاهر آراسته و بباطن کاسته بودند ساقط النتیجه گشت
چنانچه جمیع مورخین مشهور از اهالی اروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار

و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلادی الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اروپ در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن انکه پاپهائی که باصطلاح اهالی اروپ روسای روحانی دینی بودند از عزت ابدیه اتباع اوامر مقدسه و تعلیمات سماویه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت پایدار چشم پوشیده در منافع موقته فانیه و اغراض نفسانیه بکدیگر بکمال سعی و کوشش را اجری میداشتند تا انکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اروپ گشت و چون روایح طیبه نفحات روحانیه روح الله در آفاق امکان افکار ناشایسته و سیاسات غیر لائقه روسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسایم جان بخش از مهب عنایت وزید شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرمدیه مبذول

داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت واشرقت الارض بنور ربها تفسیر شد
جهان جهانی تازه وجسم میت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت بنیان ظلم
وجهل منهدم شد وایوان بلند علم وعدل بلند ومتعالی گشت بحر مدنیت بجوش آمد
وانوار معارف بدر خشید اقوام وطوایف متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال
سراج وهاج نبوت کبری در زجاجه بطحی جاهلترین قبایل ومتوحش‌ترین طوائف
بودند وسیر مذمومه وعوائد موحشه وخونخواری واختلاف ومعادات
آن اقوام در کل کتب وصحایف تاریخیه مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن
زمان قبایل اعراب یثرب وبطحا را از نوع بشر نمیشمردند لاکن بعد از طلوع
نیر آفاق در آن خطه ودیار از تربیت آن معدن کمال ومهبط وحی ذوالجلال
وفیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیل در ظل کلمه وحدانیت
جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه وکمالات
بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل عالم در آن عصر مبهوت ومتحیر گشتند
طوائف وقبایل وملل عالم که دائما اعراب را سخریه واستهزاء مینمودند
وجنس بی فضیل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن وممالک عرب آمده تحصیل
فضائل انسانیه واقتباس علوم سیاسیه واکتساب معارف ومدنیت
وتعلم فنون وصنایع مینمودند اما در تربیت مربی حقیقی از امور محسوسه
ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش ونادانی در زمان جاهلیه دختران

هفت ساله خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری از شدت جهالت منتهی رتبه حمیت و غیرت میشمردند) این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مهام امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند حلاصه طایفه عرب در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه متوحشه جهره در مدت قلیله به منتهی درجه کمالات بشریه اعظم برهان حقیقه و نبوت سرور کاینات است) در اعصار اولیه اسلام جمیع طوایف اروپ اکتساب فضایل و معارف مدنیت را از اسلام و ساکنین ممالک اندلس مینمودند و اگر در کتب تواریخیه از جمیع دقت مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلای اسلامیه را قلیلاً قلیلاً در اروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الان کتب فضلای اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانهای ممالک اروپ نسخ عدیده اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپ جاریست اکثر

بلکه کلیه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوای علمای اسلامیه است) واگر خوف
از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً اسم تحریر مییافت مبدء تمدن اروپ
در قرن سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ
رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس
و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیه افتاده ناله و فریاد آغاز
نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپ را تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود بحرب
دینی و جهاد دلالت کرد و بقسمی فریاد و حنین و انینش بلند شد که کل ممالک
اروپ قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته
توجه بقطعهٔ آسیا نمودند) و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی
ممالک غرب حکمرانی مینمودند و در اکثر اوقات ملوک تورستان یعنی
سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند باری ملوک
اروپ با سپاه بیشمار بر بریه الشام و مصر هجوم نمودند و مدت دویست و
سه سال مستمراً ما بین ملوک بریه الشام و ملوک اروپ محاربه واقع و دائماً
از اروپ مدد میرسید هر قلعه از قلاع سوریه را بکرات و مرات ملوک
فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند
تا اینکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری
بکلی ملوک و عساکر اروپ را از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج

هجوم

نموده مأیوس و منکوب بممالک اروپ مراجعت نمودند) و درین محاربات که بحرب صلیبیون مشهور کرور ها از نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد و نود هجری تا سنه ششصد و نود و سه هجری متصلا از اروپ ملوک و سرداران و سرادان به شام و مصر تردد مینمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دویست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنهٔ ممالک اسلامیه مشاهده کردند بعد المراجعه در اروپ تأسیس نمودند مبدء تمدن اروپ از آن زمان است) ای اهل ایران تا کی مثل درخت بی ثمر تا کی بتوبیخ و مطلع کل آفاق بوده اید حال چگونه از غر قبول باز مانده در زاویهٔ خمود خزیده اید منشاء معارف و مبدء تمدن جهانیان بوده اید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته اید سبب نورانیت آفاق بوده اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده اید چشم بصیرت را باز و احتیاجات عالیهٔ خود را ادراک نمائید کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسایط معارف و مدنیت بکوشید آیا سزاوار است که طوایف و قبایل اجانب فضایل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد وارثید محروم بمانید آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلا و نهارا در تشبث وسائل ترقی و عزت و

وسعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه بمضادت و منازعت
و هوی و هوس خود مشغول گردیده‌اید آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء
فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت و بطالت صرف
و ضایع نماید. باز از مقصد دور افتادیم) باری جمیع هوشمندان و مطلعین
بر حقایق احوال تاریخیه ازمنه سالفه از اهالی اروپ که بصدق و انصاف
متصف‌اند مقر و معترفند که اساس جمیع شئون مدنیه‌شان مقتبس از اسلام است
چنانچه مؤلف محقق مشهور دری بار از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
و دانایان اروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب
مسمی بترقی امم در ادبیات که از تالیفات مشهوره اوست درین باب
یعنی اکتساب ملل اروپ قوانین مدنیت و قواعد ترقی و سعادت را
از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصل است (لهذا ترجمه
و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از مقصد است و اگر نفسی
در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید مختصر این است که
جمیع تمدن اروپ از قوانین و نظام و اصول معارف و حکم و علوم
و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیات و صنایع و انتظام در ترتیب
و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از
عربست بیان نموده و فرداً فرداً به تفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن

داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند) و همچنین تفصیل دخول
عرب در بلاد غرب که الیوم مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله
مدنیت کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نموده اند و سیاست مدن و
معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون
و حکمت و صنایعشان بچه متانت و انتظام بود و سروری و بزرگواری ایشان
در جهان مدنیت بچه درجه رسید و از ممالک اروپ چه بسیار اطفال
بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و طولیده آمده تعلّم معارف و
فنون و اکتساب مدنیت مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپ که
موسوم بگربرت بود بمملکت عرب آمده و در مدرسه کوردوفا که از ممالک
عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت باروپ
بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست دینیّه کاتولیک
استقرار یافته پاپ گشت مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح
گردد) که ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویّه و ظاهریّه انسان
و مشرق اقتباس مدنیت و معارف نافعهٔ عمومیّه بشریّه است و اگر بنظر
انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیّه در مدلول این چند کلمه مبارکه
داخل قوله تعالی و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون
فی الخیرات و اولئک من الصالحین * و همچنین میفرماید) انّ الله یأمر

* و همچنین میفرماید و لتکن منکم امّة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون

بالعدل والاحسان وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون ودر تمدن اخلاق میفرماید خذ العفو وامر بالعرف و اعرض عن الجاهلین وهمچنین میفرماید الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین وهمچنین میفرماید لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس اولئك الذین صدقوا واولئك هم المتقون وهمچنین میفرماید ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ملاحظه فرمایید که در این چند آیه مبارکه منتهی درایج حقایق مدنیت وجوامع لوامع شیم مستحسنهٔ انسانیت مذکور هوالله الذی لا اله الا هو که جزئیات تمدنیه عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته آیا چه امر نافعی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه الهیه واضحاً و یا تلویحاً مذکور نه ولکن چه فائده چون سلاح و آلات حربیه در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوت و اقتدار سارق گردد همچنین زمام امور چون بدست علمای

غیر کامل اند نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حائل گردند اُس اساس دیانت
خلوص است یعنی شخص متدین باید که از اغراض شخصیه خود گذشته بای وجه کان
در خیریت جمهور بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم بپوشند
و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی چه که در طینت انسانیه
محبت ذاتیه خود مخمّر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
جمیل از فوائد موقته جسمانیه خود بگذرد) ولاکن شخص موقن بالله و مؤمن بآیات
او چون موعود و متیقن مثوبات کلیّه اخرویه است و جمیع نعم دنیویه در مقام عزت
و سعادت درجات اخرویه کان لم یکن انگاشته گردد لهذا راحت و منافع
خود را ابتغاءً لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مبذول
دارد وَمِنَ النّاسِ مَن یشری نفسه ابتغاء لمرضات الله و بعض
نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و
ضابط کمالات معنویه و صوریه است یعنی شخصی که متصف بحزم طبیعی و غیرت
فطریه و حمیت ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدیده مرتبه بر اعمال
شریه و مثوبات عظیمه افعال خیریه بری از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه
است) اولاً آنکه در تواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح و مبرهن شود که
ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه نمائیم که از
اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماند

آناً فآناً شمیم عنبر رضیه اش برآید یا بدیس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم
است و ثانیاً آنکه بر فرض تصور اینکه مجرد طبیعی ناموس نظری مانع شرور و مدلّ بر
خیر است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است چه
که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر
نیات حسنه و اعمال صالحه ملجأ و مضطر نماید) و از این گذشته آن
شخصیکه مصدر ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیة الله گردد البته در نوایای
خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد خلاصه فواید کلیه از فیوضات ادیان الهیه
حاصل زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طویت و حسن نیت و عفت و عصمت
کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق و حریت حقوق و انفاق
و عدالت در جمیع شئون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام
در نفع جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان
مدنیت است دلالت نماید و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف
نه البته سهمی از یم عذب فرات که مجاری کلمات تعلیمیه کتب مقدسه الهیه
متموج است نرسیده و نفحه از روایح قدسیه بارض الهیه استشمام ننموده چه
که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود هر معنیرا اثری و علامتی و برهانی را
نشانه و اشارتی) مجملاً مقصود از این بیانات آنکه واضح و مدلّل شود که
ادیان الهیه و شرایع مقدسه ربانیه و تعالیم سماویه اعظم اساس سعادت

بشریه است و از برای کل اہل عالم نجاح و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق
اعظم ممکن نه ولکن بشرط آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد والا اگر جمیع
ادویه بر بساط که خداوند عالمیان بجهة شفای آلام و اسقام او میان خلق
فرموده بدست طبیب غیر حاذق افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس
سبب اہلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد مثلاً
منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در ترغیب و تحریص اکتساب معارف
و اقتباس فنون و فوائد بسعی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید ولاکن طبیبان غیر
حاذق منع و تشنیع مینمایند و استدلال میکنند من تشبه بقوم فهو منهم
و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و نمیدانند که شرایع مقدسه
الهیه جمهوراً مسترابر تمهید اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و
معارف از امم سائره تشویق و دلالت مینماید و هر نفسیکه غیر از این گوید
از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان
و حیران حال بدیده انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده
بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر مراد تأسیس
مجالس شورت است آنکه در نص آیه مبارکه است که میفرماید امرهم
شوری بینهم و همچنین خطاباً بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضایل کلیه
معنویه و صوریه میفرماید و شاورهم فی الامر در این صورت چگونه امر

مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است و بدلایل عقلیه نیز فضیلت
مشورت ثابت و مبرهن و مجرب و یا خود قصاص قتل نفس نفوس را
منوط بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی و تعلق
فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرایع الهیه است) آنچه در زمان حکومت
سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود چنانچه متواتراً مسموع
گشت که حاکم گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون
سؤال و جواب و استیذان از جهتی سیزده نفر بیچاره کان کدخدایان قرار
گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند من دون جرم در یکساعت
در نهایت مظلومیت گردن بریده اهالی مملکت ایران در زمانی بیجا ورز
از صد کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر بجهة عدم قوانین
سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن ولایت و حکام تلف شدند
کم کم بمرور ایام خمس اهالی باقی ماند چه که حکام باراده خود هر نفس بیجرمی را
خواستند بآتش قهر و شکنجه بگداختند و یا خود قاتل مثبوت شرعی شخاص
عدیده را بجهة اغراض ذاتیه بنواختند هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود
چه حاکم بتصرف کیف یشاء بود آیا میتوان گفت این امور موافق
عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است و یا خود تشویق
و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیه و اطلاع بر

بر حقایق حکمهٔ طبیعیه نافعه و توسیع دایرهٔ صنایع و تزیید مواد تجارت و تکثیر وسایط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است و یا خود انکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکهٔ آتشی و تسهیل وسایط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی مضاد عبودیت درگاه حضرت احدیت است و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسایط ثروت دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریص و تحریص ایجاد صنایع جدیده و تشویق ترقی امتعهٔ وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است) قسم بذات پاک ذو الجلال که متحیرم چگونه پرده بر ابصار افتاده که امور بدین بدیهی ادراک نمیشود و چون اینگونه براهین و ادلهٔ محکمه بیان شود شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب خواهند گفت که در یوم محشر من یدالله از معارف و مدنیت کاملهٔ انسان سؤال نمیکنند بلکه اعمال صالحه را جویند اولاً انکه سلمنا سؤال از معارف و مدنیت نمیکنند آیا در یوم حشر اکبر در دیوان الهی مواخذه نمی نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت[۲] را چرا سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند با وجود انکه مقتدر بودید که بوسایطی تشبث که سبب عزت مقدسهٔ

[۲] بزرگوار

ملّت شوید این را نموده که سهل است بلکه ملّت را از فواید کامله بیبهره باز داشتید) ایا این نوم در سماء سعادت چون انجم زاهیه بودید چگونه باعث شدید که در این ظلمت وهماء افتادند و یا خود مقتدر برایقاد سراج عزت در این ملت بودید چرا بجان نکوشیدید و یا انکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بر زجاجه همت او را از ارياح مخالف حفظ نمودید از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید وكل انسان الزمنا طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً وثانياً انکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصوّر که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود لاوالله اکبر مثوبات این است که نفوس مبارکه دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و به نیت خالصه لله کمر همت را به خدمت جمهور اهالی بر بندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهة نفع عموم بکوشند ويؤثرون على انفسهم ولو كانت بهم خصاصة خير الناس من ينفع الناس وشر الناس من يضر الناس سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قوه دقت و فراست ننماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده مثلاً ملاحظه میفرمائید که شخصی

بجهة منافع جزئيه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهة گردش آسیاب خود مزارع و کشت زار جم غفیری را تشنه و خراب میکند و بجهة مطايبت خود دائما ناس را بر تعصب جاهليت که مخرب بنيان مدنيت است دلالت میکند حال این شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود درگاه کبريا و مبغوض کل انبياء و اولياى الهى است اگر به بيند نفسی بعد از طعام دست خود را به صابون که موجدش عبدالله بونی و از اسلام است بشويد چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نماليده این شخص فرياد برارد که بنيان شريعت برهم خورد و آداب ممالک کفريه متداول گشت ابدا بسوء اعمال خود را نظر ننمايد لاکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد) ای اهل ایران چشم را بگشاييد و گوش را باز کنيد و از تقليد نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و غفلت و نادانی انسان است مقدس گشته به حقيقت امور پی بريد و در اتحاد تشبث و وسائل حيات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بين ملل و طوايف عالم بکوشيد نسايم ربيع حقيقی ميوزد چون اشجار بوستان شکوفه و ازهار مزين گرديد و ابر بهاری در فيضان چون روضه خلد سرسبز و خرم شويد ستاره صبحگاهی درخشيد در مسلک مستقيم در آييد بحر عزت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابيد معين حيات طيبه در جوش

در بادهٔ تشنگی پژمرده بیا سیائید همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند
کسالت تاکی و غفلت تا چند از تن پروری جز نومیدی در این دنیا نرسید؟
و از تعصب جاهلی و استماع اقوال کج فکران و بیخبردان جز نکبت و ذلت
نبینید توفیقات الهیه مؤید شما و تأییدات ربانیه موفق از چه بجان
نخروشید و بتن نکوشید) و از جمله اموری که محتاج اصلاحات تامهٔ کامله
است طریق تعلم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که
از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون موجزه که داعی
بر تطویلش نه بغایت مطول شده بقسمیکه باید متعلمین مدت مدیده
از زمان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصور صرفست و هیچ حد
تحقیقی ندارد چه که تعمق در اقوال و افکاریست که اگر بدیده بصیرت ملاحظه
شود واضح و ثبوت گردد که این نکات بعد از وقوع نیز چیزی نیست
بلکه صرف اوهام و تتابع تصورات بیفایده و توالی ملاحظات بیهوده است
و شبهه نیست که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید در این
گونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را
از تحصیل معارف و فنونیکه از لوازم ما یحتاج الیه هیئت بشریه است
ممنوع و محروم مینماید انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید
که فواید این فن چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از آن حاصل اگر از علوم

بشریه

مفیده یعنی جمعیت را فوائد کلی از او حاصل البته بجان در تحصیلش بکوشند و الا اگر عبارت از مباحث بفایده صرفه و تصورات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمره از او حاصل نه بچه جهت انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بفایده ان صرف نماید و چون این مطلب بسیار محتاج به تفصیل و محاکمه مکمله است تا آنکه ثابت و مبرهن کردد که بعضی علوم الیوم اهتمامی در آن نه منتهای محسنات را داشته) و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده بوده لهذا در جلد ثانی این کتاب انشاء الله بتفصیل ذکر میشود و امیدوارم که از مطالعهٔ این جلد اول تاثیرات کلیه در اطوار هیئت عمومیه حاصل کردد چه که نیت خالصه لله بر تالیف آن دلالت نمود اگر چه در عالم نفوسی که امتیاز بین افکار صادقه و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمر ند و لاکن امیدواری این عبد بالطاف بینهایت رب احدیت است) بر سر اصل مطلب رویم و اما حزبیکه برآنند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر و تأنی نموده شیئاً فشیئاً مجری داشت آیا مقصود شان ازین بیانات چه اگر مراد شان از تأنی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار معقول و بموقع چه که البته مهام امور باستعجال انجام نپذیرد

بلکه عجله سبب فتور میگردد مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اول نطفه
پس تدرج در مراتب علقه و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تا بر تبه
احسن الخالقین واصل گردد همچنانکه این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است
همچنین عالم سیاسی دفعه واحده از حضیض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه
نفوس کامله لیلاً و نهاراً بوسائل مابه الترقی تشبث نموده تا دولت و ملت
یوماً فیوماً بلکه آناً فآناً ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید سه چیز چون در عالم
کون بعنایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات تازه و لطافت
و زینت بی اندازه فائز گردد اول ارياح لواقح بهاری ثانی فیضان و
کرم ابر نیسانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این سه از فضل بی
پایان الهی جهان شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده کم کم سرسبز
و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزین گردند و همچنین نیات خالصه
و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همت
و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزت
و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد) و لاکن اگر مقصود از تأنی
این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد
این عین رخاوت و کسالت است و براین منوال هیچ ثمره حاصل
نگردد جز تکرار اقوال بی فایده اگر عجله مضر است رخاوت و بطالت

صد هزار درجه مضرتش بیشتر است بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند علیکم بالحسنة بین السیئتین که حد افراط و حد تفریط باشد لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فابتغ بین ذلک سبیلا الزم امور و اقدم مشغولات لازمه توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی نجاح و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه اعظم سبب تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقایق لوازم عصریه) لهذا لازم است که رسایل و کتب مفیده تصنیف شود و انچه الیوم ما یحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است دران براهین قاطعه بیان شود و ان رسایل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در انچه سبب عزت مقدسهٔ ایشان است بکوشند نشر افکار عالیه قوهٔ محرکه در شریان امکان بلکه جان جهانیان است افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج تا بحر بحرکت نیاید امواج برنخیزد و لئالی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند ای برادر تو همه اندیشهٔ ما بقی تو استخوان و ریشه) باید افکار عمومیه را متوجه انچه الیوم لایق و سزاوار نمود و این ممکن نه الّا به بیان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن و افی چه که

باعث

بیچارگان اهالی از عالم و خود بیخبرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب و آمل ولاکن حجبات جهل حائل و حاجز گشته ملاحظه فرماید که قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود الیوم اعظم طوایف و ملل عالم از جهة کثرت نفوس ملت چین است که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و ازین جهة باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهة عدم معارف بمدن ادبی و مادی ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه است چنانچه مدت قلیله قبل ازاین عساکر قلیلی از انگلیس با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که مسمی بپکین است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه بمعارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند اگر کل دول عالم بر او هجوم مینمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت مینمودند و ازاین حکایت عجیبتر انکه حکومت ژوپان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم باز کرده تشبث به وسائل ترقی و تمدنات عصریه در ترویج معارف و صنایع عمومیه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا انکه افکار عمومیه متوجه صلاح گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود انکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است

در این ایام با دولت چین مقابلی نموده بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت دقت نماید که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت میشود و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدد گشوده و اهالی را از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم باجبار کنند تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل تشبثات بی فائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند جان جسم بیجان حرکت نکند حال این قوه عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محرکش توسیع دایره معارف است) و اما خربیکه براند این اصول مدنیه و اساس ترقی مراتب عالیه سعادت بشریه در عوالم ملکیه و قوانین و اصلاحات کامله و انتباع دول آمدنیت تامه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لایق و سزاوار چنان است که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور مابه الترقی نمایند البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه فرد ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شود و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبر و تفکر نموده بتدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه یابد

ولاکن در اکثر امور مجبور بر التباس اند چه که قرونهای عدیده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا اینکه آن امور اصلاحیه بحیز وجود آمده حال اگر چشم ازان پوشیده شود تا انکه در خود مملکت بخودی دیگر اسباب فراهم آید که ترقی ما حول حاصل کرد) اولاً انکه اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود مثلاً ملاحظه نمایید که در ممالک سائره مدتی مدیده کوشیدند تا انکه قوت بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را که ما فوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند حال استعمال این قوه را ترک نموده وسعی و کوشش شود تا انکه قوه مشابه این قوه کشف وایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر انست که در استعمال این قوه قصوری نشود ولاکن دائماً متفکر در ان باشند که بلکه قوه اعظم از ان بدست آید) و همچنین قیاس نمایید سائر فنون و معارف و صنایع و قضیات مثبوت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکررا تجربه شده و بجهه عزت و عظمت دولت و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش ثابت و مبرهن گشته حال از ابدون سبب و داعی ترک نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا ان اصلاحات ازخیر قوه بوجود آید و فوائد منافعش ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر اید و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم شرف و مدنیت

اخلاف بر اسلاف در این است که اموریکه در زمان سابق بمحک تجربه رسیده
و فوائد عظیمه اش ثابت گشته اخلاف از اسلاف اقتباس نمایند و
تأسی بایشان کنند) و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف کرده آنرا
نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و مجربات
اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است ولکن کشفیات خاصه اخلاف
مجهول اسلاف ولکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند و الا چه
بسیار اخلاف که قطره از بحر بی پایان معارف اسلاف نصیب نبردند
قدری ملاحظه نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین خلق شدند
آن نفوس بجهة عزت و سعادت و آسایش و راحت خود البته محتاج
بامور کثیره هستند حال آن امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس
نمایند بهتر است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور
لازمهٔ تعیش بشر نمایند و اگر گفته شود که قوانین و اصول و اساس ترقی در
درجات عالیهٔ مدنیت کامله که در ممالک سائره جاریست این موافق
حال و مقتضیات مألوفهٔ اهالی ایران نیست) ازین جهة لازم است
که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند
که موافق حال این بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهة است
باعمار ممالک و تعمیر مسالک و توسل بوسائل تقویت ضعفاء و احیاء

فقراء و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع دائرهٔ
معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض
و ناموس مغایر حال اهل ایرانست و آنچه غیر از امثال این امور است
مضرتش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص بمکانی دون مکان ندارد
باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور
یابد بلکه اکثر معارضین و مساحبین فی الحقیقه اغراض شخصیهٔ خود را در نقاب
اقوال بیفایده ستر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق بآنچه مضر و لو
است ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوش مینمایند) ای اهل ایران
قلب که ودیعهٔ ربانیه است او را از آلایش خودپرستی پاک و مقدس
نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزت مقدسه و عظمت سر
مدیه این ملت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لایح گردد
این چند روز ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب بسر آید
جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت رب احدیت گردید و
اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید وَ
اجعل لی لسان صدقٍ فی الآخرین ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی
خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی همت را در میدان
منفعت جمهور افکند تا بعنایات الهیه و تائیدات صمدانیه مؤید

بران گردد که این ملت عظیمه را باوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم
پژمرده را بجیات طیبهٔ تازه و زنده نماید و چون بهار
روحانی اشجار نفوس انسانی را بحلیهٔ اوراق
و ازهار و اثمار سعادت مقدسه سر
سبز و خرم نماید ۱۲
المجلد الاوّل من
هذا الکتاب
۱۲

بنام خداوند یکتا

ستایش بینندهٔ پاینده را سزاست که بشبنمی از دریای بخشش خود
آسمان هستی را بلند نمود و بستاره های دانائی بیاراست و مردمان را بباره گاه
بلند بینش و دانش راه داد) و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است گاهی
بآب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را آب دانائی
زنده نماید) و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از افتاب دانش
هویدا گشت چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودار
از بخشش دانای یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه

از

از هر گفته و شنیده ببینائی و دانائی گفتار و کردار از دست از دامن شناسائی
او کوتاه هستی و آنچه از او هوید این گفتار را گواه بس و دانسته شد نخستین
بخشش کردگار گفتار است و یابنده و پذیرندهٔ او خرد و اوست
دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان آنچه هویدا
از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار نمود از دانائی او همه نامها نام او
و آغاز و انجام کارها باو نامهٔ شما در زندان بابن زندانی روزگار رسید
خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس
دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و
شنیدیم امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و
گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی
بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند اینکه از نامهای
آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک داناست
درد را می بیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازیست و هر سر را
آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران
باشید و سخن از امروز برانید دیده میشود گیتی را دردهای بیکران
فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانیکه از بادهٔ خودبینی سر
مست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند اینست که خود

وهمه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد میدانند نه درمان بشناسند
راست را گذاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید
آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند
بگوای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید
و بنوشید هرکه امروز زنده شد هرگز نمیرد و هرکه امروز مرد هرگز
زندگی نیابد درباره زبان نوشته بودید تازی و پارسی هردو نیکوست
چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است واین
از هردو میآید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار
و هویداست هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است ای
دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان
آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند و گروهی چون کردار برخی را
با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند بگوای پسران
خاک یزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شما را از آلایش
پاک نماید و بآسایش رساند همان راه راست و راه من است
پاکی از آلایش پاکی از چیزهائیست که زیان آرد و از بزرگی مردمان
بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک
باشد و آسایش هنگامی دست دهد که آدمی خود را نیک خواه همه

روی زمین نماید انگه او آگاه این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین
بگفته ی شناسائی بی سپردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی مانند
آسمان راستی را روشن تر از این ستاره نبوده و نیست نخستین گفتار
دانا آنکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید
یگانگی روی نمائید این است آن چیزیکه مردمان جهان را بیشتر از
همه چیزها بکار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از
این برگی نه و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود
ای پسران دانش چشم سر را پلک بان نازکی از دیدن
جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آز اگر بر چشم دل
فرود آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی آز و رشک روشنائی
جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را اگر کسی بگوش
هوش این گفتار بشنود پر آزادی برآرد و بآسانی در آسمان دانائی
پرواز نماید چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد
و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی
ئیست که در نامه های آسمانی بان مژده داده شده اگر
کردگار بخواهد دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و
پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید ای

کے تحت مین ہین (مثلاً عبید و محبوس وغیرہ) اس صورت

مین ہر ایک اپنی مقدار کے موافق امن و آزادی کا

مستحق ہوا اسکا لحاظ رکھنا ضرور ہے ورنہ کلی خاص

ذات کی وسطی اور زیادتی اورون کے لیئے ظلم ہوگی

تیسری اصل

انسانون کی ذاتی قابلیت کے بیانمین

ہر ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کرکے اُسکے

موافق اُنکا مرتبہ وغیرہ مقرر کرین کیونکہ انسانی

افراد کے مدارج تین قسم پر منقسم ہین ایک وہ کہ بالطبع

نیک ہون اور اُنکی نیکی اورون تک پوہنچے

یہہ لوگ فاضل و فرزانہ ہین اِن کو حکم انے مین

خستہ

تعدی

دخیل و شریک کرین تاکہ بخوبی خیر پوہنچائین
دوسرے وہ کہ نہ بالطبع نیک ہون اور نہ بد یہہ لوگ
ماموں ومحفوظ ہین اِنکو آزاد رکھین تاکہ حسب قابلیت
اپنے کمال پر فائز ہوجائین تیسرے وہ کہ بالطبع شریر
ہون اور اِنکے شرارت اورون تک پوہنچے
یہہ لوگ شریر و رذالہ ہین انسے رذالت چھوڑائین
یا انسے ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
رہین مگر جرم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
معین فرمائین یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب پر
قید وبید کی سزا تنبیہ و تہدید کے واسطے اور دوسرے
مرتبہ جرم کے ارتکاب پر جلا وطنی وغیرہ تا اٰشی

مخفی نماناد

که لباس ختام پوشید و جام انجام نوشید کتاب مستطاب

اسرار الغیبیة لاسباب المدنیه بسعی و مقابله و اهتمام زبده اهل

عرفان سرور اهل صفا جوهر اصحاب وفا آنکه چون او ندیده

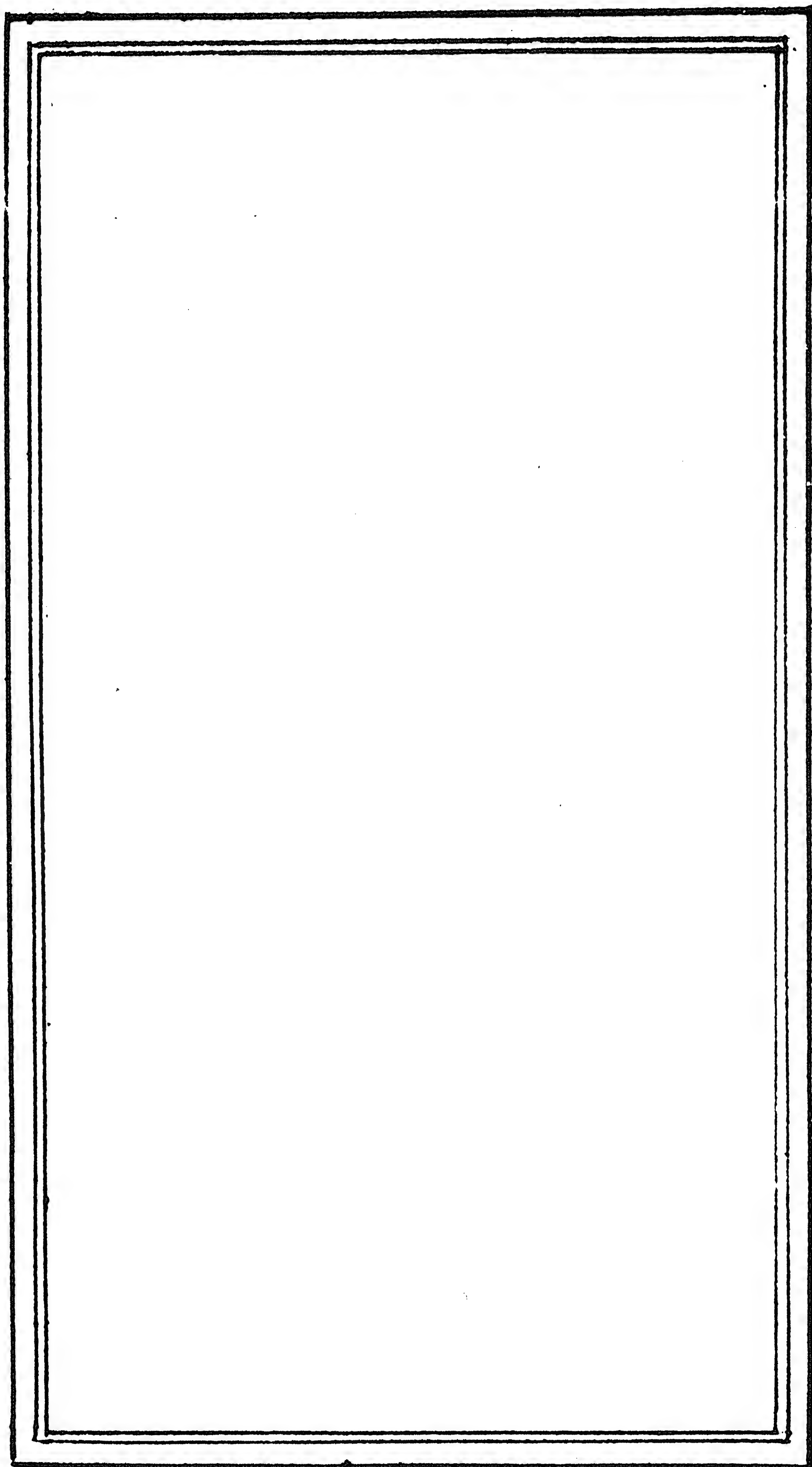
چشم جهان درمحبت بملک هندستان المؤید من

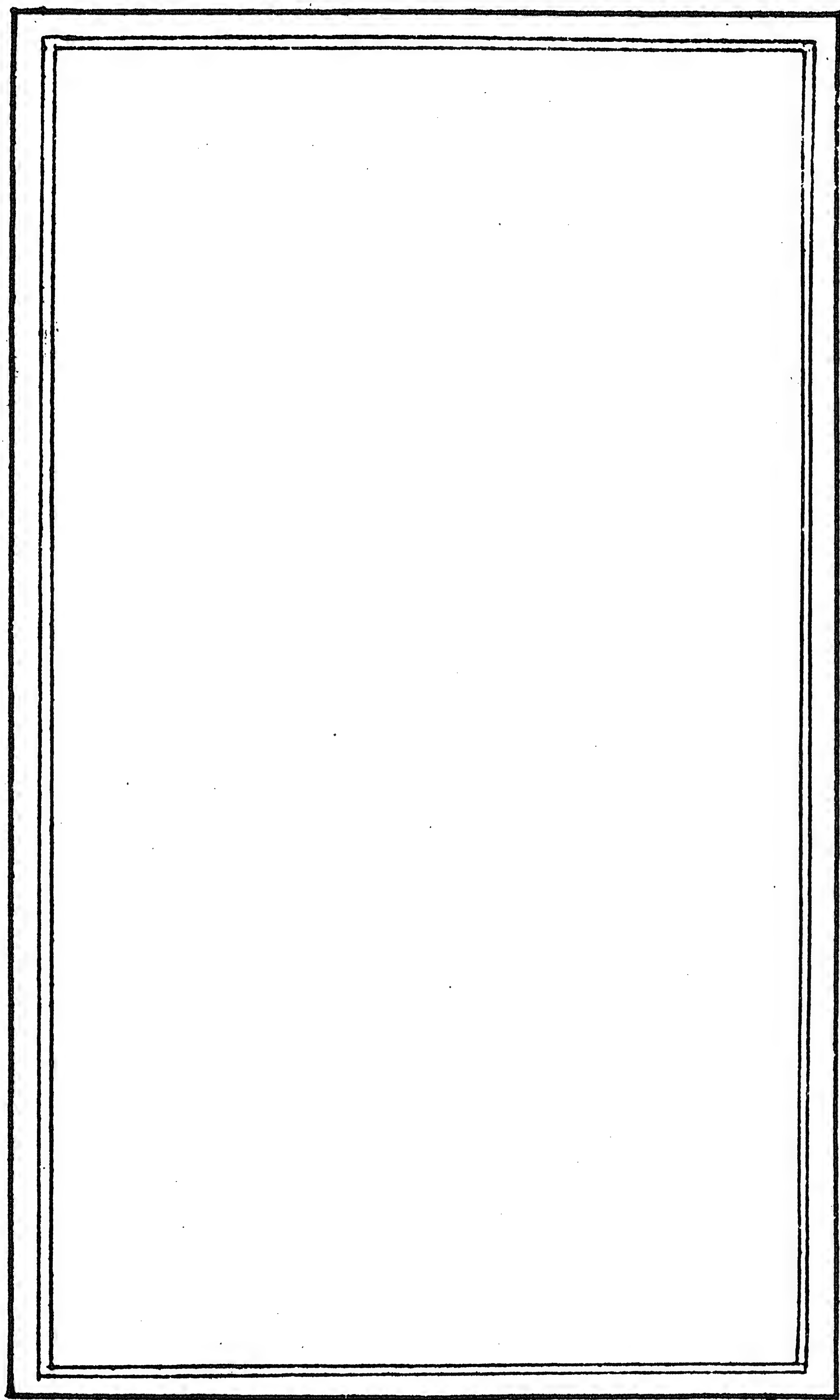
الملک المنان عالیشان خردنشان میرزا محمد صاحب شیرازی

الملقب بملک الکتاب فی بندر المعمورة بمبئی فی محله

امرکاری مکان نمبر ۱۲۶ اللهم دفعه یوم ۱۹ ربیع الاول

۱۲۹۹ حرره میرزا محمد علا کشکول





حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کردو
تاکہ اُن کا معاملہ آسمین ہو جائے تم اُنسے محفوظ رہو
اِسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جُدا جُدا ملک کے
حکومت عطا کی اُس روز سے اردشیر بابکان کے
عہد تک عجمیون کو باہمی تنازع سے فرغت نہونے
پائی مگر تاہم سلطنت کی امورات مین جنگ کا پیش آنا
ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہون کی
معاونت اور ملک کی مشارکت سی لڑے مگر جب بہے
بذات خود جنگ کا شریک نہو کیونکہ اگر فتح ہوگی تو
کسر شان کا بدلہ ناممکن ہے اور جو شکست ہوئی تو
شراکت کی حالت مین تدارک کرنا مشکل ہوگا جیسا کہ

بعون اللہ المستعان

رسالہ علم حکمت عملی

موسومہ

۱۲۹۲

ارمغان

مؤلفہ

حکیم محمد اکرام الدین خان صاحب

دہلوی

باہتمام کمترین آفاق میرزا عبد الرزاق

در مطبع انصاری دہلی طبع گردید

نقل تقریظ جناب مستطاب مستغنی الالقاب صاحب عالم و عالمیان میرزا محمد سلیمان شاہ بہادر گورگانی دام اللہ اقبالہم و ازداد اجلالہم

اس مجموعہ مین حکمت عملی کی تینون قسمون یعنی تہذیب اخلاق تدبیر منزل سیاست مدن کا بیان ہے شایستہ اسلوب سنجیدہ ترتیب عمدہ عنوان ہے اکثر حصہ مین متقدمین کے تصنیفات کا انتخاب ہے مباحث مفیدہ کا لب لباب ہے مسائل غامضہ سی اغماض کیا ہے اطناب ممل و ایجاز مخل سے اعراض کیا ہے بعض باتین ایسے ہے نظر سے گذرین جو اہل فن کے مصنفات مین نہین دیکھین اس کتاب کی مضمون کے ستایش اس فن شریف کی تعریف ہی اور وہ زائد الوصف و مستغنی التوصیف ہے

اسی طرح اُسکے کارآمد ہونے کا ذکر اس علم کے
طرف احتیاج کا بیان ہے اور وہ اہل دانش پر
روز روشن کی طرح عیان ہے رہی زبان ہان
خواص و فصحا کی تحریر ہے اہلِ علم و فضل کی تقریر ہے
عامیانہ مقال نہین ادنے طبقہ کے بول چال نہین فقط

محمد سلیمان شاہ
گورگانی

نقل تقریظ

منشی محمد ذکاء اللہ صاحب پروفیسر میور کالج الہ آباد

اِس ارمغان مین اُن باتون کا بیان ہے جو انسان کو رذائل سے پاک اور فضائل سے آراستہ کرتے ہین علم اخلاق کے اعلےٰ درجہ کے کتابون سے جو مضامین بدقت سمجھے جاتے ہین وہ اس کتاب سے بآسانی ذہن مین آتے ہین۔ ترتیب مضامین خوش اسلوبی کے ساتھ ہے۔ طرز بیان عام فہم و خاص پسند ہے۔ خلاصہ یہہ ہے کہ مشرقی خیالات جو تہذیب اخلاق کے باب مین ہین اوسکا یہہ انتخاب اور لب لباب ہے بعض مضامین مین مغربی خیالات کے بہے روشنی اپنی جھلک اسطرح

دکھارہے ہے کہ وہ کتاب کے حجبلے اور لطف کو اور
عیان کرتے ہے۔ ملک اور جان اور مال کے حفاظت
اور سیاہ کے باب مین وہ باتین لکھے ہین جن پر آجکل
مغربے ممالک کا عمل ہے۔ مجھے یقین ہے کہ اہل علم جنکو
مشرقے خیالات سے مذاق ہے وہ اِس کتاب کے
داد دینگے اور مصنف کو ہمیشہ بہلائے سے یاد رکھینگے

ذکاءاللہ پروفیسر میور
کالج الہ آباد
بخطہ

تیسوین ماہ مئے ۱۸۶۸ عیسوے

وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝

اور نہین پند پذیر ہوتے مگر صاحبان عقل

بسم اللہ الرحمن الرحیم ۝

خطبہ

سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝

امابعد اکرام الدین دہلوی خلف حکیم ضیاء الدین احمد خان مرحوم ارباب فضل و کمال کی خدمت مین ملتمس ہے کہ حکمت آگاہ عدالت پناہ شجاع طبع عفیف زمان حافظ ناموس حق حامی طریق الصدق ناصر الدنیا والدین معین المسلمین

امیر الامراء صدر محترم وزیر اعظم نائب السلطنت نظام

نواب شجاع الدولہ مختار الملک میر تراب علیخان سر سالار جنگ بہادر

جی - سی - ایس - آئی - ادام اللہ اقبالہم کے

جوہر شناسی و قدر دانی کا آوازہ جو کہ شہرہ آفاق پایا اور سنکر

اپنی شرف کی اظہار مین حکومت کا محتاج دیکھا بنا بران یہ رسالہ

سن بارہ سو بانوین ہجری مین تالیف کرکی نواب ممدوح کی نذر گزرانا

اسی لحاظ سی اسکا تاریخی نام ارمغان ۱۲۹۲ رکھا المنۃ للہ کہ حضرت

صدارت پناہ نے ارمغان حقیر قبول و منظور فرمایا اُسکے

صلہ مین مؤلف کو خلعت فاخرہ سی اعزاز بخشا اگر با قتضائے

بشریت اسمین کوئی غلطی ہو گئی ہو تو بعلم مکرمت

احسان اصلاح فرمائین اِنَّ اللّٰہَ لَا یُضِیعُ اَجرَ المُحسِنِینَ

ماہ جمادی الاولیٰ ۱۲۹۲ ہجری
احسان بن محمد اسمعیل

مقدمہ

سُبحانکَ لَا عِلمَ لَنا الّا ما عَلَّمتَنا انّکَ انتَ العلیمُ الحکیمُ

انسان کے احوال کے صلاح کے واسطے اسکے ارادی حرکات اور اختیاری افعال کے مصلحتون کا کما حقہ جاننا حکمت عملی ہے اسکے تین قسمین ہین ایک وہ کہ ہر شخص سے مستلزم ہی اسکو تہذیب اخلاق کہتے ہین دوسری وہ کہ مسکن کے جماعت سی متعلق ہے اسکو تدبیر منزل کہتی ہین تیسرے وہ کہ تمام اقوام پر ستوجب ہے اسکو سیاست ملک کہتے ہین انکے ترتیب کی واسطے تین طریقہ پر قواعد مبنی ہین ایک یہ کہ اگر تہذیب اخلاق و تدبیر مسکن و سیاست مدن کی لیے نبی نی خدا کی حکم کے بموجب قواعد معین کیی ہین تو وہ شرعیات ہے

دوسرے یہہ کہ اگر حکیم نے حکمت کے طریقہ کے مطابق
قواعد وضع کیے ہین تو وہ عقلی قانون ہے
تیسرے یہہ کہ اگر رواج سے صرف عادت اور چلن کے
موافق قواعد جاری ہوی ہین تو وہ رسم ہے انہین
اقسام کی روسے بہی اس رسالہ کی تین مقالہ ترتیب دیے
پہلے مقالہ موسومہ کتاب المعاشرت مین اخلاقی تہذیب
دوسرے مقالہ موسومہ کتاب البیتوتت مین خانگی تدبیر
تیسرے مقالہ موسومہ کتاب السیاست مین ملکی سیاست لکہی
خاتمہ مین محبت کی فضائل درج کئی مجموعہ کا نام ارمغان
رکہا جو کہ اس مختصر مین حکمی مسائل اکثر تحریر ہوئی ہین اسواسطے
اُنکی مبادی نظریات مین ہین لشرط ضرورت وہان مطالع کرین

فہرست مضامین کتاب

پہلا مقالہ موسوم کتاب المعاشرت اخلاق کے تہذیب کے بیان مین مشتمل نو فصل پر

پہلی فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے بیان مین

تمام محسوسات آپسمین جسمی حیثیت سی مساوی ہین کوئی
ایکدوسری پر فضیلت نہین رکھتا کیونکہ جسم کی تعریف
سب پر صادق ہی اور جسم کی جنسی صورت تمام پر برابر
لاحق مگر امین شرف و فضیلت کا سبب خاص انکی نوعی
قوی کا کمال ہوتا ہے چنانچہ حالت تانبے اور سونی کے
جماد مین کپاس اور کھجور کی نبات مین چیل اور باز کی
حیوان مین وحشی اور حکیم کی انسان مین مستند الیہ ہے جو کہ
انسان قوت نطق سی مخصوص اور غضبی و شہوی قوی مین

حیوان سی مشارک ثابت ہوا اس صورت مین انسان کے
نفس کا کمال قوت ناطقہ کی تکمیل ہے حتی کہ اشتراکی قوی اسکا
ایسا اتباع کرین کہ انمین مخالفت باقی نہ رہے وہ تینون
موافقت کی سبب ایک معلوم ہون ورنہ مختلف قوی کے
خود سری سی ایسی کشاکش واقع ہوگی کہ انسان دقت مین پڑیگا

دوسری فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے غرض کے بیان مین

ہر ایک کام کی کرنے سے کوئی غرض و مطلب مدنظر ہوتا ہے ورنہ
وہ فعل عبث ہی اس صورت مین انسان کی نفسانی تکمیل کے لئی بہی
کوئی غرض ہونی چاہیی اور اسکی غرض نفسانی قوی کا اعتدال
حاصل کرنا ہی واضح ہو اعتدال عدل سی اور عدل عدالت سی مشتق

ہی عدالت کا لفظ مساوات پر دلالت کرتا ہی مساوات کا
دریافت کرنا بغیر وحدت کی نسبت کے محال وحدت شرف کا باعث
بلکہ موجودات کی ثبات و قوام کا موجب اور کثرت خساست کا
سبب بلکہ مخلوقات کی فساد و بطلان کا باعث ہی جیسا
کہ وحدت شرف و کمال کی اعلی مرتبہ سی مخصوص و ممتاز ہے
ویسا ہی جو کوئی وحدت سی نزدیک زیادہ ہی اُسکا وجود
بہی اشرف ہی اسی سبب سے نسبتون مین کوئی کامل تر نسبت
مساوات سی نہین چنانچہ علم موسیقے مین یہہ بات معین ہے
اور فضیلتون مین کوئے شریف تر فضیلت عدالت سے
نہین جیسا کہ علم اخلاق مین یہ امر مقرر ہی کیونکہ حقیقی وسط
عدالت ہی ماسوای عدالت کی نسبت اطراف عدالت کا

محصل و نتیجہ اعتدال کہ وحدت کا پرتوہ ہے جو قلت و نقصان

اور کثرت و فسادسے انسان کی قوی کو پاک کرکے انسانی کمال

(یعنے فضائل اربعہ) اور نفسانی حیات (یعنے علم عرفان) تک

پہنچا دیتا ہی اعتدال خیر مطلق ہے اور اسکا علم انسان کے

نسبت خیر اضافی اسپر فائز ہونا انسان کی سعادت ہے

تیسرے فصل

تہذیب اخلاق کی بیان مین

تہذیب درستی کو اور خلق ملکہ کو کہتے ہین ملکہ ایک نفسانی

کیفیت ہی جسکی سبب آسانی و بی تامل نفس سے افعال صادر ہوتے

ہین لاکن جو نفسانی کیفیت سریع الزوال ہی وہ حال

اور جو بطی الزوال ہی وہ ملکہ کہلاتی ہی ملکہ کے دو جوکا

سبب دو چیزین ہین ایک طبیعت دوسری عادت طبیعت
مزاجی کیفیت سی اور عادت کسبی کیفیت سی مراد ہی مزاجی
کیفیت کا حقیقی زوال ناممکن مگر عادت کی کثرت سی مبدل
بہ عادت بلکہ کالعدم اور عادی کیفیت کا حصول عادت
کی تکمیل سی مزاجی کیفیت کی مانند ہوجاتا ہی اسی قاعدہ پر
مزاجی کیفیات کی اصلاح کی جاتی ہے نفسانی کیفیات کی
اصلاح ہی تہذیب اخلاق ہی اور اخلاق کی ذاتی وعارضی
ہونی کی حقیقت یہ ہی کہ نفس انسانی کی ماہیت بسیط ہونی کی
سبب سے انسان کی کل افرادمین واحد پائی جاتی ہی اس بناپرتمام
افراد کی نفسانی ملکات ایک ہونی چاہیین حالانکہ اسکے خلاف
معائنہ ومشاہدہ ہے پس نفس حقیقت مین ملکات سی معرا ہے

جیسے عوارض[۵] اُسکو پیش آتے ہین ویسے ہی ملکات
نفس مین منطبع[۶] ہوتے ہین جو اخلاق بسبب داخل (یعنی
مزاج کے اعتدال کی بناپر) عارض ہوتے ہین وہ مزاجی
اور جو بباعث خارج (یعنے ارادہ یا اتفاقات کی وجہ
سے) لاحق ہوتے ہین وہ کسبی کہلاتے ہین ۔

چوتھی فصل

فضائل اربعہ کی بیان مین

انسان مین تین متبائن[۱] قوی پائی جاتے ہین جنکے اعتبار
سے افعال و آثار باشتراک ارادہ مختلف پیدا ہوتے ہین
ایک قوت ناطقہ جسکو نفس انسانی کہتے ہین جو فکر و تمیز کا
مبدء[۲] اور حقائق اشیاء کے ادراک کا شائق ہے

دوسرے قوت دفع جسکو نفس سبعی کہتی ہین جو غضب و دلیری کا مصدر اور بزرگی و افتخار کا طالب ہی تیسرے قوت جذب جسکو نفس بہیمی کہتی ہین جو شہوت کا منبع اور لذائذ کا خوستگار ہی ان قوی کے اعتدال سی فضائل حاصل ہوتے ہین قوت نطق کے اعتدال سی حکمت کی فضیلت قوت غضب کے اعتدال سی شجاعت کی فضیلت قوت شہوت کے اعتدال سی عفت کی فضیلت تینون فضیلتون کے اعتدالی اشتراک سی عدالت کی فضیلت حاصل ہوتی ہے ہر ایک قوت کو اسکے حد و اندازہ پر اسکے موقع مین نگاہ رکہنا انکا اعتدال ہے یعنی غضبی و شہوی قوتے جو اصل مین نفس ناطقہ کے خادم ہین اسکی مطیع کیجاتین

اور نفس ناطقہ کو اشیا کے حقائق سے ماہر فرمائین

حکمانے قوے کے مثال مین یہہ لکھا ہے کہ ایک

آدمی قوی حیوان پر سوار شکاری درندہ ہمراہ لیکر

شکار کو گیا اگر حیوانات اُسکے مطیع ہین تو انسان

فائز المرام ہوگا ورنہ حیوانات کے خود سری انواع انواع

تکالیف کا باعث بلکہ ہلاکتُ مقاصد کے محرومی کا سبب ہوگے

دوسرا عنوان

انسان کے نفس مین دو قوتین پائے جاتے ہین ایک

ادراک بالذات دوسرے تحریک بالآلات

ان دونون قوتون کے دو دو شاخین ہین قوت

ادراک کی قوت نظری و قوت عملے اور قوت

تحریک کی قوت دفع و قوت جذب اس اعتبار
سے چار قوتین ہوئین جب ان مین سے ہر ایک کا
تصرف اپنی مقامات مین اعتدال کے طور پر جیسا کہ
چاہیے اور جسقدر کہ لایق ہے بلا افراط و تفریط
ہوگا تب ایک ایک فضیلت پیدا ہو جائے گی پس
فضائل بھی چار ہوئے ایک قوت نظری کی تہذیب
سے وہ حکمت ہی دوسرے قوت عملی کے تہذیب
سے وہ عدالت ہی تیسرے قوت دفع کی تہذیب سے
وہ شجاعت ہے چوتھے قوت جذب کی تہذیب سی
وہ عفت ہی علم اخلاق مین یہے چار فضائل ہین
انسے انسان کے نفس کی تکمیل ہوتی ہے۔

فائدہ

حکمت و عدالت کی غرض سی نفس ناطقہ اور نفس بہیمی کی تنبیہ و تادیب کی ضرورت سی نفس سبعی اور بقای نوع و حفظ بدن کی حاجت سی نفس بہیمی انسان کو عطا ہوئے ہین —

پانچوین فصل

فضائل اربعہ کی تحتانی انواع کی بیان مین

فضائل اربعہ کی ہر ایک جنس کے تحت مین انواع کثرت سی ہین لیکن اس مقام مین ہر ایک جنس کے صرف معروف انواع لکھے جائینگے واضح ہو حکمت کی تحت مین پانچ متعارف انواع ہین منجملہ انکے ایک صفائی ذہن یعنی وہ ملکہ ہے جس سی نفس بی تشویش لازم سی ملزوم کی

طرف پہنچتا ہے دوسرے ذکا یہہ وہ ملکہ ہے جس سے
نفس جلد و آسان نتیجہ نکالتا ہے تیسرے سہولت تعلم
یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس باطل اندیشون کی بغیر مطلوب
کی طرف کامل توجہ کرتا ہے چوتھے حسن تعقل یہہ وہ ملکہ ہے
جس سی نفس بحث و تحقیق مین اُسکا حد و اندازہ ملحوظ
رکھتا ہے پانچوین تحفظ یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس
صور منطبع کی حفاظت کرتا ہے عدالت کی تحت مین
سات مشہور انواع ہین منجملہ اُنکے ایک صداقت یہہ وہ
ملکہ ہے جس سی نفس دوستون کو راحت پہنچاتا ہی دوسرے وفا
یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس انحراف کی بغیر مواسات کا
التزام کرتا ہے تیسرے مکافات یہہ وہ ملکہ ہی جس سے

نفس انصاف سی کبھی فر کرد اردیتا ہے چوتھے حسن قضا یہہ وہ ملکہ
ہے جس سی نفس احسان و ندامت کے بغیر حقوق ادا کرتا ہے
پانچوین تسلیم یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس ناگوار دلا علاج
امور پر بدمزگی کے بغیر راضی رہتا ہے چھٹے توکل یہہ وہ
ملکہ ہے جس سی نفس بی قبضہ امور مین خدا پر بھروسا
کرتا ہے ساتوین عبادت یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس خدا
اور اسکے مقربان بارگاہ کے بدل تعظیم کرتا ہے شجاعت
کے تحت مین آٹھہ معروف انواع ہین منجملہ اونکے ایک
حلم یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس اپنی خلاف پر بموقع برافروختہ
نہین ہوتا دوسرے کبر یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس فضائل کے
استحصال مین ملائم و نا ملائم کا اندیشہ نہین کرتا تیسرے

بلند ہمتی یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس ذکر جمیل کے طلب مین
لذات فانیہ کی طرف ملتفت نہین ہوتا چوتہے ثبات یہہ وہ
ملکہ ہے جس سی نفس حسنات کی اکتساب مین تکلیف پہ
تحمل کرتا ہے پانچوین شہامت یہ وہ ملکہ ہے جس سے
نفس نیک کامون کا حریص ہوتا ہے چہٹے تواضع یہ وہ
ملکہ ہے جس سی نفس اپنی سے کم مرتبہ پر ترجیح نہین کرتا
ساتوین حمیت یہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس احترام واسلام
کے حفاظت کرتا ہے آٹہوین رقت یہ وہ ملکہ ہی جس سے
نفس اضطراب و تشویش کے بغیر اورون کے درد سے
مؤثر ہوتا ہے عفت کے تحت مین نو مشہور انواع
ہین منجملہ اُنکے ایک حیا یہہ وہ ملکہ ہے

جس سی نفس قبیح امور کے ارتکاب سی خوف کرتا ہے
دوسرے حسن ہدیہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس تحصیل کمال کے
رغبت کی واسطے پسندیدہ حیلے کرتا ہے تیسری مسالمت
یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس تنازعات مین نیک رای
دیتا ہی چوتھے قناعت یہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس اشیائ
موجودہ سی راضی رہتا ہے پانچوین صبر یہہ وہ ملکہ ہے
جس سی نفس رذایل کی اجتناب مین اپنی احتیاج
یا اشتعال کا ضبط کرتا ہے چھٹے وقار یہہ وہ ملکہ ہے
جس سی نفس مقاصد کی طلب مین بیجا جلدی نہین کرتا
ساتوین ورع یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس بلا فتور نیک
افعال اپنی پر لازم کرتا ہی آٹھوین حریت یہہ وہ ملکہ ہے

جس سی نفس نیک وجہ سی مال حاصل کرتا ہے تو یہ سخا
یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس آسانی سی بذل کرتا ہے
لاکن سخا ایک ایسی نوع ہی جسکی تحت مین بہت انواع ہین
اُنمین سی بعض کی تفصیل یہان لکہی جاتی ہی منجملہ اُنکی ایک
مروت یہہ وہ ملکہ ہی جس سی نفس اورون پر احسان کرتا ہے
دوسرے کرم یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس سبکو نفع پہنچاتا ہے
تیسرے مواسات یہہ وہ ملکہ ہے جس سی نفس مستحقین کو نعمات
مین شریک کرتا ہے چوتہے عفو یہہ وہ ملکہ ہے جس سے
نفس باوجود انتقام کی قدرت کی معاف کردیتا ہے

فائدہ

جبکہ بعض ملکات کا ذکر بیان ماسبق مین آگیا ہی اسواسطے

مختصر حقیقت نفسانی ملکات کے اقسام کے بھی تحریر کیجاتی ہی واضح ہو نفسانی ملکات تین قسم پر منقسم ہین ایک وہ کہ جو سب حالتو مین ستودہ ہوتی ہین (مثلاً حیا وغیرہ) انکو ملکات ممدوحہ کہتی ہین دوسری وہ کہ جو بعض حالتون مین ستودہ اور بعض مین ناستودہ ہوتی ہین (مثلاً تکبر وغیرہ) انکو ملکات مشترکہ کہتی ہین تیسرے وہ کہ جو تمام حالتون مین ناستودہ ہوتی ہین (مثلاً عجب وغیرہ) انکو ملکات مذمومہ کہتے ہین باقی اُنکی توضیح وتعین رائے صائب پر محول ہے کیونکہ اس سے زیادہ اس مختصر مین گنجایش نہین

چھٹی فصل

رذائل ہشتگانہ کی بیانمین

جو کہ فضائل چار جنس مین محصور ہین اسواسطے رذائل
جو انکی ضد ہین وہ بھی بادی النظر چار جنس مین محدود
ہوسکتے ہین حکمت کی ضد جہل عدالت کی ضد جور
شجاعت کی ضد جبن عفت کی ضد حرص مگر ہر ایک
فضیلت کے واسطے حد و اندازہ ہے اُس سی گھٹنا
اور بڑہنا یا اُسکے قید و شرط کا فروگذاشت کرنا فضیلت
سے رذیلت کر دیتا ہے اس صورت مین فضیلت
ایک وسط ہی اور اطراف (یعنی کمی و بیشی) رذیلت
پس ہر فضیلت کی تحت مین دو رذیلتین ہوئین
تو سب آٹھہ رذیلتین ہین حکمت کی مقابلہ مین سفہ
و بلہہ اور عدالت کی ظلم و انظلام اور [illegible] کے

تہور وجبن اور عفت کی شرہ وخمود شہوت سے

زیادتی کی طرف ہی یعنی بے موقع حد سے زیادہ فکر

کرنا بلکہ کمی کی طرف ہے یعنے بے استعمالی سے نا کارہ

معطل کرنا ظلم زیادتی کے طرف ہی یعنے حق سے

تجاوز کرنا انظلام کمی کیطرف ہی یعنی ذلت و جبر

سے مظلوم ہونا تہور زیادتی کی طرف ہے یعنی بغیر فرصت

تہلکہ مین پڑنا جبن کمے کے طرف ہے یعنی حد

سے زیادہ ڈرنا شرہ زیادتے کے طرف ہی

یعنے حد سے زیادہ لذات کی حرص کرنا خمود شہوت

کمے کے طرف ہے یعنے ضرورے لذات کا ترک کرنا

ساتوین فصل

فضائل کے مشابہات کی بیان مین

فضائل اربعہ پر انسان کا فائز ہونا اسکے سعادت ہے
مگر جبکہ فضائل اپنی اصلی مقاصد سی منحرف و مغائر
ہوتے ہین تو وہ مشابہات ہوجاتی ہین چنانچہ
حکمت کی غایت نفس کی تکمیل و یقین کے مضبوطے
ہے اگر اسکے جگہہ امتیاز و اختصاص کے خیال سے
محض اقوال کا ناقل اور صرف مسائل کا قائل ہو
تو وہ فضیلت سی مشابہات مین داخل ہو جاتی
ہے جاہلون کا یہہ شیوہ ہے عدالت کی غایت
نفسانی احوال و انسانی اعمال کا اعتدال حاصل
کرنا ہے اگر اسکے جگہہ تمتع و تحکم کے غرض سے

مطلق اعمال کی تقلید اور محض افعال کی نقل ہو تو
وہ ہی فضیلت سی مشابہات مین داخل ہو جاتی ہے
ریاکارون کا یہہ شیوہ ہے شجاعت کی غایت
حق کے اشاعت یا رذائل کی اجتناب مین شدائد کا
اختیار کرنا ہے اگر اسکے جگہہ غلبہ و انتفاع کے
طمع سے صرف تہلکہ کا اقدام اور محض مصائب کا
ارتکاب ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات مین
داخل ہو جاتی ہے ظالمون کا یہہ شیوہ ہی عفت کے
غایت نفسانی شہوات کی اشتعال مین اُنکے حد
و اندازہ کا نگاہ رکھنا ہے اگر اسکے جگہہ کرامت
شہرت کی لیئے مطلق شہوات کا ابطلان اور محض

لذات کا فقدان ہو تو وہ ہے فضیلت سے مشابہات
مین داخل ہو جاتے ہے زیان کارون کا یہہ شیوہ
ہے سخاوت کے غایت ضرورت و مروت مین
حاجت کی موافق آسانی سی مال کا خرچ کرنا ہے اگر
اُسکے جگہہ عزت و اظہار کے واسطے صرف و زرخرچی اور
محض اسراف ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات
مین داخل ہو جاتے ہے احمقون کا یہہ طریقہ ہے

اٹھوین فصل

نفسانی صحت کی حفاظت کے بیان مین

صحت کا مفہوم مزاج کا اعتدال اور علت کا معلوم مزاج
کے اعتدال کا انحراف ہی اس بنا پر علت کا وجود

صحت سی پایا گیا چنانچہ کسی مادر زاد مخبوط الحواس کو
علیل نہین جانتے بلکہ ناقص الخلقت مانتے ہین اسکے
دلیل اُسکے لا علاجی کیونکہ علاج کا یہہ مسلمہ قاعدہ
ہے کہ ناقص علاج کے ذریعہ سے کامل نہین
ہو سکتا مگر علیل کا علاج کے سبب سے صحیح ہونا
ممکن جبکہ یہہ ثابت ہوگیا کہ علت سے صحت کو
تقدم ہے تو اول صحت کے حفاظت چاہیئے اسکی
پہلے شرط یہہ ہے کہ مضرات کی اسباب سے
مجتنب ہو یعنی بدصحبت مثلاً جاہلون کاہلون احمقون
وغیرہ کی ہمنشینی سے بچے کیونکہ الصحبة مؤثرة
دوسرے شرط یہہ ہے کہ حسنات کی موجبات کو

مائل ہو یعنے نیک صحبت مثلاً عالمون عاقلون فاضلون
حکیمون وغیرہ کے ہمنشینے حاصل کرے کیونکہ صحبت
اثر کرنے والے ہے تیسرے شرط یہہ ہے کہ اوقات کا
انضباط فرمائے کیونکہ انتظام کے بغیر کسے شئے کا
انصرام نہین ہوسکتا چوتہے شرط یہہ ہی کہ سچے
دوست کی دانست سی اپنے عیب کی اور سچے
دشمن کی سمجہہ سی اپنی صواب کی تحقیق عمل مین لائے
کیونکہ عیب و صواب کی تحقیق انہین مقامات سے
خوب معلوم ہوتی ہے پانچوین شرط یہہ ہی کہ نفسانی محاسبہ
روزانہ کرتا رہے کیونکہ حساب کی بغیر فرائض کامل ادا
نہین ہوسکتے چھٹے شرط یہہ ہے کہ نفسانی شہوات

کے اشتعال کے اسباب سی احتیاط رکہے کیون کہ
برانگیختگی کے وقت طبعی مقدار اُنکے تسکین کو کافی
ہوجائے ورنہ خدمت خسیس نفس نفیس کو پیش
آئیگی یہہ ہے رکاکت ہے کہ اشراف اذل
کے خدمت کرے کسواسطے شریف کا فعل بنظر
اول اپنے ذات مین نیک ہونے کے سبب سے
اور بنظر ثانی غیر کو نفع پہنچانے کے باعث سی
ہوتا ہے اور رذیل کا عمل بنظر اول خدمت کرنیکے
باعث سی اور بنظر ثانی آپ نفع اوٹہانیکے سبب سے پایا جاتا ہے

فائدہ

مضرات کی موجبات کی چار نوع ہین ایک شہوت ذلت

بیان رکاکت

بیان شریف و رذیل

اُسکے تابع ہی دوسری شرارت جو اُسکے تابع ہی تیسرے
خطا خزن اُسکی تابع ہے چوتھی شقا حسرت اُسکے تابع ہے

نوین فصل

نفسانی امراض اور اُنکی معالجہ کی بیان مین

نفسانی کل امراض اُسکی قویٰ کے انحراف سی پیدا ہوتے
ہین اور انحراف کی اسباب ہر ایک نفسانی قوت
کے تین ہین ایک افراط جو اُس قوت کا اپنی مقدار
سے زیادہ ہو جانا ہے دوسرے تفریط جو اُس قوت کا
اپنی مقدار سی کم ہو جانا ہے تیسرے ردائت جو اُس
قوت کا اپنے کیفیت سی خراب ہو جانا ہے پس
معالجہ کی غرض سے اس فصل مین چند مشہور

نفسانی امراض درج کیئے گئے ہین تاکہ اِسی قیاس پر
باقے امراض کا بھی علاج کیا جائے -

امراض

حیرت اشیاء کی تحقیق مین مختلف دلائل کے پیدا
ہونی سی ذہن کی بیموقع یا بیجد پریشانی ہے اِس مرض کا سبب
قوت تمیز کی زیادتی اور جہل کی وجہ سی اُسکا عجز ہے
جہل بسیط اشیاء کی تحقیق مین بعلمی سے ذہن کے
بے موقع یا بیجد سادگے ہے اِس مرض کا سبب قوت
تمیز کی کمی اور جہل کے وجہ سے اُسکا قصور ہے -
جہل مرکب اشیاء کی تحقیق مین خودپنداری سی نادانی پر
دانائی کا بیموقع یا بیجد یقین ہے اِس مرض کا سبب قوت

تمیز کے خرابی اور جہل کی وجہ سی اُسکا نقصان ہے

فائدہ

جو کہ قوت تمیز کا فعل نظری و عملی طریقہ سے ہوتا ہے
نظری طریقہ کا فعل حکمت ہی اور عملے طریقہ کا فعل
عدالت پس ردأت کے سبب سے قوت کے
دونون طریقہ باطل ہو جاتے ہین نظرے
کے بطلان سے جہل اور عملے کے بطلان سے
خودپسندی عارض ہوتے ہے۔

غضب طبیعت کی خلاف پر تفاخر (مثلاً عجب وغیرہ)
سے نفس کے بیحد یا بیجا شورش ہے اس مرض کا سبب قوت
دفع کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اُسکا عجز ہے

جبن اپنی حفاظت مین بزدلی (مثلاً بی ثباتی وغیرہ) سے نفس کا بموقع یا بیجد سکون ہے اس مرض کا سبب قوت دفع کی کمی اور جہل کے وجہ سی اسکا قصور ہے

خوف حوادث کی اندیشہ مین اپنی لاچاری (مثلاً موت وغیرہ) سی نفس کا بموقع یا بیجد گھبرانا ہی اس مرض کا سبب قوت دفع کی خرابی اور جہل کی وجہ سی اسکا نقصان ہے

فائدہ

واضح ہو نفس کا اپنے تحریک پر مقتدر[۱] و مختار[۲] ہونا حیات کی غایت ہی اسیطرح نفس کا اپنی تحریک کے عجز کے تکلیفات سی نجات پانا موت کے مصلحت ہی اس صورت مین حیات و موت

[۱] قدرت دار
[۲] اختیار دار

دونون اپنے اپنے محل و موقع پر نہایت مناسب
وضروری ہین چنانچہ اگر موت نہوتی تو لاعلاج
وبجید درد وغم سے کبھی نجات نہ ملتی اس
بنا پر موت سے خوف نازیبا ہے کیونکہ
موت اپنے موقع پر اُن رسوائی وعذاب
(مثلاً رذالت انظلام و درد بیدرمان وغیرہ)
سے رہائی بخشتی ہے جنکے مقابلہ مین مرگ
زندگی پر فائق ہوتی ہے الحاصل امرض
کے مداوا اور مصائب کے مدافع مین موت
سے ہرگز نہ ڈرے لاکن بے ضرورت
تہلکہ کا اقدام بھی ناروا ہے کیونکہ

بے وجہ لغمات سے روگرداں ئے حمق ہے

کثرت شہوت لذات کے طلب مین طمع بیجا سے نفس کی بموقع یا بیجد خواہش ہے اس مرض کا سبب قوت جذب کی زیادتی اور جہل کی وجہ سی اُسکا عجز ہے

بطالت ضروریات کے رفع مین خام خیالی سے نفس کا بموقع یا بیجد اجتناب ہی اس مرض کا سبب قوت جذب کی کمی اور جہل کی وجہ سی اُسکا قصور ہے

حزن مطلوب کی یاد مین اُسکی فقدان سی نفس کے بموقع یا بیجد کاہش ہے اس مرض کا سبب قوت جذب کے خرابی اور جہل کے وجہ سے اُسکا نقصان ہے

فائدہ

دنیا کی اشیا ر گزشتنے و گزاشتنے ہین اِنسے دلبستگی

نچاہیئے ہاں ضرورتاً اختیار کرے مخفی کا عطردان

انکی مثال ہے کہ نوبت بہ نوبت ایک سے دوسرے

تک پہنچتا ہے مگر اکثر حزن کا مرض توجہ کے بغیر

ہے جاتا رہتا ہے الا حسد کے اندوہ سے خدا محفوظ

رکہے کسواسطے اِسکا صاحب جہان کے نعمات

اپنا حصہ کج فہمی سے سمجھتا ہے اورون کو اُنسے

بہرہ ور دیکہکر رقیبانہ جلتا ہے یہہ کیونکر

ہوسکتا ہے کہ ایک شخص کو تمام نعمات میسر آئین

اور سب محروم رہین بالفرض اگر حاصل بہی ہون

تو اُسکا اُنسے متمتع ہونا کب ممکن ہے -

حسد حرص بیجا وغضب فاسد سے
مرکب ہی اسکا سبب قوت جذب کے
ردأت اور قوت تمیز کے تفریط ہے۔

معالجہ

نفسانی قواے کے انحراف کی تعدیل سے
امراض کا معالجہ کرین یعنے قواے کی انحراف
کے اسباب منقطع کیئے جائین اور کبھی نفسانی
امراض جسمانی امراض کے باعث سی
بھی پیش آتے ہین ان کا علاج بھی
سبب کا انقطاع ہے یعنے جسمانی
امراض کا علاج کرنا۔ فقط

دوسرا مقالہ موسوم بکتاب البیتوت تدبیر منزل کی ترتیب کے بیان مین

پہلی فصل

تدبیر منزل اور اوسکی ضرورت کے بیان مین

واضح ہو تمام حیوانات لباس و آلات سی قدرتی آراستہ و پیراستہ پیدا ہوتے ہین اُنکے غذا اصل طبیعت مین ساختہ و پرداختہ اُنکے مواطن مین ہر وقت مہیا پائی جاتے ہے چنانچہ اُنکے توجہ اُسکے محض طلب مین منحصر رہتی ہے تا کہ نفسانی حوائج سے تسکین ہووے اسکے خلاف انسان لباس و آلات سی معرّا ہوتا ہے اُسکے تمام حاجات تدبیر و دستکاری کے بغیر (مثلاً بونے کاٹنے بن نے گوندہنے پکانے وغیرہ کے

رفع نہین ہوسکتے ان جملہ مراتب کی درستی اوقات کے صرف وآلات کی استعمال و مددگارون کی مدد کے بدون ناممکن اس وجہ سے تمام حوائج روزمرہ کا روزانہ انصرام محال لامحالہ مادہ معیشت کے ذخیرہ کرنے کے احتیاج پڑے سطرح سے کہ خارجی اسباب اُسکو جلدی سے خراب نکرین یہہ ہی ضرورت منزل ہے اور تدبیر منزل خاص اُس تالیف و ترتیب نسبت کی محافظت یا تحصیل ہے جو مرد و عورت والدین و اولاد خادم و مخدوم مال و مالدارمین باہم ہوتے ہے اس شرط سے کہ ہر ایک شخص کی حال کی تدبیر و پیروی کی جائے

منزل

ایسے طریقہ پر کہ جسمین تالیف و محبت کی صورت پیدا
ہوجائی کیونکہ گھر کے آدمیون کے لیئے جدا جدا اعتدال
و افعال ہین جنکے سبب سے اُنمین افتراق و امتیاز
کیا جاتا ہے اور اُن سبکے شراکت و معاونت سے وہ
مجموعی ہیئت جسپر گھر کے معنی کا اطلاق ہو سکے مہیا
ہوتے ہے اسواسطے گھر کا مدبر گھر کے آدمیون کے
احوال پر مطلع رہنا چاہیئے تاکہ اُس جماعت کو اُس
کمال پر جو گھر کے انتظام کا موجب ہو فائز کر دے

دوسرے فصل

مال کی حفاظت کی بیانمین

جاننا چاہیئے جن ہشیار کا انسان طبعی محتاج ہے

اُنکا بدلہ روپیہ سی ہوتا ہے اسواسطے عقلاً روپیہ کے

حفاظت انسان کو لابُد ہوئی اُسکے حفاظت چورون

سے ممکن ہی لیکن خرچ سی ناممکن کیونکہ خرچ کی ضرورت

سی وہ مطلوب ہی اس صورت مین روپیہ کی حفاظت انتظام

خرچ ومکان محفوظ وآمدنی کافی پر منحصر ہوسکتی ہے

تیسری فصل

خرچ کے انتظام کے بیان مین

واضح ہو ہر ایک شخص کو خرچ کے بند وبست کے ضرورت

ہے کیونکہ جب تک خرچ کا انتظام نہوگا تب تک

کسیقدر آمدنی ہو کافی نہوگے اس وجہ سی لازم ہے کہ

انسان اپنے آمدنی کے چار حصے کرے دو حصے معینہ

حاجات مین بخوبی او ٹہائی تیسرا حصہ اتفاقی قضیہ

کے انصرام کے واسطے رکہے چوتہا حصہ اُس وقت کی لیئے

کہ جسمین کسی سبب سے آمدنی باقی نرہے مقرر فرمائی

لاکن اندوختے کو بیکار نچہوڑے بلکہ اُس سی ہمیشہ

ارزانی کے وقت ذخیرہ بہم پہنچالئے اور بگڑی

ہوئے ہر شئے خوش اسلوبی سی کام مین لائے

فائدہ

کل اخراجات مین کفایت کا خیال کرنا چاہیئے اس

شرط سے کہ اصل شئی خراب و بد اسلوب نہو جائے

اور تمام حاجات مین ضرورے حاجت و واجبی

مقدار کا لحاظ رکہنا چاہیئے اس شرط سے کہ

تنگی و قلت نہونے پائے مگر استعمالی اشیا کی خریدنے

یا بنوانے مین اُنکی خوبی و مضبوطی کے لیئے اور

خرچون کے نسبت صرف کثیر و سعی بلیغ کرنی چاہیے

کسواسطے ایسے مصارف کی مالیت و نشان دیر تک قائم

رہتا ہی اور دوسرون کا بہی اس سی متمتع ہونا ممکن

چوتہی فصل

سکونت کی مکانکے بیانمین

بود و باش اور اپنے کامون کے کرنیکے واسطے

مکان ہر ایک کو مطلوب ہوتا ہے اس ضرورت سے

اشرافون کی آبادی مین دلچسپ پختہ حاجت کی

موافق بلا شرکت غیر مکان لیوے اور ہر وقت

۴۲

وہ ہر حالت مین اُسکے نگاہبانی و پاسبانی کرے
کیونکہ سب سے مقدم مال کے حفاظت ہے
لاکن تمام اشیاء فصل سے فصل تک کے خرچ
کے ذخیرہ کے طور پر اپنے مکان مین ہمیشہ
مہیا رکھے تاکہ قحط و قلت کی وقت دقّت نہو وے

پانچوین فصل

آمدنی کی طریقون کے بیانمین

جاننا چاہیئے خرچ کے جاری رکھنے کے واسطے
آمدنی کا ہونا شرط ہے کیونکہ اُسکے لیئے آمدنے
بغیر جمع کافی نہین ہو سکتے اس وجہ سی ہر ایک کو
آمدنے کے حاصل کرنے سے ضرورت ہی پس

واضح ہو تمام آمدنیاں چار طریقہ پر منحصر ہین ایک
قدرتی ذریعہ دوسرے خرچ بار اور تیسرے
محنت چوتھے سرمایہ قدرتی ذریعہ سی مراد بن
اور ڈانگ وغیرہ کے آمدنی ہے جو تردد کے بغیر
آوے خرچ بار اور سے مراد سود اور رہنے وغیرہ
کے آمدنی ہے جو روپیہ کے وجہ سے حاصل ہووے
محنت سی مراد مزدوری اور نوکری وغیرہ کے
آمدنی ہے جو مشقت کرنے سے میسر ہووے سرمایہ
سے مراد تجارت اور ٹھیکہ وغیرہ کے آمدنی ہے
جو مال کے صرف سے حصول ہووی لیکن سرمایہ
دو قسم ہے ایک سرمایہ قایم یعنے جسکا نفع اصل

شے کے بے انتقال کیئے دستیاب ہوتا ہے مثلاً کرایہ وغیرہ دوسرے سرمایہ دائر جسکا نفع جنس مبیعہ کے بیع سے ہاتہ آتا ہے مثلاً مال کا منافع وغیرہ

فائدہ

تمام پیشے چار قسم پر منقسم ہین پہلے قسم مین شریف پیشے ہین جو نفسانی ریاضت سے متعلق ہین مثلاً وزارت نظامت طبابت وغیرہ دوسری قسم مین متوسط پیشے ہین جو جسمانی مشقت سی متعلق ہین مثلاً تجارت مساحت کتابت سپاہگری وغیرہ تیسری قسم مین مکروہہ پیشے ہین جو عقل کے خفت سی متعلق ہین مثلاً حمالی دباغی موتراشی وغیرہ چوتہی قسم مین جمنوعہ

۱۔ ۲
بیع ۲ مین ۲

پیشی ہین جو بمیر وتی و بی غرتی سی متعلق ہین مثلاً
سودخوری نقالی قرم ساقی دیوسی وغیرہ اور یہہ
چارون قسمین پھر چار اعتبار سے منسوب ہین پہلے
اعتبار مین ضروری پیشی ہین جنکے بغیر بسر اوقات
ناممکن ہی مثلاً زراعت وغیرہ دوسرے اعتبار مین
غیر ضروری پیشے ہین جنکے بدون بسر بردممکن ہے
مثلاً رنگریزی وغیرہ تیسری اعتبار مین مفرد پیشی ہین
جو اپنی ذات مین دوسرے پیشے کے محتاج نہین مثلاً
آہنگری وغیرہ چوتھے اعتبار مین مرکب پیشی ہین جو
دوسرے کے محتاج ہین مثلاً آئینہ سازی وغیرہ

انتباہ

مرد کو روزی کی فراخی سے زیادہ کوئی زینت
نہین حتی المقدور اُسکے لیئے تدبیر و پیروی کرے
اگر کامیابی ظہور مین نہ آئے تو دلتنگ نہو بلکہ فکر
و صلاح کے ساتھ فعل کے تکرار عمل مین لائی

چھٹی فصل

ازدواج کی ضرورت کی بیان مین

جان و مال کی حفاظت و بقائے نسل کی ضرورت کے
لیئے انسان کو چند در چند امور کا انصرام کرنا لازم ہوتا ہے
انکا تنہا انجام دینا محال لامحالہ شریک و مددگار کی حاجت
ہوتی ہی چنانچہ قدرت کاملہ و حکمت بالغہ نی اُسی زوج
زوج بنایا ایک کو دوسری کا محتاج کیا تا کہ مصلحت و ضرورت

۹/۱۸
۱۲ / ۲

۱/ ۲
۲
۱۲
۱۲ / ۲ / ۲۹

کے تقاضے سے ہر فرد زوج اختیار کرے اور وہ دونون شریک حال و معاون ہون اسواسطے ہر زن و مرد کو عقلاً و نقلاً کدخدائی لابدہی اور تجرد ممنوع لاکن ازدواج مین مسرف مغرور تند خو بدکار بی ہنر زشت رو افراد سے بچے ہم سنی ہم مزاجی ہم چلینی ہمپاگی وغیرہ ملحوظ رکھے ورنہ ناموافقت و سوی مزاجی کہ ام التکلیفات ہی پیش آئیگے

فائدہ

خانگی امورات مین میان و بی بی باہم نائب و منیب کے نسبت رکھتی ہین اس نسبت کا مساوی ملحوظ و قائم رکھنا طرفین کو چاہیئے یعنے اپنے بے بے کے کفالت و عزت و مروت کرنی مرد کو لازم ہے اور اپنے میان کے

شادی ۳

۴ انتظام خانگی

وحشت و محبت رکھنے عورت پر واجب ہے۔

انتباہ

نا اتفاقی کے صورت مین رسوائی و خرابی کے
اندیشہ سے تحمل و صلاح کے واسطے طرفین کو حتی المقدور
توجہ و سعی کرنے چاہیئے لیکن لاعلاجی و بی احتمالی
کے حالت مین تلخی حیات و تضییع اوقات ہرگز
روا نرکھین بلکہ افتراق و احتراز کرین ونہ
جان کی تلف و حرمت کی خلل کا موقع پیش آئیگا

ساتوین فصل

اولاد کے پرورش اور اُسکی تعلیم کے بیان مین

جو کہ ازدواج کے بعد اولاد کا وجود اکثر یہی اسواسطے

اولاد کی پرورش کا بیان بہی تدبیر منزل مین لکہنا
واجب ہوا اوضح ہوا اولاد کے پرورش والدین پر
فرض ہی اُسکے تین حق ہوتے ہین ایک یہہ کہ مولود
کے تدبیر طب کے قاعدہ پر کرین دوسرے
یہہ کہ اولاد کا نام نیک کہین تیسرے یہہ کہ
اُسکے تعلیم و تربیت شایستہ طریقہ سے
انجام دین اِسکے واسطے اوقات کا انضباط شرط ہے

انضباط اوقات

ایک گہنٹہ رات سی بچّون کو اوٹہائین بول و براز سے
فرغت کی بعد نہلائین خدا کے عبادت کرائین
آفتاب کی طلوع ہونے سے پہلے ہوا خورے کو

جنگل مین پیادہ پالیجائین آفتاب نکلے سواری پر
واپس لائین تاکہ چہل قدمے ریاضت بدنے
ہواخوری سی فراغت ایک ہی وقت اور ایک ہے
حرکت مین ہوجائے گہر پہنچکر ناشتہ کہانے کو دین بعد
پڑہنے کو بہیجین دوپہر کا کہانا مکتب مین کہلائین
سہ پہر کو چہٹے کے بعد ضروریات (یعنے پیشاب
پنجانے موہنہ ہاتہہ دہونے) سے فارغ کرا کر
وہ کہیل جو لہو ولعب سی بری اور حکمت کی قاعدہ
پر مبنی ہون اُن ہم سنون سے جو طبعے مہذب وبا دب
نیک ہون کہیلنے دین شام کو پڑہا ہوا یاد کرائین
آگے کا مطالعہ دکہائین کھانا کہلائین اُسکے

بعد سولائین لیکن بُری صحبتون بدخصلتون خراب

کھیلون بیکاری سے بچون کو بہت بچائین حتی کہ

ان کا علم بہے بچون کو نہونے پائے کیونکہ اَلْاِنْسَانُ

حَرِیْصٌ عَلٰی مَا مُنِعَ اسواسطے حد وقوف و بلوغ

عقل تک خرابیون اور بُرائیون سے وہ محض بیخبر

رکھے جائین شعور کے وقت کل رذیلتون و

بدخصلتون کے نتیجے اُنہین سمجھا دیئے جائین کہ

وہ اُس سے خود خائف و مجتنب ہون۔

فائدہ

تعطیل کے ایام و فرصت کے زمانہ مین تعلیم کے وقت

لڑکون کو سپاہگری کے فنون مثلاً نشانہ اندازی

وشناوری وغیرہ سکہائین انکی تحصیل وتکمیل کے بعد

اُن ایام مین بحری و برّی سفر شکار کے نام سی محنت کی

عادت کی واسطے اور دیار و امصار کی سیاحی سیر کی نام

سے تحقیق وحکمت کی لیئ کرائین لڑکیون کو اُنکے مناسب

ان اوقات مین کام بتائین الحاصل بچون کی اوقات کا

ایک دم ضایع نہونے دین تاکہ وہ بیکاری سی دلی بیزار

وطبعے نافرا اور اعلے مراتب کی شائق وعادی ہون

تربیت

جوکہ انسان تنہا اپنی لوازم کے انجام دہی مین عاجز وقاصر

ہے لہذا مدنی الطبع ہے تاکہ وہ اُن نعمات وکرامات

خیرات وحسنات کو جنہین خود اکتساب نہین کرسکتا

آپکے معاونت و مشارکت سے حاصل کرکے اصلی خوشی
اور حقیقی لذت اوٹھالے مگر اُسکے اشخاص انواع حیثیات سے
مختلف المراتب (یعنے حاکم و محکوم امیر و غریب عالم و
جاہل شریف و رذیل بزرگ و خورد یگانہ و بیگانہ دوست
و دشمن) ہوتے ہین اِسصورت مین اگر اُنکے حفظ مراتب
مین قصور رہتا ہے تو بجائے معاون و متمتع کے مردود
و خاسر ہوتا ہے بنا بران اس جگہہ ایسے داب جنکا عمل درآمد
ذاتی لیاقت کی واسطے کافی ہو تحریر کیجاتی ہین کیونکہ
اور ونکے طرز معاشرت اپنی ہی ادب و تہذیب کا نتیجہ
ہے حتے کہ اگر کوئی شخص کسیکے ناروا کسرشان کرے تو
اوسکی فضیلت مین کچہہ فرق نہین آتا بلکہ کاسرہی

نالایق ٹھہرتا ہے چنانچہ جو وضع اپنی موضوع لہی خلاف
ہوتی ہی تو اُسی ناموضوع کہتے ہین لاکن حکام کی دبدبات
چونکہ زیادہ ترمثمر اور بیشتر باخطر ہے اسلیئے ایک
خاص داب اُنکے حاضر باشی کا بہی لکہا جائیگا

داب حرکت و سکون

رفتار مین متانت سادگی خاموشی میانہ روی چاہیئے
اسیطرح بیٹہنے مین جگہہ اور طرح کا لحاظ ضرور ہے
تاکہ اپنا اور اورون کا حفظ مراتب رہی مگر صدر کی جگہہ
سرداری و فضیلت کے بغیر ہرگز سزاوار نہین اگر ناواقفیت
و بعجلے سے اپنے منصب کی خلاف جگہہ بیٹہہ جائی تو
علم و اطلاع پر اپنے مناسب جگہہ آبیٹھے جو کسے وجہ سے

اسکے مناسب جگہہ گنجایش ہو تو کشادہ خاطر پہر آئی لیکن
آدمیون مین کسی مکروہ حرکت (مثلاً قہقہہ مارنے ڈکار
لینے کہنکارنے ناک سنکنے دانت کریدنے وغیرہ) کا
ارتکاب نکری اسی وجہ سی تنہائی مین سونا لازم ہے کیونکہ
سونیکے حالت مین اکثر ایسے افعال صادر ہوتے ہین
جنکا انکشاف ندامت وخفت کا موجب ہوتا ہے

داب کلام

سوچے سمجہے بغیر نہ بولے فحش و بدگوئی وکذب و ہرزہ گوئی
وطعن و تعلی و تمسخر وقطع کلام سے بچے مختصر و دلچسپ و مفید
ومعقول بات کہی اگر مخاطب ایک ہو تو اُسکی سماعت کے لائق
اور جو مجمع ہو تو اُنکے سُننے کے موافق آواز سے کلام کرے

لیکن سامعین کی طبع کے ناگواری کا لحاظ و مطلب کے

ادائی کا خیال رکھی حتے کہ بات کا جواب بی پوچھے ندے

اگر کوئے استفسار ایسے جماعت سے کیا جائے جسمین

خود بہی ہو تو اورون کا منتظر و جماعت کا متفق رہے

اور جو مصلحت و ضرورت کے وجہ سے اختلاف ہی

پیش آئے تو اورون کے کلام پر معترض نہو بلکہ

اپنے مدعا کے اثبات کیواسطے اسکے موافق مثال و نظیر

گذرانے ہمیشہ سابقین و لاحقین کو غائب و حاضر

کلمۃ الخیر (یعنے دعا و ثنا) سے یاد کرے

فائدہ

دیوانون مستون لڑکون ناسمجھون سی مخاطب ہونا

منع ہے الغرض کلام کرنے مین بہت آفات

ہین اور کم گوئے مین نہایت مصلحت و حکمت

داب طعام

بزرگون و سرداروں کی دستر خوان پر خود کسے امر مین

سبقت نکری متوسط حالت سی اسطرح کہائی کہ کسیکو کراہت

نہ آئی اپنی حاجت و خواہش پر اور ونکی حاجت و خواہش کو

فائق یا برابر جانی کسی شئی کا آپ طالب نہو لارد و لا کد کا عامل رہے

فائدہ

اشتہا دو قسم ہے ایک کاذب جو لذات کی غرض سی نفس کے

طمع فاسد ہی دوسری صادق جو بدل ما تحلیل کے ضرورت

سے جسمانی عضا کی طلب ہی اشتہا صادق مین اُسکے

موافق سریع الہضم صالح الکیموس کثیر الغذا کہانا کہائی

بلکہ غذائین اور اُنکے اوقات و مقدار طب کے قاعدہ اور

وقت کے مصلحت پر تقسیم کرے تاکہ اُسکا ثقل کاہلی کا سبب

اور محنت کی حرج کا باعث نہو مثلاً ناشتہ غذا لئے

دوائی (یعنے چائے آشجو یا لودہ وغیرہ) سی کیا جائے

مگر تبدیل غذا یا تقلیل مقدار سے ہضم کے اصلاح

ملک و موسم و سن کی رعایت کی ساتہ عمل مین لاتا ہے

حکایت

عجم کے کسے بادشاہ نے ایک طبیب حاذق جناب رسالت

مآب حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم کی خدمت بابرکت

مین ہدیہ کے طریق بہیجا تہا مدت تک طبیب حاضر رہا

مگر علاج کا اتفاق نہوا آخرش طبیب نے رخصت طلب
کے آپنے رخصت فرمایا طبیب نے بادشاہ کے حضور
مین حاضر ہو کر عرض کیا وہان بیماری نہین ہوتے
میرا رہنا بیکار تہا اسواسطے رخصت ہو آیا بادشاہ
نے بیمار نہونے کا سبب پوچہا طبیب نے
جواب دیا عرب کمال اشتہا مین کہاتی ہین تہوڑے
بہوکے رہتے ہین ہمیشہ ریاضت کیا کرتے ہین۔

داب لباس

عقلاً نقلاً رسماً بدن کا ستر لازم ہے اور برہنگی
ناپسندیدہ و معیوب چنانچہ جسقدر مہذب و شائستہ
اشخاص ہین اُسیقدر اُنمین ہر ایک عضو و محل و موقع

کے لباس جدا جدا ہین لیکن اُنمین مصلحت و
ضرورت کا خیال کرنا لابدُ ہے مثلاً شب خوابی کے
لباس مین راحت و آسایش ہواخوری و سیر و ملاقات
کے لباس مین متانت و سادگی جنگ کے لباس مین
حفاظت و مضبوطی و چُستی دربار کے لباس مین شوکت
اور اپنے پیشے کے مناسبت ملحوظ رکھنے چاہیئے

داب سلاطین

حکمائے حکام کے ذوات کو آگ کے مانند مفید و مخوف
بیان کیا ہے اُنکے تقرب سے اجتناب لکھا ہے اور رکھا ہے
اگر بضرورت شدید مرتکب بھی ہو تو کمال دیانت و
صیانت ادب و تہذیب خیرخواہی و خوشی و شادی

وجان نثاری سے اُنکے مہمات انجام دیکر ممنون
ومشکور ہی قناعت ورضا عمل مین لائی کیلیئے ہر ایک
شایستہ شخص اُس منصب بزرگ کا شایان ومستحق اور
متوقع ومتلاشی ہوتا ہے جسپر مجوز کے تجویز سے اہلکار
مقرر ہوا ہے لہذا ہر دم بلا عذر اُنکے فرمان بردار یہ
بجان ومال مستعد رہے علاوہ ازین یہہ نوع آمر بالحق
مکلف بالخیر آیہ کریمہ اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ
اُولِی الاَمرِ مِنکُم کے موضوع لہ حقیقے محترم واقعی مطاع ہے
مگر حق سے اختلاف اور خیر سے انحراف کی شکل مین
تا بامکان اُنکے متابعت سی پہلو تہی کرے بلکہ بلطائف
الحیل اُنہین بہے اُس سی باز رکھے لاکن اصرار واجبار

ایک تین
اسکا اور
اسکی ...
اسکا ...
اسکا اور اسکی
...

حالت مین ناچار و متعذر ہے الغرض اُنکے ستر
معائب اظہار محاسن برحمت رسانی عظمت دالنے
مین مبالغہ کثیر بجا لاتے حتے کہ اُنکے معاملہ مین
ترجیح و تقدس اُنسے منسوب اور خطا و تقصیر اپنے
طرف معطوف کرے کیونکہ مرجع کے مقابلہ مین
تساوی اور حاکم کے معاملہ مین تنصیف ناجائز
و ممتنع ہے گذشتہ ازین خطا پر اعتراف
و انفعال عتاب سی مخلصی کا وسیلہ اور تقصیر
اقرار و خجالت تشدد سے نجات کا ذریعہ ہے

تعلیم

بچون کو اُنکے زبان مین پہلے علم حکمت پڑہاین

بعده کوئے فروعی فن جسکے جانب طبعی میلان و
مناسبت پائین معه ایک اور مروج زبان کے
سکہائین تاکہ تحصیل کے آسانی و معاشکے فرغت ہووے

فائده

تحصیل کے فرغت کی بعد بچون سے بے ضرورت
بہے مصلحتاً اُنکے مکتبہ کے ذریعہ سے روپیہ حاصل
کرائین کہ معاش کے اکتساب کا ملکہ اور اُس
فن مین کامل مہارت ہوجائے بلکہ اُنکی شادی
اُنہین کے ذمہ مقرر فرمائین یعنے اپنے
شادی اپنے روپیہ کے صرف سے وہ آپ
کرین تاکہ شعور و بلوغ کے زمانہ سے ایک

نفسانی تقاضا ذاتی لیاقت اوصافی وقعت

کے واسطے ہمیشہ وہردم اُن پر معین رہے

انتباہ

اولاد کے نالایقی وبد فطرتی ولاعلاجی کے

حالت مین اُنہین عاق کر دے ورنہ اُنکی بد اعمالی

کے پاداش مین خود بہی شریک ہو جائیگا

آٹہوین فصل

والدین کے حقوق کے بیانمین

جوکہ والدین کا ابقا اولاد کے شعور وقوف کی حد تک

اکثر یہ رہتا ہے اسواسطے والدین کے حقوق کا بیان

بہی واجب ہوا واضح ہو مولود کے اولی سبب والدین ہین

اُنکی پرورش مولود کی بقا و تکمیل کا موجب اس صورت مین
خدا و رسول اور بادشاہ عادل کی بعد والدین کا
رتبہ و حق سب سے زیادہ و فایق ہے اس لحاظ سے
اُنکے نصیحت و صیت بجالانی اور خدمت و اطاعت و تعظیم
کرنے چاہیئے چنانچہ اسکے مصداق یہہ آیہ کریمہ ہے
اَنْ لَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّآ اِیَّاہُ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا

فائدہ

باپ کی تعظیم و حقوق سی اُستاد کی حقوق فضیلت بہت
زیادہ ہین چنانچہ اسکا مصداق سلطان سکندر کا یہہ قول ہے
لان ابی کان سببا لحیوۃ الفانیۃ
لان معلمی کان سببا لحیوۃ الباقیۃ

نوین فصل

خدام کی تدبیر کے بیان مین

جو انسان اپنے بعض وجوہ سے کوئی حرفہ آپسکے اعانت کی واسطے نہین کرسکتے وہ اہل ہتیائی کے خدمت گزاری کے مستحق و سزاوار ہین تاکہ ممتاز اعانت بالعرض (یعنے اُنکے لیئے کسب معاش) کرین اور وہ اُنکے خدمت بالذات (یعنے مخدومون کے امورات خانہ دارے) انجام دین اس صورت مین اپنے امورات کے انجام دینے کے لیاقت خدام مین اول دیکھہ لینا چاہیئے کیون کہ وہ اپنے کم فہمے وغرض کے

سبب سے مجبور و معذور رہین پہر اُنکے ضروریات کا
بتمامہ کفیل ہونا لازم ہے حتےکہ وہ تنگ و
حیران نہ رہین بلکہ رعایت چشم پوشئے عفو
فہمایش وغیرہ اپنے اپنے موقع سے اُنکے ساتہ
ملحوظ رکہے تاکہ اُن مین دل سوزے خیرخواہے
رفاقت محبت پیدا ہوجاۓ اگر اسپر بہے خطا
برخطا عمداً کرین تو اِسصورت مین تمام سیاستون سے
جُدا کرنا اچہا ہے کسواسطے خدّام عضا کے مانند ہین
اور لا علاج و مؤلم عضو کے کوئی تدبیر قطع سے بہتر نہین
مگر یہہ علاج کل اصلاح کے تدابیر انتظار کے بعد
کیا جاۓ کسواسطے کہ قدیم خادم کے صفت ہے

تیسرا مقالہ موسومہ کتاب سیاست ملکی سیاست کے بیان مین

پہلی فصل

تمدن کی ضرورت کے بیان مین

ہر ایک موجود کے واسطے ایک طرح کا کمال ہے
بعض موجودات کا کمال پیدایش سے اُنکی وجود کے
ساتھہ لاحق ہوتا ہے وہ اجرام علوی ہین اور
بعض موجودات کا کمال اُنکے وجود کے بعد عارض
ہوتا ہے وہ اجسام سفلی ہین جس موجود کا کمال اسکے
وجود کے بعد عارض ہوتا ہے اُسکو نقصان سے
کمال کی طرف طبعی حرکت ہے اِس حرکت مین آپسکی
اعانت مطلوب ہوتی ہے اعانت کی تین طریقہ ہین

بالمادّہ بالآلہ بالخدمت بالمادّہ وہ ہے کہ معاون
اعانت کی بعد معین کا جز ہو جالئے مثلاً غذا کے
امداد اجسام نامیہ مین۔ بالآلہ وہ ہے کہ کوئی شئے
امداد کا وسیلہ و واسطہ ہووے۔ مثلاً پانی کی
امداد قوّت غاذیہ مین۔ بالخدمت وہ ہے کہ ایک کا
فعل دوسرے کے کمال کا موجب پایا جائے مثلاً
آفتاب کی امداد موالید ثلاثہ مین لیکن بالخدمت
دو قسم ہے ایک وہ کہ جسکے فعل کی غایت خدمت ہو
مثلاً غلام کی خدمت اپنی صاحب کے لیئے یہہ خدمت
بالذات ہے۔ دوسرے وہ کہ جسکے فعل کی غایت
کوئی اور امر ہو مثلاً چرواہے کی خدمت اپنی مویشے

کی واسطے یہہ خدمت بالعرض ہے جو کہ ان اقسام کے
اعانت تمام اجسام سفلی مین باہم معلوم ہوتی ہے بلکہ
اوسکے بغیر انکا بقا و کمال محال اس بنا پر انسان ہے
بذات واحد بدون آپسکے امداد کے اپنی ضروری مہمات
(یعنے غذا لباس مکان وغیرہ) ہرگز انصرام نہین کر سکتا
اگر بالفرض ان ضروریات سی صرف ایک غذا کا ہے
تنہا اہتمام کرے تو پہلے آلات کی مادہ کی فراہمی یعنے
آہن چوب وغیرہ کی) اونکے معدن و منبع سے اسکے ذمہ
عاید ہوگی پہر انکا بنانا بعدہ قلبہ رانی کے آلات کی تیاری
لازم آئیگے اسکے بعد زراعت اور اوسکے جملہ مراتب
ابتدا سے انتہا تک تنہا پوری کرنی پڑینگے تو کیونکر فصل

فصل تک ایک آدمی یہہ تمام امور انجام دی سکے گا
اسواسطے وہ بالطبع مدنی ہے تاکہ آپسکے اعانت کے
وسیلہ سے اپنی ضروریات رفع کرے یہہ ہے
فضیلت ہے چنانچہ حکما نے لکہا ہے
فضیلۃ الفلاحین هو التعاون بالاعمال فضیلت
التجار هو التعاون بالاموال فضیلت الملوک هو
التعاون بالآراء السیاست فضیلت الالهیین
هو التعاون بالحکم الحقیقة ثم هم جمیعا یتعاونون
علی عمارة المدن بالخیرات والفضائل

دوسری فصل

مداین کی ماہیت کے بیان میں

اپنے اجزا سے علاوہ ہر مرکب کے واسطے ایکطرح کی
خاصیت حکم صورت الگ ہے جسکی رو سے
اُن مین فرق و امتیاز ہوتا ہے اسی قاعدہ پر انسانی
اجتماع کے لیئے بھی اُسکے اشخاص سے جُدا ایکطرح
کی خاصیت حکم صورت ہوتی ہے جیسا کہ انسان کے
ارادی افعال دو قسم ہین ایک خیر دوسرے شر
ویسا ہی اجتماعات بھی دو قسم ہین پہلی قسم
نیکی کے سبب سے دوسری قسم بدی کے باعث سے
قسم اول کو مدینہ فاضلہ کہتے ہین قسم ثانی کو مدینہ
غیر فاضلہ یہہ مدینہ اپنے حسب حالت (یعنی مختلف
طورون اور قسمون پر) جدا جدا نامون سے نامزد

ہوسکتا ہے لیکن مدینہ فاضلہ ایک ہی قسم ہے کیونکہ
راستی و نیکی کا ایک ہی طریق ہے مدینہ فاضلہ
اُن لوگون کے اجتماع کو کہتے ہین کہ جو نیکیون کے
حاصل کرنے اور بدیون کے دور کرنے مین مصروف
رہتے ہین انکا اعتقاد خلقت کے مبدا و منتہا
و انسانی حالت مین راستی کے سبب سے باہم
مطابق اور اُنکے افعال انسانی بقا و نفسانی
کمال کی غرض سے تہذیب و سیاست پر مبنی
ہوتے ہین اسوجہ سے اختلاف و تغیر حالات مین
بھی اس جماعت کے فعلون کی علت غائی ایک ہے
اور فکر و خیال آپسمین موافق اگرچہ یہہ افراد مختلف

اوقات یا متفرق مقامات مین جدا جدا ہون مگر
حقیقت مین متفق و متحد پائے جاتے ہین انکی مثال
لباس و طعام کے اقسام ہین کہ باوجود مختلف الماہیت
ہونے کے انکی غائت و منفعت مین اختلاف نہین ہوتا
مدینہ فاضلہ ان پانچ جماعتون سے مشتمل ہوتا ہے
ایک حکما کی جماعت جو تہذیب و شائستگی کے سبب سے
افضل و اکمل ہوتی ہے انکا کام موجودات کی
حقیقت کا جاننا ہے مدبر مدینہ انکو کہتے ہین دوسرے
علما کی جماعت جو علمی فضیلت کے باعث سے بزرگ
ہوتی ہے ان کا کام درس و تدریس ہے واعظ مدینہ
انکو کہتے ہین تیسرے شجاعون کی جماعت جو شجاعت

کی وجہ سے اشراف ہوتی ہے انکا کام ملک کی حفاظت
اور لڑنا ہے حامی مدینہ انکو کہتے ہین - چوتھے پیشہ ورونکی
جماعت جو فنون شریفہ کے ذریعہ سے معزز ہوتی ہے
انکا کام وکالت مساحت سیاق وغیرہ ہے مقدران
مدینہ ان کو کہتے ہین پانچوین اہل حرفہ کی جماعت جو
مال کے وسیلہ سے ممتاز ہوتی ہے انکا کام تجارت
وصنعت وغیرہ ہے مالیان مدینہ ان کو کہتے ہین اور
جو لوگ کہ آلات کے طور سے ان جماعتون کے کام
مین آتے ہین وہ جداگانہ ذکر کے قابل نہین —

فائدہ

مدینہ فاضلہ مین خیرات مشترک یعنی صلاح وفلاح کے اسباب

(مثلاً نہر - تالاب - بند - پل - نل - تار - ریل سڑک
ڈاکخانہ - مسافرخانہ - شفاخانہ - محتاج خانہ - عجائب خانہ
کتب خانہ - رصدخانہ - کالج - چھاپہ خانہ - تربیت خانہ
سلح خانہ - حصار - حربی مدارس - انتظامی مجالس
تجارتی قانون - ملکی گودام - دخانی کارخانہ وغیرہ)
موجود کیئے جاتے ہین تاکہ امن و رفاہ کے سبب سے
ہر ایک اپنے کسب کمال کا موقع پاوے -

تیسری فصل

محنت کی تقسیم و تالیف و تکمیل کے بیانمین

اپنی محنت کی آپ تالیف و تکمیل کرین تاکہ اُس سے خود
متمتع ہون اور ملکون کی صرف کارروائی ہووے

ورنہ نامستحق (یعنی غیر ملک کے آدمی) اُسکے نفع مین
شامل و داخل ہو جائینگے چنانچہ عمدہ قسم کا اصاف
نیل تخمیناً سوؔ روپیہ من اوسط نرخ پر ہندوستان سے
انگلستان جاتا ہے وہان سے وہی صاف ہو کر
تخمیناً تین سوؔ روپیہ من اوسط نرخ پر پہر آتا ہے
اس صورت مین اسکے .. حصہ کا شریک انگلستان
ہوگیا اور بازگشتگی کا خرچہ نادانی کا جرمانہ قرار
دیا جا سکتا ہے بلکہ غیر ملک کے آدمی زیادہ نفع
اوٹھاینگے کیونکہ علم انتظام مُدن مین یہہ مسئلہ ثابت
کیا گیا ہے کہ پیداوار مین محاصل محدود اور مصنوعات
مین نامحدود ہوتا ہے رہی محنت کی تقسیم نہ تالیف اسکے

فوائد ڈاکخانہ کے احوال کے ملاحظہ سے کماحقہ ظاہر
ہوجاتے ہین کہ کیسا سخت و دشوار کام کیا ہے
آسانی وخوبی سے انجام پایا ہے اس بنا پر اپنی
ضروریات اور اسکے متعلقہ کاروبار کے الگ الگ
اجزا ایک ایک جماعت پر آپسمین تقسیم کرین کسواسطے
ایک آدمی سے ایک کام کامل ہوسکتا ہے پھر ان کی
مصلحت وضرورت اور دوری وتعداد کی مناسبت کے
لحاظ سے انکے مساکن وامکنہ مقرر فرمائین تاکہ اشیا کی
تکمیل اور محنت کی تقسیم وتالیف ملک مین بخوبی ہوجائے

فائدہ

کارخانونمین جسمانی مشقت کے جگہہ جتی المقدور کلین اور سانچن وغیرہ کام

مین لائین کیونکہ انکے ذریعہ سی خرچ کم اور کام زیادہ ہوتا ہے

چوتھی فصل

سلطنت کی ضرورت کے بیان مین

ملک کے امن و آزادی کے لیئے سلطنت وضع کی گئی ہے
کیونکہ انسان کے ارادے اور خواہشین متبائن ہین جنکی وجہ سے
ان مین اختلاف ہوتا ہے اور ہر ایک اپنے مقصد کے لیئے
جداگانہ توجہ و سعی کرتا ہے مثلاً ایک شخص کا ارادہ لذات کی
تحصیل ہے اور دوسرے کی خواہش نعمات کی فراہمی اگر ان دونو نکو
بلا مزاحمت انکے طور پر چھوڑ دیا جائیگا تو امداد کی جگہہ عناد
کرینگے لذات کا محصل اپنے مقصد کے واسطے اور نعمات کا
جامع اپنے مطلب کے لیئے قاتل دشمن لا یعقل مدعی ہونگے

اِس واسطے ایک عاقل و عادل محافظ مطلوب ہوا تاکہ
ہر ایک کو اُسکے مرتبہ پے قایم کر کے اُنکے حق پر فائز
کر دے اِسی ضرورت سے سلطنت کی حاجت ہے

فائدہ

مداین کے تمام اقسام مین اُس قوت کی زیادتی و کمال پر
جو اُنکے بنا کی غرض ہوتی ہے ریاست و سیاست مقرر ہے
جو کہ اجتماع کے بنا کی غرض بجز انسانی کمال و نفسانی
اعتدال کے واقعی اور نہین ہو سکتی اس واسطے
حقیقت مین اُنہین فضائل کی زیادتی و کمال پر
سیاست و ریاست کا حصہ ہے۔

پانچوین فصل

سلطنت کی ماہیت و اقسام کے بیانمین

سلطنت کا لفظ اُن نظم و نسق ملکی کے اختیارات پر دلالت
کرتا ہے جن کی روسے رعایا کے جان و مال کی حفاظت
کی جاوے اور اُن مین حقوق و محصولات قرار دی جائین
اگرچہ اسکی پابندی تمام ملک کے باشندون نے بجبر یا
برضا تسلیم کی ہو واضح ہو سلطنت دو قسم ہے ایک
سلطنت ظالمہ جس مین شاہی اختیارات نامحدود ہین حکومت
کے اس طرز مین امن و آزادی عمل و رفاہ کی ہرگز پابندی
نہین بلکہ بادشاہ کی مرضی و خواہش اور غیظ و غضب کا
بکلّہ اتباع ہے اسی سبب سے رعیت نہایت ناتوان و خائف
بلکہ غلامی و قید کی حالت مین رہتی ہے بادشاہ کے خلاف

مرضی کوئی قول وفعل نہین کرسکتے اسواسطے سلطنت کے
معاون نہین ہوتے تھے کہ منافقانہ بسر کرتی ہے اسلیئے
سلطنت ہمیشہ خطرناک حالت مین پڑتی ہے دوسرے سلطنت
عادلہ جسمین شاہی اختیارات محدود ہین حکومت کی اس
طرز مین امن وآزادی عدل ورفاہ کی سربسر پابندی ہے
بلکہ بادشاہ کی مرضی وخواہش اور غیظ وغضب کا مطلقاً
دخل نہین اسی سبب سے رعیت نہایت توانا ومطمئن بلکہ خود
مختاری وآزادی کی حالت مین بسر کرتی ہے بادشاہ سے
بیخوف اپنے مصالح ومضار کی بابت جھگڑ سکتی ہے اسیواسطے
سلطنت کی حامی ہوتی ہے جسے کہ دوستانہ برتتی ہے
اسلیئے سلطنت کی حالت ہمیشہ مستحکم رہتی ہے یہہ سلطنت

دو قسم پر منقسم ہے ایک وہ کہ ملک کی حکومت کسی ایسے
اصل و طریقہ کے بموجب ایک فرمان روا کے اختیار
مین ہووے جسکی فرمان برداری رعایا پر تا تبدیلی
طرز حکومت واجب و لازم رہے حکمرانی کے آئین وضع
کرنے مین ارکان دولت دخل پائین حکومت کی
اسطرح سے حکمران کو خود مختاری مملکت مین نہین ہوتی
ہے کہ اُسکے اختیارات وذات مقررہ طریقہ کے پابند رہتے
ہین اگر وہ اسکی پابندی سے انحراف کرے تو فرمانروائی کا
فرمان واری سے رعیت آزاد ہو جاتی ہے پھر اسکو حکومت کا
استحقاق و منصب باقی نہین رہتا یعنی وہ معزول کیا جاتا ہے
چنانچہ اسلامیہ خلافت اسکو سلطنت نوعی کہتے ہین دوسرے

وہ کہ ملک کا بند وبست کسی عقلی یا نقلی قانون و قاعدہ کے مطابق رعیت کے قبضہ مین ہووے سلطانی حقوق و محصولات سی وہ آزاد رہے سلطنت کے امورات ملکی چندے سے نوبت بنوبت اُس کے اشخاص انجام دین خاص و عام کی مصلحت کی موافق آپس کی رضا و شورہ سے انتظامی ضوابط وضع کرین چنانچہ امریکن سلطنت اسکو سلطنت جمہوری کہتی ہین

چھٹی فصل

رعیت کی نگرانی کے بیان مین

شایستہ رعیت کی اختیار مین سلطنت کی کاروبا تفویض ہونی سے بے انتہا فوائد ظاہر ہوتے ہین

یعنی عموماً رعایا کے دلون اور طبیعتون مین قومی
حمایت جوش مارتی ہے حتی کہ ضرورت کے وقت
سلطنت کی سب حامی ہوکر مالی وشخصی امداد دیتے
ہین تمام دقتون وخرابیون سے سلطنت بچتی ہے
اُسکی کامل محافظ اور پوری وفادار فوج رعایا بن جاتی
ہے اسوجہ سے اُسکے بڑے بڑے مخالف اُس سی ڈرتے
ہین چنانچہ اِسکا مصداق خلافت راشدہ۵ کا
احوال اور مہذب رعیت کی اختیار مین سلطنت کے
امورات سپرد نہونے سے وہ ہی سلطنت کا ایک
بڑا دشمن ہوجاتی ہے چنانچہ اسکا مصداق سن اٹھارہ
سو اکہتر عیسوی کا فرنسیسی انقلاب مگر ناشایستہ رعیت کیے

۵ یعنی خلافت صحابہ کرام ۱۲

قوت سلطنت کے مضرت کا قوی سبب ہوا کرتی ہے
چنانچہ اسکا مصداق ہندوستان کی محمد شاہی
طوائف الملوکی اسواسطے رعیت کی حالت کی نگرانی
سلطنت پر لازم ہے یعنے جس قدر اس مین
شایستگی و تہذیب پائے اُسی قدر حکمرانی کے
اختیارات مین اُسکو دخیل و شریک فرمائے

ساتوین فصل

سیاست کی ماہیت کی بیان مین

سیاست دو قسم ہے ایک سیاست ناقصہ جسکی
غرض خلقت کی حکمرانی اسکا طریقہ ظلم و غلبہ ہے اسکا
لازمہ سلطنت کا تزلزل اور رعیت کی دشمنی دوسرے

سیاست فاضلہ جسکی غرض خلافت کی تکمیل اسکا طریقہ
حکمت و عدالت ہی اسکا لازمہ سلطنت کا استحکام
اور رعیت کی درستی سیاست فاضلہ حکمرانی
کے کلیات کی اصلاح کرنی ہے اُس مجموعی ہیئت کے
درستی کے واسطے جو افراد انسانی کے جمع ہونے سے
حاصل ہوتی ہے اسکے دو طریقہ ہین ایک وہ
مذہبی فرقہ پر ملتی احکام کے موجب اُسکا حصر کیا
جائے دوسرے وہ کہ ملک کے باشندون پر وقت کے
مناسب اُسکا اثر عمل مین آئے تاکہ افراد انسانی
مجموعہ کی تالیف و ترتیب حکمت و عدالت پر بنا پائے
اور انسانی افراد اُسکے ذریعہ سے اپنے کمالات کی تکمیل

طرف متوجہ ہون یہہ سیاست چار اصل پر مشتمل ہے

پہلی اصل

ملکی قانون کی ماہیت کے بیان مین

واضح ہو قانون حقوق کی اثبات دستاویزات کی تحریر نالشات کی ارجاع جرائم کی سزا مقدمات کی انفصال محصولات کی تقرر کا دستور ہی اُسکی تجدید تبدیل ترمیم و تنسیخ سخت ضرورت کے بغیر جماعت فاضلہ کی اجماع کی بدون ممتنع ہی مگر سخت ضرورت مین جماعت فاضلہ کی مشورہ سی ملکی قوانین کی ترمیم و تنسیخ تجدید و تبدیل کیجائی بشرطیکہ اُسکا مسودہ ایک مدت معتدبہ تک تشہیر دیا جائے اِس غرض سی کہ جس کسی کو جو کچھہ عذرات اُسکی بابت

ہون اس معینہ مدت مین پیش کرے کیونکہ قانون
حقیقت مین رعیت و سلطنت کا باہمی معاہدہ ہے
نہ تنہا ایک فریق اُسکی تجدید و تنسیخ کا مختار اور
اس مقررہ مدت کے گذرنیکے بعد نہ دوسرا فریق
عذر پیش کرنے کا مجاز اسی طرح پر سخت ضرورت مین
جماعت فاضلہ کے صلاح سے ملکی قانون کا مسودہ
تبدیل و تجدید کے واسطے رعیت سلطنت مین پیش کرنیکے
مستحق ہین اور شرط نظم و نسق ملکی مین فتور نہونے
کے سلطنت اُسکے رواج دینے کے ذمہ دار۔

دوسری اصل

ملک مین امن و آزادی قائم کرنیکے بیا مین

م ۲
انتظام ۱۲

م ۲
قاعدہ ۱۲۵

عموماً تمام انسانی خواہشین قوت سی فعل مین لائی
جانے مطلق آزادی ہے مگر یہہ آزادی دو قسم ہوتی
ہے ایک آزادی ناجائزہ جسمین ملکی قانون کی مخالفت
کی جاتی ہے اسکا لازمہ جبر وجفا ہے دوسرے آزادی
جائزہ جسمین ملکی قانون کی متابعت رہتی ہے اسکا
لازمہ امن ورفاہ ہے جائز آزادی کی روسے
انسانی افراد تین قسم ہین ایک آزاد مطلق جو اپنے
ذوات وحقوق کے خود مختار رہین۔ (مثلاً صحیح و
حر وغیرہ) دوسرے مطیع جنکے ذوات وحقوق
کسی اور کے متعلق ہین (مثلاً محکوم وملازم وغیرہ)
تیسرے مجبور مطلق جنکی ذوات وحقوق کسی وجہ سے

کے بحث میں (مثلاً حبہ و عبوس و غیرہ) سکوت
میں ہر ایک بدی عدد کے موافق اوس و حالی
مستوجب ہو ایسے کا مثلاً کہنا ضرور ہے ورنہ غلطی خاص
ذات کی آسطی اور زیادتی اوروں کے لیئے ظلم ہوگی

تیسری اصل

انسانون کی ذاتی قابلیت کے بیان مین

ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کرکے اسکے
موافق انکا مرتبہ و غیرہ مقرر کرین کیونکہ انسانی
افراد کے مدارج تین قسم پر منقسم ہین ایک وہ کہ بالطبع
نیک ہون اور انکی نیکی اوروں تک پہونچے
یہ لوگ فاضل فرمانے ہین ان کو حکم اسکے مین

ذلیل و شریک کرین تاکہ بخوبی بیچ پوہنچائین
دوسرے وہ کہ نہ بالطبع نیک ہون اور نہ بد یہہ لوگ
ہامون محفوظ ہین انکو آزاد رکہین تاکہ حسب قابلیت
اپنے کمال پر فائز ہوجائین تیسرے وہ کہ بالطبع شریر
ہون اور انکے شرارت اورون تک پوہنچے
یہہ لوگ شریر و رذالہ ہین انسے رذالت چہوڑائین
یا انسے ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
ہین گر جرم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
دین فرماتین یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب
قید و بید کی سزا تنبیہ و تہدید سے اسکے اور دوسرے
مرتبہ جرم کے ارتکاب ... [illegible]

کی سزا ملک کی رفاہ کے لیئے دین لیکن عفو وچشم پوشی
انکے حق مین ہرگز روا نہین کیونکہ جرم کی سزا حقیقت
مین آیندہ کا بندوبست ہے نہ کہ مافات کی تلافی

چوتھی اصل

حقیت کی حفاظت کی بیانمین

حقیت کا زوال دو طریقہ پر ہوتا ہے ایک رضامندی
سے مثلاً بیع قرض بخشش وغیرہ دوسرے جبر سے
مثلاً چوری زبردستی دغابازی وغیرہ انمین
سے ہرایک کی واسطے جدا جدا حکم وشکل معین ہین
چنانچہ پہلے طریقہ کے لیئے انتقال کی صلاحیت اور
دوسرے طریقہ کے واسطے ناجائز حیثیت شرط ہے

پیراگراف ۹۷
پیراگراف ۹۸

پس ہر ایک صورت مین ذی حق کو واجبی معاوضہ
پوہنچانا چاہیئے صلاحیت انتقال کی تعریف یہ ہے
کہ مملوکہ شئے مکمل وجائز طور سے تحت مین آئی ہو اور
حیثیت ناجائزہ کے تعریف یہ ہے کہ مقبوضہ شئے
ممنوع یا ناقص طور سے دخل کے گیئے ہو۔

آٹھوین فصل

جنگ کے کلیات کی بیان مین

دشمنون سے رہائی کے دو طریقہ ہین ایک
ملاطفت و مدارا دوسری قلع و قمع مدارا کا
ثمرہ دوستی و مروت ہی اور جنگ کا نتیجہ
فتح و شکست لیکن فتح کے صورت مین ہے

دقّت وزیر بارے سے کہ جنگ کا لازمہ ہے
مفر نہین اسواسطے حتے المقدور نہ لڑے
حکمت عملے سے کام نکالے چنانچہ تاریخ حکما
مین اسکے موافق سکندر اعظم کا حال لکھا ہے
کہ سلطان سکندر دارا کے ملک پر جب غالب
ہوا اور جنگ کا سامان اہل عجم کے پاس کثرت
سے دیکھا اُنکے بیخ کنی مین فتنہ عظیم پایا
تو خیال کیا کہ میرے یہان سے جانے کے
بعد یہہ لوگ دارا کے انتقام پر جلد آمادہ
ہونگے اِس شورش مین روم کا ملک ہے
ہاتہہ سے جائیگا ناچار ارسطو سے مشورہ کیا

حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کر دو تاکہ اُن کا معاملہ آپس میں ہو جائے ہم اُسے محفوظ رہ اسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جدا جدا ملک کی حکومت عطا کی اُس روز سے اردشیر بابکان کے عہد تک عجمیوں کو باہمی تنازع سے فرصت ہو نہ پائی مگر تاہم سلطنت کی امورات میں جنگ کا پیش آنا ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہوں کی معاونت اور ملک کی مشارکت ہی لڑے مگر جب بذات خود جنگ کا شریک ہوگیو تو اگر فتح ہوئی تو کسر شان کا بدلہ نا ممکن ہے اور جو شکست ہوئی شراکت کی حالت میں تدارک کرنا مشکل ہوگا جیسا

نپولین بونا پارٹ ثالث فرانس کی بادشاہ کا
سن اٹھارہ سو اکہتر عیسوی کی لڑائی مین گرفتار ہونا اسکا مصدق ہے

فائدہ

لڑائی کا سبب تغلب کا رفع یا ملک کی حفاظت یا محض
خیر کی اشاعت یا انتقام کے سوا کوئی اور امر ہو ویسلیے
ایسی صورتون مین تمام مہذب آدمی معاون و شریک
ہوتے ہین اور تن آسانی و پہلو تہی روا نہین رکھتے

نوین فصل

ردیفی عسکر کے ضرورت کی بیان مین

واضح ہو ملک کی چار رکن ہوتے ہین ایک اہل سیف
دوسرے اہل قلم تیسرے اہل معاملہ چوتھے اہل صنعت انمین

تالیفے اعتدال اور ملکی مناسبت ملحوظ رہتی ہے یعنی ملکی
وسعت اور باہمی ضرورت پر اُنکی تعداد قائم کیجاتی ہے
اِس بنا پر حافظ المدینہ کی تعداد وہ ہونی چاہیئے جو نامعلوم ملکی کے
لیئے برابر و مناسب ہووی کیونکہ اعدا کی تعداد اکثر نامعلوم
ہوتی ہے اور نامعلوم عدد کی لیئ کوئی تعداد مساوی و
کافی نہین ہوسکتے ناچار محافظون کی تعداد محفوظون کے
برابر مطلوب ہوئی حالانکہ یہہ امر سخت دشوار بلکہ قریب المحال
ہے لامحالہ تمام ملک کی صحیح و سالم لڑکون کو ایک مقررہ میعاد
تک جنگی قواعد سیکھنے کی لیئ مجبور کرین اور بعد الفراغ
اختیار دین لاکن اُسکا شمار عسکری دفترین مرقوم رہے کہین
کسواسطے عند الضرورت ملک کی حفاظت ملکیون سے

اور ملت کی حمایت ملتیون سی قرار واقعی ممکن ہی گی

اس صورت مین معینہ تعلیم و تربیت اطفال کی حفاظت

ذمہ داری تاکہ قواعد جنگ کی تعلیم وسائل معاش کے

اکتساب کی حاج اور ملک کی حفاظت کا موجب ہو و

فائدہ

صورت مذکورہ مین حربی مدارس کے جگہہ تعلیم خانون

کے ساتھہ دبستان قائم کرکے اُن کے تمام

اغراض اور کل مقاصد حاصل کرین یعنے سیر و

ہواخوری کے اوقات مین لعب و بازی کی طور پہ

جنگی قواعد سکھائین تاکہ ایک ہی مدت اور ایام

طفولیت ہی مین دونون مہم سی انفراغ ہو جائی

خاتمہ

محبت کی فضیلت و ماہیت کے بیان مین

للہ الحمد کہ مقصد حسب المراد سر انجام پایا یعنی منشای
تحریر ہذا اتمام ہوا اب ختم کتاب براہ صواب محبت کے
ذکر پر مستحسن نظر آیا تاکہ اس رسالہ کے ہر ایک مقالہ کو
شامل و حاوی ہووے کیون کہ محبت بحیثیت
موجود العین لازمے اور بحیثیت مطلوب الغیر متعدی ہے
فضیلت ہی پس واضح ہو انسان اپنی بقا و تکمیل
مین اعانت باہمی کا بالطبع محتاج و مائل ہی اسی وجہ
سے اسکے تالیف و ترتیب کے لیئے ایک جوہر
(یعنی محبت و اتحاد) اسکے اصل آفرینش مین

واضح ۱۲
شمائل الحجۃ

ودیعت رکہا گیا ہے تا کہ اپنے کمال پر جو اُسکے
غرض و غایت ہے وہ فائز ہو جائے مگر شہوات و
ملکات نفسانی کی تعدد و کثرت کی سبب سے انسانی
افراد کے امزجہ متباین ہوتے ہین اسی سبب سے اس ودیعت کا
فقدان و وجدان افراط و تفریط اُسکے اشخاص مین پائے
جاتی ہی اسیواسطے بجائے اس اتحاد فطری کی ایک
اتحاد صناعی (یعنے عدالت و انصاف) کے اُسے
حاجت پیش آتی ہے تا کہ اُسکے تمام افراد اعانت کے
حیثیت سی بمنزلہ ایک شخص کے اعضا کی ہو جائین
اور وہ مجموعہ کمال مطلوبہ حاصل کرے لاکن جیسا اتحاد
خلقی کے واسطے وحدت و سلامتے لازم ہے ایسا ہی

۲۴ سے ۲۴
۲۴ سے ۲۴

کثرت و فساد کے لیئے اتحاد صناعے کے ضرورت
بنا بران جسقدر اُن مین محبت کے تفریط یا فقدان
ہوگا اُسیقدر نظام عالم کے قیام کے لیئے عدالت کئے
واجب پڑے گے یہین سے اتحاد خلقے کے فضیلت
اتحاد صناعے پر ثابت ہوتے ہے ایک جماعت
قدمار حکما نے محبت کی عظمت مین بہت مبالغہ
کیا ہے حتےٰ کہ انسان اسم باسمےٰ قرار دیا ہے
اُسکے وجہ تسمیہ یون بیان کے ہے کہ انسان کا
اشتقاق اُنس کی لفظ سے ہے اُنس کے معنے
دوستی کے ہین جو کہ انسان بالطبع مانوس ہے،
لہذا اُسکا نام انسان رکھا اور یہہ بہی فرمایا ہے

کہ تمام موجودات کا قوام محبت کی سبب سی ہے
کوئی موجود محبت سی خالی نہین جیسا کہ ہر ایک موجود کا
جوہر وحدتی سی معرا ہونا محال ہے ایسا ہی ہر موجود کا
محبت سی خالی رہنا اشکال کیونکہ محبت کی حقیقت
اصل مین اُسی جوہر وحدتی کی اتحاد کے طلب ہی
جو مخلوقات کی ایجاد و تکوین کا مبدا ہی اس کتاب کے
پہلے مقالہ کے دوسری فصل مین یہ تحریر ہوچکا ہے
جس موجود مین جسقدر جوہر وحدتے کا قرب و
اتصال ہی اُسیقدر وہ اشرف و افضل ہے پس
ہر موجود کا کمال اُسی جوہر وحدتی کے طلب ہوئی
اس صورت مین محبت کا طالب درحقیقت کمال کا

پہلے مقالہ

طالب ہوا اگرا ورحکمانے اس مبالغہ پر بکلیہ اقدام
نہین فرمایا تاہم محبت کے فضیلت کا اعتراف کیا
اور اُسکے سریان وجریان کے تمام مخلوقات مین
شرح کے محبت کا لفظ خاص انسان کے لیئے
استعمال کیا باقی کے واسطے اور الفاظ کام مین
لائے جیسا کہ عناصر کے نسبت لفظ میل اور جماد کی نسبت
لفظ جذب (مثلاً سنگ آہن ربا کے فعل کو جذب)
اور نبات کی نسبت لفظ خاصہ (مثلاً کہربا کے
فعل کو خاصہ) اور حیوانات کی نسبت لفظ الفت
منسوب فرمایا لاکن محبت کے مراتب و مدارج
متفاوت ہین کہ اُنکے ترتیب کے سبب سی موجودات

مین کمال و نقصان مترتب ہوتا ہے اسواسطی اُسکے
مراتب کے لیئے جُدا جُدا نام معین ہین مثلاً مودت
وصداقت عشق وغیرہ بالآخر محبت وہ ہے
جو ہر مستودع ہے جو عموماً افراد انسانی کو نظام
عالم کے لیئے عطا کیا گیا رہے مودت وہ بجز
چند افراد کے سب مین نہین ہوسکتے کیون کہ
مودت کے معنے دوستی ہے علے العموم
اس شان کا ہونا محال لامحالہ تن چند مین ممکن
ہے اسیطرح صداقت مودت سی خاص ہے
کسواسطے صداقت کی معنی بحیثیت خیمر سگالے
دو شخصون کا باہم ایک ہوجانا ہے یعنے صدیق

ابن
سبکیار

اپنے دوست کا خیرخواہ مثل اُسکے ذات کی ہوتا ہے
یہ صورت تمام احباب مین ہولی اشکال ایسا ہی عشق
صداقت سے خاص الخاص ہے کسلیئے عاشق اپنے معشوق کے
محبت مین ماسوا سے محو رہتا ہے اَلْعِشْقُ نَارٌ
یحرق ما فی القلوب سوی المحبوب اسکا مصداق ہے
محبت کی افراط کو عشق کہتے ہین عشق کی ماہیت لذت
بہجت کی طلب یا خیر محض کے سبب سی فرط محبت ہے
الا وہ جو خیر محض کے سبب سے ہوتا ہے وہ عشق حقیقی
یا نفسانی و ممدوح ہے اور وہ جو لذت بہجت کے
طلب سے ہوتا ہے وہ عشق مجازی یا بہیمی و مذموم
ہے حکیم اول بو لقلطیس کا مقولہ ہے کہ انسان

اپنے اُس جوہر مجردہ بسیطہ کے سبب سی مانوس و
مالوف ہی جسکے وجہ سے اُسے توحید حقیقے وصول
اور تغایر مرتفع ہوتے ہین جبکہ وہ جوہر طبیعت کے
کدورات سی پاک ہوجاتا ہے تب انواع شہوات
وکرامات کے طلب اُس سی زائل ہوجاتی ہے
اُسکو اپنے شبیہ کا شوق صادق پیدا ہوتا ہے وہ
بنظر بصیرت مشاہدہ جلال خیر محض مین جو منبع
خیرات ہی مشغول رہتا ہے اُسپر انوار الٰہی فایز ہوتے
ہین اس حالت مین اُسی ایک ایسی کیفیت ورای
ان لذات کی حاصل ہوتے ہے کہ وہ اُسے درجہ
وحدت سی مقام اتحاد پر کہ بہترین مقامات ہے

پہنچا دیتی ہے ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝ نفسانے
سعادت ہی جس سی انسان کامل مشرف اور باقی کائنات
محروم ہے وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْٓ اٰدَمَ اسکا مصداق ہے الا لکن حکماء
اولین کے بقول انسان بعد از مفارقت کلی اُس
رتبہ اعلےٰ (یعنے سعادت) کا مستحق ہی جو منتہائے
کمال انسانی ہے کیونکہ صفائے کامل بغیر از
مفارقت کلی حیات فانی مین نہین ہوسکتی مگر اُس مذہب
سی ارسطاطالیس اور اُسکی تابعین نی اختلاف وانحراف کیا
اور کہا شنیع وقبیح ہی کہ ایک شخص کامل بالذات مکمل بالغیر خلافت
حضرت رب العزت سی موسوم یقینیات حقہ کا معتقد اعمال
صالح کا مواظب انواع فضائل کا مستجمع اصناف

کائنات کا مصلح تا حین حیات سعادت سی محروم رہے
اور بعد ممات با وجود ان افعال کے ابطال کی وہ ہے
سعی ہو جاے الحاصل مذہب اول کی روسی حیات فانی
مین نہایی کمال انسانی حاصل ہونا ممتنع اور مذہب ثانی
کی روسی بشرط اعمال صالح کے مواظبت کی زندگی مین
اس مرتبہ پر فایز ہونا واجب لاکن مذہب مختار کی رو سے
سعادت دو قسم ہے ایک غیر تام جسکا اعمال صالح کی مواظبت سے
حیات مین حاصل ہونا ممکن دوسری تام جسکا حین حیات
حاصل ہونا نا ممکن کیونکہ انسان کو تا بحیات ترقی بلا نہایت
لازم ہی کسواسطے جس موجود کا کمال اسکی وجود کی بعد حاصل
ہوتا ہے اسکو نقصان سی کمال کیطرف طبعی حرکت ہے

اسصورتمین حیات کمال کے اکتساب کی مدت ہوئی لیکن اثنائے

تحصیل مین محاصل تمام کا استحصال نہین ہوسکتا لامحالہ

تحصیل کے اختتام پر محاصل کا اتمام منحصر ہے اس شکل کا نتیجہ

نکلا کہ پیش از موت انتہای کمال انسانی کا حاصل ہونا

محال المختصر محبت کے فضائل بیش از بیش ہین اسکی اصحاب

نقصان و فساد سی مصئون اسکے سوا اور اشکال

ریب کے شائبہ سی خالی نہین کیونکہ مغائرت کا لازمہ مادیات

و کثرت ہی اگر مادیات مین سطح کا میل یا تالیف

نسبت عددی یا مساحی یا تالیفی کی ہمسازی کی سبب سے

اس فعل غریبہ کا موجب ہی ہو وی تو انکی ملاقات سطوح

کی نہایات کا اتصال ہی نہ کہ حقیقت و ذوات کا اتحاد

٩١ [illegible] ١٢
٩٢ [illegible]
٩٣ [illegible] ١٢
٩٤ [illegible] ١٢
٩٥ [illegible] ١٢
٩٦ [illegible] ١٢

اسلیئے اُنمین پہر بہت جلد انفصال ہوجاتا ہے بالآخر
انسانی محبت دو قسم کے ہوتے ہے ایک طبعی یعنی بلاوجہ
جسکا ظہور ہو وی مثلاً اولاد کی محبت کہ بالطبع اُسکے
پرورش کیجاتی ہے دوسرے اسبابی یعنی بغیر سبب
جسکا ظہور نہو وی چنانچہ کسی مسبب کا وجود بی سبب کے
موجود نہین ہوتا چونکہ مقاصد انسانی بحسب بساطت تین
شعبہ پر منشعب ہین ایک نفع دوسرے لذت تیسرے خیر
بنا بران محبت کی یہہ قسم ہے انہین تین سبب پر مبنی
ہے لہذا اسکا انعقاد و انحلال اپنی سبب کے اقتضا کی
موافق ہوتا ہی لاکن جو محبت کہ شکایت و ملامت کی
شائبہ سی مبرا اور منازعت و مخالفت کی صدمہ سی منزہ بلکہ

خلعت واتحاد سی آراستہ اور عدالت وحکمت سی پیراستہ

خیر کے طلب یا سعادت کی اکتساب کی نظر سی ہوتی ہی جسکو

بقا و قیام مستلزم ہے وہ حکما کی محبت ہے کہ وہ خود

مخیر ہوتے ہین اورونکو خیرات سکہاتی ہین کیون کہ

شریف کا فعل بنظر اول اپنی ذات مین نیک ہونیکے

سبب سے بنظر ثانی اورونکو نفع پہنچانیکے باعث سے

ہوتا ہے پس یہہ محبت انواع حظائظ اور اقسام لذائذ

سے مثمر ہوتی ہی کوئی نعمت اس سی فائق تر نہین کسواسطے

اسکے اصحاب خیرات کی عادت کی وجہ سی عمیم الاحسان

ہوتے ہین اسلیئے وہ پیشوا اور رہبر بنتے ہین مگر جو محبت

بطالت و رذائت پر مبنی اور اعراض وشہوات پر متفرع

بلکہ بخل و فساد سے بھرے ہوی اور بغض و کینہ سی بنی ہوئے

منفعت کی جلب یا لذات کی استحصال کی غرض سی ہوئی ہے

جسکو نقصان و بطلان متلزم ہے وہ جہلا کی محبت ہی کہ

وہ آپ خود غرض ہوتی ہین اور ون کو ظالم جانتے ہین

کیونکہ جاہل کا فعل بنظر اول جسمانی شہوات کی حاصل

کرنیکے سبب سے بنظر ثانی اور ون پر ترجیح پانیکے باعث

سے ہوتا ہے پس یہ محبت طرح طرح کی کدورات اور وضع

وضع کے آفات سے منتج ہوتے ہے کسلیئے اسکے اصحاب

خود غرضی یا ترجیح بلا مرجح کی عادت کی وجہ سی مبغوض العام

ہوتے ہین اسیواسطے وہ محسود اور حاسد قرار

پاتی ہین الحاصل اس فطری فضیلت کا واقعی استعمال

حصہ ۱
بغض و کینہ ۲
حسد ۳

بیان ما سبق کی علم پر منحصر ہی کیونکہ جب تک انسان اُس
سے تمام تر واقف نہین ہوتا تب تک وہ ہرگز ہرگز اُسکا پورا پورا
مراتب دان اور ٹھیک ٹھیک موقع شناس نہین ہو سکتا اسی وجہ
سے وہ اُسی اچھی طرح ادا نہین کر سکتا حتے کہ ممکن ہے نادانی سے
توحید مین تخلیط محل افراط مین تفریط مرتبہ قلت مین کثرت
کام مین لائے یہہ ناکامی اور تباہیون کا باعث ہو یعنی
دوستونکی نفرت لوگون کی عداوت نفس کے ندامت روح کے
اذیت مطالب کے محرومی طالع کے شومی سعادت کی دوری
فضیلت کے مہجوری ثروت کی فقدان عزت کی خسران کا موجب ہووے

تمت بالخیر

بقلم میرزا عبد الرزاق غفر لہ

نقل تقریظ اونرایبل سید احمد خانصاحب بہادر
سی - ایس - آئی

مینے اِس رسالہ کو دیکھا جو ایک برہان مصنف کی جودت ذہن وشایستگے خیالات کی ہے - عبارت اُردو نہایت صاف وشستہ ہے - مشکل مضامین کو صاف وسہل عبارت مین بیان کیا ہے اگلے حکماء کے خیالات جو عبارات دقیق مین مندرج تہے اوسکو نہایت تہذیب و درستی سے ادا کیا ہے - بلاشبہ یہہ رسالہ عمدہ ومفید عام ہے -

راقم سید احمد علیگڈہ - ۲۵ - مارچ ۱۸۷۶ء

مطبع انصاری دہلی مین طبع ہوا

اطلاع

فی ۱۱ رمضان المبارک سنہ ۱۳۰۰ ہجری

راقم نے حق تالیف اِس کتاب کا مخدومی

مولوی محمد عبد المجید صاحب کو

دوام کے لیئے ہبہ کردیا۔ اور نیز یہہ کتاب

داخل بہی رجسٹر سرکار ہے۔ کوئی صاحب

بغیر اجازت اونکے طبع نہ فرمایئن

العبد

محمد اکرام علیخان غفرلہ

بقلم خود

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی، صدور شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔ اراکین جامعہ

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ تین کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔ اور ایم اے، بی اے، اور تحقیقاتی جماعتوں کے

۳- اراکین دارالترجمہ و [illegible] دو کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

طلبائے ایم اے، ال ال بی و [illegible] کے طلبہ تین کتابیں ایم ... اپنے پاس رکھ سکینگے۔ ... طلبہ کے بجائے

طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ کے لئے ... جا سکینگی مگر اس غرض

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵- بشرط موقع کتابیں گھر لے جانے کی اجازت دی جائیگی۔ کتابوں کا ادا کرنا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو قیمت دار

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا حاشیہ نہیں لگایا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جاسکینگی۔ فقط